


انتشارات
۲۳



بسم الله الرحمن الرحیم

# فصلنامه اشارات - شماره ۲۳ ایام

نویسنده:

اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# فصلنامه اشارات – شماره ۲۳ ایام

## مشخصات کتاب

صاحب امتیاز: اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه - ۱۶۴ ش

مدیر مسئول: سلمان رضوانی

سردبیر: حامد حجتی

مدیر هنری: مجتبی قانونی

صفحه آرایی: امیر عطاردی

پاییز ۱۳۹۵

هیأت تحریریه: حامد حجتی، سلمان رضوانی، مریم سقلاطونی، سید صادق سید نژاد،

همکاران این شماره: امیر دلاورزاده، فرشید شکیبا، حسین عباسی، مجید مشایخی

بها: ۷۵۰۰۰ریال

نشانی: قم، بلوار امین، اداره کل پژوهش های اسلامی ص. پ: ۳۱۳۳-۰۳۷۱۸۵

تلفن: ۳۲۹۱۵۵۱۱-۰۲۵ نمابر: ۳۲۹۱۵۵۱۰-۰۲۵

ص: ۱

## اشاره

عقربه از زمان جلوتر بود

باز انگار وقت دیگر بود

مثل این روز ها نمی مانست

به گمانم که عالم ذر بود

آسمان ... خشک و تشنه می خندید

زیر مژگان خاک ها تر بود

کسی اینجا شکسته تر می شد

رد یک زخم روی آن پر بود

دهمین آفتار می بارید

دهممین روز در برابر بود

جزر و مدی عجیب بر پا شد

دشت در خون خود شناور بود

دشت در عطر سیب می پیچید

نقش خیمه ها معطر بود

لاله ها دشت را رجز خواندند

سینه ها شرحه شرحه پرپر بود

ظهر بر سینه زمین کوبید

وقت گلبانگ نای اکبر بود

وحده لا اله الا هو

نبض شیرین زخم و حنجر بود

اشهد ان ... عشق با ما هست

اشهد ان ... عشق بر تر بود

گفت: قد قامت الصلات... ای عشق

این صدای گرفته ... اصغر بود

با نمازی که رنگ دریا داشت

موچ با آیینه برابر بود

سینه های ستبر گل می کرد

اولین رکعت صنوبر بود

آبشار رکوع برپا شد

نوبت سجده سایی سر بود

سمع الله ... در سکوت شکست

سمع الله ... حرف آخر بود

در قنات قنوت ها انگار

عکسی از چشم های دلبر بود

خیمه سرمست عاشقانه شد و

محو در جلوه های داور بود

تیرها سمت خیمه می آمد

لحظه سجده های آخر بود

السلام علیک ... یا عطشان

السلام علیک ... بی سر بود

نیزه ها در چکاچکی موهوم

نوبت تیغ بود و خنجر بود

سروها ایستاده می میرند

شاخه های تکیده بی بر بود

کربلا در مدینه گم می شد

بوی آتش گرفتن در ... بود؟!

سوخت گیسو و چادر و معجر...

آه این ناله های مادر بود

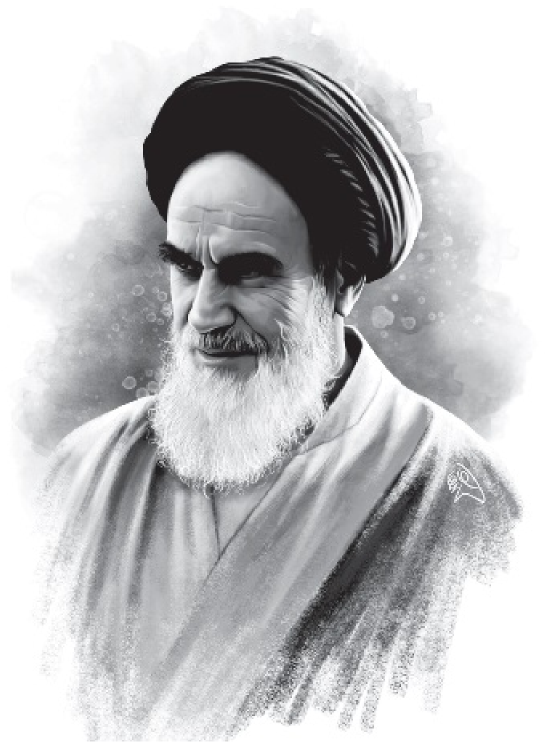
هیجده بار من شمردم باز

روی نیزه دوباره یک سر بود

ظهر در سرخی شفق گم شد

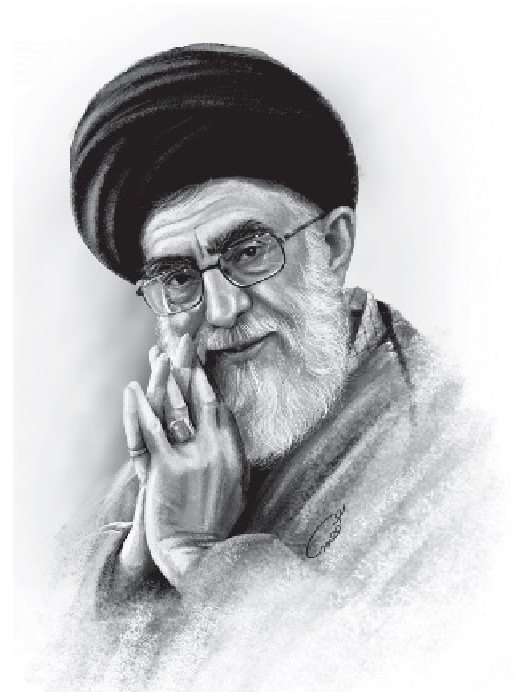
عطش از داغ ها فراتر بود

حامد حجتی



این محرم را زنـده نگه دارید، ما هر چه داریم از این محرم است. محرم و صـفر است که اسـلام را زنده نگه داشـته است. تمام این وحدت کلمه ای که مبدا پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و تبلیغ و تروجی اسـلام شد. این مجالس سوگواری و این مجالس مجالس بزرگداشت سـید مظلومان و سـرور آزادگان، که مجالس غلبه سپاه عقل بر جهل، و عدل بر ظلم، و امانت بر خیانت، و حکومت اسـلامی بر حکومت طاغوت است، هرچه با شـکوه تر و فشـرده تر بر پا شود، و بیرق های خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقـام مظلوم از ظـالم، هر چه بیشتر افراشـته شود، مـاه محرم ماهی است که مردم آماده انـد برای شـنیدن مطلب حق.

(صحیفه امام ، ج۱۷)



کار امام حسین علیه السلام در کربلا، با کار جد مطهرش حضرت محمد بد عبدالله صلی الله علیه و آله در بعثت، قابل تشبیه و مقایسه است. قضیه این است. همان طور که پیغمبر در آن جا، یک تنه با یک دنیا مواجه شد، امام حسین هم در ماجرای کربلا، یک تنه با یک دنیا مواجه بود.

۱۳۷۵/۰۹/۲۴

ص: ۳

| شنبه | یکشنبه | دوشنبه | سه شنبه | چهارشنبه | پنج شنبه | جمعه |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| | | | | | 22 ۲۰ ۱ | 23 ۲۱ ۲ |
| | | | | | ۹ ولادت حضرت امام موسی کاظم (ع) | |
| 24 ۲۲ ۳ | 25 ۲۳ ۴ | 26 ۲۴ ۵ | 27 ۲۵ ۶ | 28 ۲۶ ۷ | 29 ۲۷ ۸ | 30 ۲۸ ۹ |
| | | ۱۳ روز مباهله پیامبر اسلام (ص)<br>روز جهانی جهانگردی | | | ۲۳ روز بزرگداشت مولوی | |

| شنبه | یکشنبه | دوشنبه | سه شنبه | چهارشنبه | پنج شنبه | جمعه |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۰ 31 ۲۹ | ۱۱ 1 ۳۰ | ۱۲ 2 ۱ | ۱۳ 3 ۲ | ۱۴ 4 ۳ | ۱۵ 5 ۴ | ۱۶ 6 ۵ |
| ۲۷ روز جهانی سالمندان | | ۲۵ آغاز محرم | | | | |
| ۱۷ 7 ۶ | ۱۸ 8 ۷ | ۱۹ 9 ۸ | ۲۰ 10 ۹ | ۲۱ 11 ۱۰ | ۲۲ 12 ۱۱ | ۲۳ 13 ۱۲ |
| | | | تاسوعای حسینی (تعطیل) | عاشورای حسینی (تعطیل) | | |
| ۲۴ 14 ۱۳ | ۲۵ 15 ۱۴ | ۲۶ 16 ۱۵ | ۲۷ 17 ۱۶ | ۲۸ 18 ۱۷ | ۲۹ 19 ۱۸ | ۳۰ 20 ۱۹ |

ص: ۵

## نقطه آغاز سفر به ماه

نیره قاسمی زادیان

مهر، نقطه آغاز سفر به ماه است. مهرِ مدرسه که در دل ها خانه می کند، آن ها را آماده می کند برای سفر به «ماه مهربانی»، سفری پرجاذبه در باغ مدرسه. باغی که خاک مساعد و هوای تازه اش کمک می کند تا درخت دانایی زودتر در آن قد بکشد و به آسمان برسد.

ماه مهر، روز تولد همه آدم هاست؛ تولدی که خاطره اش برای همیشه می ماند. شیرین و دوست داشتنی. هرچند در هفت سالگی، با اشک های کودکانه، آذین شده باشد.

کلاس اولی ها گریه می کنند؛ می ترسند بی گدار به آب زده باشند ...، گریه اولین عکس العمل بچه هاست در برابر چیزهایی که واقعاً از آن ها می ترسند.

مادرها، دست اولی ها را می کِشند به طرف مدرسه، برای زودتر رسیدن و آن ها پا به زمین می کِشند برای نرسیدن یا دیرتر رسیدن.

پدر و مادرها، نهال وجود بچه ها را امانت می دهند به دستان باغبان های مدرسه، تا زودتر بزرگ شوند و یاد بگیرند بزرگ شدن با هم را، در کنار هم.

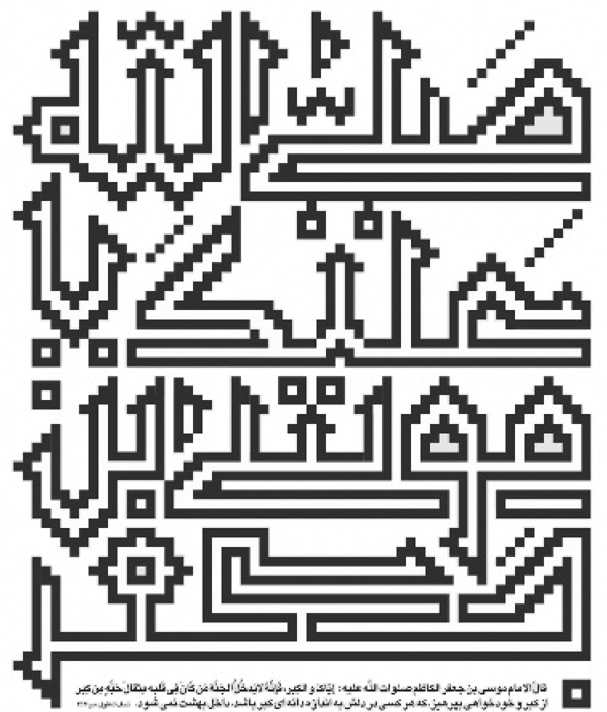
معلم، نُه ماه سایه بان نهال ها می شود؛ هر روز دست هایش با برف گچ، سفید می شود.

مدرسه یک فرصت است، یک فرصت چندساله، برای هر کسی که بخواهد زودتر بزرگ شود، تا روزی او هم باغبان شود. بهترین دنیا، دنیایی است که باغبان های زیادی دارد. آن وقت هیچ جوانه ای، گرفتار علف های هرز نخواهد شد.

ماه مهر با مهربانی، باغبان پرورش می دهد، باغبان هایی برای فردای زمین.

ص: ۶




قال الامام موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله علیه: إیّاکَ و الکبر، فإنّهُ لایدخُلُ الجنّة مَن کانَ فی قلبه مثقال حبّة من کبر
از کبر و خودخواهی بپرهیز، که هر کسی در دلش به اندازه دانه ای کبر باشد، داخل بهشت نمی شود.

ص: ۸

## گلگشتی در زندگی امام موسی کاظم علیه السلام

### اشاره

ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام ، امام هفتم از ائمه اثنی عشر : و نهمین معصوم از چهارده معصوم علیه السلام است. آن حضرت در ابواء(منزلی میان مکه و مدینه) در روز یکشنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ هق. متولد شد. به دلیل کثرت زهد و عبادتش، معروف به عبدصالح و به دلیل حلم و فرو خوردن خشم و صبر بر مشقات و آلام زمانه مشهور به الکاظم شد. و به صابر، صالح، امین، و کاظم لقب یافته بود. قدی متوسط و رنگ سبزه سیر و محاسن انبوه داشت. نقش نگینش «حسبی اللّه» و به روایتی «الملک للّه وحده» بود.

کنیه آن حضرت ابوابراهیم بود ولی به ابوعلی نیز معروف بود. مادر آن حضرت، حمیده، کنیزی از اهل بربر(مغرب) یا از اهل اندلس(اسپانیا) بوده است. بعد از رحلت پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام درسال ۱۴۸ هق. در بیست سالگی به امامت رسید و ۳۵ سال رهبری و ولایت شیعیان را به عهده داشت.

امام موسی کاظم علیه السلام در علم، حلم، تواضع، مکارم اخلاق، کثرت صدقات، سخاوت و بخشندگی زبانزد خاص و عام بود. بَدان و بداندیشان را با عفو و احسان بی کران خویش تربیت کرد. شب ها به طور ناشناس در کوچه های مدینه می گشت و به مستمندان کمک می کرد. مبلغ دویست، سیصد و چهارصد دینار در کیسه ها می گذاشت و در مدینه میان نیازمندان قسمت می کرد. کیسه های موسی بن جعفر در مدینه معروف بود و اگر به کسی یک صره (کیسه) می رسید بی نیاز می گشت.

بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد امام موسی کاظم علیه السلام سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت که هجده تن از آن ها پسر بودند و علی بن موسی الرضا علیه السلام امام هشتم، افضل ایشان بود. ازجمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت، فاطمه معروف به معصومه سلام الله علیها است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است. عدد اولاد آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته اند. تاریخ وفات آن حضرت را جمعه هفتم صفر یا پنجم یا بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ ه.ق. در ۵۵ سالگی گفته اند.

برگی از صفات امام کاظم علیه السلام حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عابدترین و زاهدترین، فقیه ترین، سخی ترین و کریم ترین مردم زمان خود بود. هرگاه دو سوم از شب می گذشت، نمازهای نافله را به جا می آورد و تا سپیده صبح نماز می خواند و هنگامی که وقت نماز صبح فرامی رسید، بعد از نماز شروع به دعا می کرد و از ترس خدا چنان گریه می کرد که تمام محاسن شریفش به اشک آمیخته می شد و هرگاه قرآن می خواند مردم، اطرافش جمع می شدند و از صدای خوش او لذّت می بردند.

رود ماه

جواد نعیمی

بیرق سرخ گون فضیلت و جهاد، که به نام هایی بس بلند مزین است، جاری ترین اهتزاز جاویدی است که هماره عطر تلاش های نبوی و پیام رنج های علوی را در گستره گیتی می گستراند ... .

از این نام های مقدس که بر بلندای تاریخ، خورشیدگونه می درخشند و بر پهنه اندیشه ها و دل ها نور می افشانند، یکی هم موسی فرو خورنده خشم است! عبد صالح، میراث دار خون خداوند. راهبر همه فرزانگانی که در راه بارورسازی گلستان دین، و زایندگی تعهد در راه اعتلای آیین اسلام، سجاده امربه معروف و نهی ازمنکر را می گستراند و در محراب زمانه، به عبادت و اطاعت از فرمانده هستی، می ایستد.

بزرگ وارث ایثار و خون، شناگر چالاک دریای هدف، مدار وسیع رسالت، امتداد بزرگراه هدایت، افتخار روشنای شهادت، هفتمین رهبر، امام موسی بن جعفر علیه السلام ، گنجینه انوار علوم، امام برگزیدگان عالم، معدن وقار و عظمت، دارنده چشم های اشکبار و چشمه های سجده طولانی! هماره تسلیم مقام رضا، شهید زهر جفا، روح رنجدیده گرفتار ستمکاران و زندانی معصوم زندان های تاریک و نمور، یار آشنای حلقه های زنجیر! پرتو نور خداوند در تاریک زار زمین، رهبر امین، مولای هفتمین، که سلام همه حق باوران، نثار راه پاک و اندیشه های تابناکش باد.

والامردی که در راه ایمان و آرمان، و در راستای کسب رضای حضرت حق، شکیبا و استوار، ودیعه فرمان ها الهی را به جان پذیرفت و بر سینه فشرد، و رهروان طریق توحید را تا رسیدن بر قله های شرف و راستی و رستگاری، به همراهی ایستاد.

هفتمین مظلوم، عصاره ایمان و هدف، آمیزه ای از دانش و تقوا، عبادت و بینش، حکمت و عدالت، مبارزه و پایداری، اراده و همت ... بود.

امام موسی بن جعفر علیه السلام بر دروازه زمان ایستاده بود. بلندبالا و قامت کشیده، درست اندیش و دورنگر، رسالت مدار و هدفمند، پاس دارنده آیات مبین، و فرمانروای همه مؤمنان. استوانه ای از نور، با روانی تابناک و اندیشه ای استوار، دلی گسترده و دردمند،گام هایی ثابت و استوار، و صلابتی که سخره همه صخره ها بود. او این مبلغ آیین احمدی ستم ستیزانه و فریادگر، مصمم و قاطع بر شکوه و جلال و

جلای دین می افزود.

نام بلندش، پایه های کاخ هارونی را به تزلزل وامی داشت، و یادش سوهان روح همه ستمبارگان زمانه بود.

هارون، نماینده هرچه پلیدی، آکنده از گند جنایت و پستی، سینه به سینه آن امام همام، قصد سد کردن چشمه جوشان نور و روشنایی را دارد. او، از آن دست طاغوت هایی است که غاصبانه بر مسند خلافت تکیه زده است و در سر، اندیشه تاراج بیت المال می پروراند! او چهره ای دژخیمانه دارد، ابروانی گره کرده، دستانی درهم فرورفته، رنگی تیره، لبانی آویخته و صاحب قلبی است مرده! غرقه در انجماد مرداب دینار و زر، و ایستاده در سایه خنجر! ...

او را توان تحمل حق نیست. چه آنکه خود از نوادگان باطل است، و وابسته به تیره تاریکی! او، روزهای روشن امام را به کویری ترین شب های زندان می سپارد ... و امام، که ابلاغگر همه پاکی هاست، در کنج خلوت و نمناک زندان، غوغای ابلاغ پیام های خویش را برپا می کند، و با چهره هشتن به خاک، در برابر آفریننده پاک، پیام مظلومیت خویش و حقانیت آرمان های والای الهی را به گوش افلاک می رساند.

آن بزرگ، رود هماره روان و زلال تشیع را تا دورترین مرزهای زمان گسترش می دهد، و هنگامی که دربندی گران، ماه بر نور لبان مترنم به یاد خدایش بوسه می زند، و هنگامی که پلیدان، حتی از نیایش او در انزوا، بیم دارند و شعاع تابناک شخصیتش را برای تداوم خودکامگی ها و ستم گستری های خود مانع می دانند، از پس آن همه تحمل سختی، زهری را در اندرون خرما به امام علیه السلام می خورانند و آن غریب، پس از سه روز تحمل درد و اندوه و در میان انبوه نیایش خویش، به عرش می رود. و شهابی گذرا همزمان،خطی سپید بر آسمان رقم می زند و ناپدید می شود ...

پیکر مقدس امام، بر پل بغداد، غروری نجیبانه و هیمنه ای فراموش ناشدنی را تداعی می کند ... و از آن پس، خورشید و ستاره ها می گریند ...!

ص: ۱۱

## عرش ما

علی اکبر لطیفیان

هر که یک دفعه سر این سفره مهمان می شود

مور هم باشد اگر روزی سلیمان می شود

سر به زیر انداختن ذاتش توسل کردن است

دردها در این حرم ناگفته درمان می شود

این کریمان لطفشان هرچند آماده ست، لیک

نام مادر که وسط باشد دوچندان می شود

ما پدر را خواستیم و از پسر خیرش رسید

در رجب ها کاظمین ما خراسان می شود

نیستی پیغمبر  اما ظاهراً پیغمبری

هر که می بیند تو را، از نو مسلمان می شود

نسل موسایی تو طبع مسیحا داشتند

یک نفر از آن همه پیر جماران می شود

این دلِ ما، سینه ما، عرش ما، حتی بهشت

هرکجا موسی بن جعفر نیست زندان می شود

نیستم آهو ولی سگ هم به دردی می خورد

لااقل یک گوشه از صحنت نگهبان می شود

## وارث ملک تبسم

رضا اسماعیلی

وارث مُلک تبسم، کاظم است

عشق عالمتاب هفتم، کاظم است

آفرینش، سوره ای از مهر او

بر لب هستی، تبسّم کاظم است

مُصحف اخلاص و قاموس یقین

بحر عرفان را تلاطم، کاظم است

مُقتدای آسمان مردان سبز

قبلۀ آیینه مردم، کاظم است

ترجُمان وحدت دل های ما

تابش مِهر تفاهم، کاظم است

مِی پرستان! وقت سرمستی رسید

در میستان هفتمین خُم، کاظم است

آسمان! تبریک، فصل هفتم است

مِهر عالمتاب هفتم، کاظم است

## چشم تو

یوسف رحیمی

هر شاعری ست در تب تضمین چشم تو

از بس سرودنی ست مضامین چشم تو

چشم جهان به مقدمت ای عشق روشن است

از اولین دقایق تکوین چشم تو

ما را اسیر صبح نگاه تو کرده است

آقا کرشمه های نخستین چشم تو

از ابتدای خلقت عالم از آن ازل

شیعه شدم به شیوه آئین چشم تو

می شد چه خوب نور خدا را نگاه کرد

از پشت پلکت از پس پرچین چشم تو

امشب شکوه خلد برین دیدنی شده

وقتی شده ست منظر و آیینه چشم تو

گل کرده بر لب غزلم باغی از رطب

امشب به لطف لهجه شیرین چشم تو

چشم تو آسمان سخا و کرامت است

آقا خوشا به حال مساکین چشم تو

حالا دو خط دعا به لبم نقش بسته است

در انتظار لحظه آمین چشم تو

«آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند».

ص: ۱۲

## مباهله

### معنای لغوی و اصطلاحی مباهله

مباهله در اصل از «بَهل» به معنی رها کردن و برداشتن قیدوبند از چیزی است. مباهله به معنای لعنت کردن یکدیگر و نفرین کردن است. کیفیت مباهله این گونه است افرادی که درباره مسئله مذهبی مهمی گفت گو دارند در یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرّع کنند و از او بخواهند دروغ گو را رسوا سازد و مجازات کند.

### شرح مختصر واقعه مباهله

مباهله پیامبر با مسیحیان نجران، در روز بیست و چهارم ذی الحجّه سال دهم هجری اتفاق افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در نامه ای، ساکنان مسیحی نجران را به آیین اسلام دعوت کرد. مردم نجران که حاضر به پذیرفتن اسلام نبودند، نمایندگان خود را به مدینه فرستادند و پیامبر آنان را به امر خدا به مباهله دعوت کرد. وقتی هیئت نمایندگان نجران، وارستگی پیامبر را مشاهده کردند، از مباهله خودداری کردند. ایشان خواستند تا پیامبر اجازه دهد تحت حکومت اسلامی، در آیین خود باقی بمانند.

### موقعیت جغرافیایی

منطقه باصفای نجران، با هفتاد دهکده تابع خود، در نقطه مرزی حجاز و یمن قرار گرفته است. در آغاز طلوع اسلام، تنها در این نقطه، مسیحیان حجاز بودند که مردم آن به عللی از بت پرستی دست کشیده و به آیین مسیح علیه السلام گرویده بودند.

### دعوت به اسلام

پیامبر اکرم، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم برای گزاردن رسالت خویش و ابلاغ پیام الهی، به بسیاری از ممالک و کشورها نامه نوشت یا نماینده فرستاد تا ندای حق پرستی و یکتاپرستی را به گوش جهانیان برساند. همچنین به اسقف نجران، «ابوحارثه» نامه ای نوشت و در آن نامه ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت فرمود.

### نامه حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم به اسقف نجران

مشروح نامه پیامبر به اسقف نجران چنین بود: «به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب. [این نامه ایست] از محمد، پیامبر خدا، به اسقف نجران. خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را ستایش می کنم و شما را از پرستش بندگان به پرستش خدا فرامی خوانم. شما را دعوت می کنم که از ولایت بندگان خدا خارج شوید و در ولایت خداوند درآیید و اگر دعوت مرا نپذیرفتید باید به حکومت اسلامی مالیات (جزیه)

بپردازید [تا در برابر این مبلغ، از جان و مال شما دفاع کند] و در غیر این صورت به شما اعلام خطر می شود.»

عکس العمل نجرانی ها

نمایندگان پیامبر که حامل نامه دعوت به اسلام از جانب پیامبر بودند، وارد نجران شدند و نامه را به اسقف نجران دادند. او نیز شورایی تشکیل داد و با آنان مشورت کرد. یکی از آنان که به عقل و درایت مشهور بود گفت: «ما بارها از پیشوایان خود شنیده ایم که روزی منصب نبوت از نسل اسحاق به فرزندان اسماعیل انتقال خواهد یافت و هیچ بعید نیست که محمد _ که از اولاد اسماعیل است _ همان پیامبر موعود باشد». بنابراین، شورا نظر داد که گروهی به نمایندگی از هیئت نجران به مدینه بروند تا از نزدیک محمد صلی الله علیه و آله وسلم را ملاقات و دلایل نبوت او را بررسی کنند.

## گفت گوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با هیئت نجرانی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در مذاکره ای که با هیئت نجرانی در مدینه داشت، آنان را به پرستش خدای واحد دعوت کرد، ولی آنان بر ادعای خود اصرار داشتند و دلیل الوهیت مسیح را، تولد عیسی علیه السلام بدون واسطه پدر می دانستند. در این هنگام فرشته وحی نازل شد و سخن خدا را بر قلب پیامبر جاری ساخت که «به درستی مَثَل عیسی نزد خداوند مانند آدم است که خدا او را از خاک آفرید.» در این آیه، خداوند، با بیان شباهت تولد حضرت عیسی علیه السلام و حضرت آدم علیه السلام ، یادآوری می کند را با قدرت بی پایان خود، بدون اینکه دارای پدر و مادری باشد، از خاک آفرید. بنابراین، اگر نداشتن پدر گواه این باشد که مسیح فرزند خداست، پس حضرت آدم برای این منصب شایسته تر است؛ زیرا او نه پدر داشت و نه مادر. با وجود این، آنان قانع نشدند و خداوند به پیامبر خود، دستور مباهله داد تا حقیقت آشکار و دروغ گو رسوا شود.

## مباهله، آخرین حربه

پیش از نزول آیه مباهله خداوند ، در آیاتی چند به چگونگی تولد عیسی علیه السلام می پردازد و مسیحیان را با منطق عقل و استدلال روبرو می کند و از آنان می خواهد عاقلانه به موضوع بنگرند. بنابراین، پیامبر، در ابتدا سعی کرد با دلایل روشن و قاطع آنان را آگاه کند، اما چون این استدلال، آنان را قانع نکرد و رسول خدا با لجاجت و ستیز آنان رو به رو شد، به امر الهی به مباهله پرداخت. خداوند در آیه ۶۱ سوره آل عمران می فرماید: «هرگاه بعد از دانشی که به تو رسیده، کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آن ها بگو بیایید فرزندانمان و فرزندانتان و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم؛ سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.»

## دیدگاه بزرگان نجران درباره مباهله

در روایات اسلامی آمده است که با مطرح شدن موضوع مباهله، نمایندگان مسیحی نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این کار بیندیشند و با بزرگان خود به شور بپردازند. نتیجه مشاوره آنان که از ملاحظه ای روان شناسانه سرچشمه می گرفت این بود که به افراد خود دستور دادند اگر مشاهده کردید محمد با سروصدا و جمعیت و جاروجنجال به مباهله آمد با او مباهله کنید و نترسید؛ زیرا در آن صورت، حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جاروجنجال شده است و اگر با نفرات بسیار محدودی از نزدیکان و فرزندان خردسالش به میعادگاه آمد، بدانید که او پیامبر خداست و از مباهله با او بپرهیزید که خطرناک است.

## در میعادگاه چه گذشت؟

براساس طبق توافق قبلی، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نمایندگان نجران برای مباهله به محل قرار رفتند. ناگاه نمایندگان نجران دیدند که پیامبر فرزندش حسین علیه السلام را در آغوش دارد، دست حسن علیه السلام را در دست گرفته است و علی و زهرا علیهماالسلام همراه اویند و به آن ها سفارش می کند هرگاه من دعا کردم شما آمین بگویید. هنگامی که مسیحیان، این صحنه را مشاهده کردند، سخت به وحشت افتادند و از اینکه پیامبر، عزیزترین و نزدیک ترین کسانِ خود را به میدان مباهله آورده بود، پذیرفتند که او به ادعای خود ایمان راسخ دارد؛ زیرا در غیر این صورت، عزیزان خود را در معرض خطر آسمانی و الهی قرار نمی داد. بنابراین، از اقدام به مباهله خودداری کردند و حاضر به مصالحه شدند.

## سخنان ابوحارثه درباره مصالحه

هنگامی که هیئت نجرانی، پیامبر را در اجرای مباهله مصمّم دیدند، به وحشت افتادند. ابوحارثه که بزرگ ترین و داناترین آنان و اسقف اعظم نجران بود گفت: «اگر محمد بر حق نمی بود، چنین بر مباهله جرئت نمی کرد. اگر با ما مباهله کند، پیش از آنکه سال بر ما بگذرد یک نصرانی روی زمین باقی نخواهد ماند.» و به روایت دیگر گفت: «من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا درخواست کنند که کوه ها را از جای خود بکند، هر آینه خواهد کَند. پس مباهله نکنید که در آن صورت هلاک می شوید و یک نصرانی روی زمین نخواهد ماند.»

## سرانجام مباهله

ابوحارثه، بزرگ گروه، به خدمت حضرت آمد و گفت: «ای ابوالقاسم، از مباهله با ما درگذر و با ما مصالحه کن بر چیزی که بتوانیم آن را ادا کنیم». پس حضرت با ایشان مصالحه کرد که هرسال دوهزار حُلّه بدهند که قیمت هر حلّه چهل درهم باشد و اگر در یمن جنگی روی دهد، سی زره و سی نیزه و سی اسب به عاریه بدهند.

## مباهله، اثبات صدق دعوت پیامبر

مباهله پیامبر با نصرانیان نجران، از دو جنبه نشان درستی و صداقت حضرت است. اوّلاً، پیشنهاد مباهله از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خود گواه این مدعاست؛ زیرا تا کسی به صداقت و حقانیّت خود ایمان راسخ نداشته باشد. پا در این ره نمی نهد. نتیجه مباهله، بسیار سخت و هولناک است و چه بسا به از بین رفتن و نابودی دروغ گو می انجامد. از طرف دیگر، پیامبر کسانی را با خود به میدان مباهله آورد که عزیزترین افراد و جگر گوشه های او بودند. این خود، نشان عمق ایمان و اعتقاد پیامبر به درستی دعوتش هست که با جرئت تمام، نه تنها خود، بلکه خانواده اش را در معرض خطر قرار می دهد.

## مباهله، سند عظمت اهل بیت

مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنّن تصریح کرده اند آیه مباهله در حق اهل بیت پیامبر نازل شده است و پیامبر فقط فرزندانش حسن و حسین و دخترش فاطمه و دامادش علی : را همراه خود به میعادگاه برد. بنابراین، منظور از «اَبْنائَنا» در آیه منحصراً حسن و حسین علیهماالسلام هستند، همان طور که منظور از «نساءنا» فاطمه علیهاالسلام و منظور از «اَنْفُسَنا» تنها علی علیه السلام بوده است. این آیه همچنین به این نکته لطیف اشاره دارد که علی علیه السلام در منزلت جان و نفس پیامبر است.

## دو روایت در شأن اهل بیت

در کتاب عیون اخبار الرّضا درباره مجلس بحثی که مأمون در دربار خود تشکیل داده بود، چنین آمده است: «امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباهله مشخص ساخته است و به دنبال نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، علی و فاطمه و حسن و حسین : را با خود به مباهله برد. این مزیّتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت پیشی نگرفته و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده و شرفی است که قبل از آن، هیچ کس از آن برخوردار نبوده است.»

در کتاب غایه المرام به نقل از صحیح مسلم آمده است: «روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب را دشنام نمی گویی؟ گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز افتادم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره علی فرمود، از این کار صرف نظر کردم. یکی آن بود که وقتی آیه مباهله نازل شد پیغمبر تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی دعوت کرد و سپس فرمود: «اللهم هؤلاء اهلی؛ خدایا، اینها خاصّان منند ... .»

## نزول آیه تطهیر در روز مباهله

روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قصد مباهله کرد، قبل از آن، عبا را بر دوش مبارک انداخت و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین : را زیر عبای مبارک جمع کرد و گفت: «پروردگارا، هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است که مخصوص ترین

خلق به او بوده انـد. خداوندا، اینها اهل بیت منند. پس شک و گناه را از ایشان برطرف کن و ایشان را پاکِ پاک کن.» در این هنگام جبرئیل نازل شد و آیه تطهیر را در شأن ایشان فرود آورد: «همانا خداوند اراده فرمود از شـما اهل بیت پلیدی را برطرف فرماید و شما را پاکِ پاک کند.»

## اعمال روز مباهله

روز بیست و چهارم ذی الحجّه، روز مباهله پیامبر با مسیحیان نجران است که نزد مسلمانان، اهمیت خاصّی دارد؛ چراکه گواه حقانیت و درستی دعوت پیامبر و عظمت شأن اهل بیت مکرّم اوست. در کتاب شـریف مفاتیح الجنان، اعمال مخصوصی بدین شرح برای این روز ذکر شده است:

اول- غسل، که نشان پالایش ظاهر از هر آلودگی و آمادگی برای آرایش جان و صفای باطن است؛

دوم- روزه، که سبب شادابی درون است؛

سوم- دو رکعت نماز؛

چهارم- دعای مخصوص این روز که به دعای مباهله معروف است و شبیه دعای سحر ماه رمضان است.

همچنین در این روز خوانـدن زیـارت امیرالمؤمنین علی علیه السـلام به ویژه زیـارت جامعه روایت شـده است. احسان به فقرا و محرومان به تأسّی از مولی الموحدین علی علیه السلام که در رکوع نمازش به نیازمند، احسان فرمود، سفارش شده است.

## بخش هایی از دعای روز مباهله

خداوندا، بر محمد و آل محمد درود فرست و به من شادی و خُرّمی، اسـتقامت و گشایش، عافیت و سـلامت و کرامت، روزی پاک و فراوان، و هر نعمت و وسعت که نازل شده یا از آسمان به زمین نازل می شود، قسمت کن.

خداونـدا، اگر گناهـان چهره مرا نزد تو فرسوده انـد و میان من و تو حائل شـده انـد و حالم را نزد تو دگرگون کرده انـد، از تو درخواست می کنم به نور آبرویت که خاموش نشود و به آبروی حبیبت محمد مصـطفی صـلی الله علیه و آله وسلم و به آبروی وصـیّت علی مرتضـی علیه السلام و به حق اولیایت که آنها را برگزیدی بر محمد و آل محمد درود فرست و هر گناه که کرده ام بیامرز و مرا در باقی مانده عمرم حفاظت کن.

خداوندا، من مطیع توأم، پس از من خشنود باش. عملم را ختم به خیر کن و ثواب آن را برایم در بهشت مقرّر دار و آنچه خود سزاوار آنی برای من انجام ده، ای سـزاوار تقوا و آمرزش. رحمت فرست بر محمـد و آل محمـد و به رحمت خود به من رحم کن، ای مهربان ترین مهربانان.(۱)

۱- ۱. مجله گلبرگ، اسفند ۱۳۸۰، شماره۲۷.

## آفتاب جهان

محمدعلی ریاضی یزدی

گیرم که آفتاب جهان ذره پرور است

این بس مرا که سایه مهر تو بر سر است

دولت به کام و محنت گردون حرام باد

تا ساغرت به گردش و نامی به ساغر است

ای دل چرا به غیر خدا تکیه می کنی؟

امید ما و لطف خدا از که کمتر است؟

بهر دو نان خجالت دونان چه می کشی؟

ای دل صبور باش که روزی مقدّر است

خاطر ز گفت گوی مکرّر شود ملول

الّا حدیث دوست که قند مکرّر است

فرخنده نامه ای که موشّح به نام اوست

زیبنده آن صحیفه که او زیب دفتر است

نامی که با خدا و پیمبر ز فرط قدس

زیب اذان و زینت محراب و منبر است

پشت فلک خمیده که با ماه و آفتاب

در حال سجده روی به درگاه حیدر است

شمس ضحی، امام هدی، نور هل اتی

چشم خدا و نفس نفیس پیمبر است

در آیه مباهله این مهر و ماه را

جان ها یکی و جلوه جان از دو پیکر است

وجهی چنان جمیل که از شدّت جمال

وجه خدا و جلوه الله اکبر است

نازم به دست او که یکی ناز شست او

از جای کندن در سنگین خیبر است

با اشک چشم، ابر کرم بر سر یتیم

با برق تیغ، صاعقه ای بر ستمگر است

جز راه او به سوی خداوند راه نیست

یعنی که شهر علم نبی را علی، در است

بر تارک زمان و مکان تاج افتخار

در آسمان فضل: درخشنده اختر است

قبرش درون دیده آدم که چشم او

در خاک هم به نور جمالش منوّر است

آوازش از ورای زمان ها رسد به گوش

تصویرش از فراز افق ها مصوّر است

کمتر ز ذره ایم و فزون تر ز آفتاب

ما را که خاک پای علی بر سر افسر است

وصف علی ز عقل و قیاس و خیال و وهم

وز هرچه گفته اند و شنیدیم برتر است

شد عرض ما تمام و حدیث تو ناتمام

حاجت به مجلس دگر و وقت دیگر است

طبع لطیف و شعر «ریاضی» به لطف و شهد

شاخ نبات خواجه شیراز و شکّر است


مباهله
یکی از فضایل و برتری های اهل بیت علیهم السلام
حدیث مباهله است.

## همیشه چیزهایی برای یاد گرفتن هست

نیره قاسمی زادیان

اولین تصویری که با شنیدن کلمه «جهانگردی» در ذهن ایجاد می شود، قیافه پرسشگر جهانگرد هایی است که تعجب و حیرتشان را از دیدن بناهای باستانی، با دوربینی ثبت می کنند. چیزهایی که شاید ما خیلی راحت از کنار آن ها رد می شویم، یا از خودمان کنار آن ها عکس یادگاری می گیریم.

نخستین بار واژه «توریسم» در سال ۱۸۱۱ میلادی در ادبیات انگلیسی به کار رفت و سال ۱۸۱۴ میلادی، فرهنگ لاروس فرانسه، این واژه را ثبت کرد.

سیاحت، گردش در زمین است. عرب به آبی که دائم در جریان است، «سائح» می گوید، آب جاری که نرم و آرام، به پیش می رود.

حرکت و انگیزه، دو عنصر مهم در مفهوم این واژه است. حرکت و جریانی، همراه با تفکر.

سازمان های جهانی که بیشتر از زاویه اقتصاد به این مسئله نگاه می کنند، جهانگردی را این گونه تعریف می کنند: «مجموعه فعالیت های افرادی که به مکان هایی خارج از محل زندگی و کار خود به قصد تفریح و استراحت ... مسافرت می کنند و بیش از یک سال متوالی، در آن مکان ها نمی مانند.»

در قدیم هم به کسی جهانگرد می گفتند که شغلش سفر بود و ثمره کارش، سفرنامه، کسانی مثل مارکوپولو. جهانگردی یکی از قدیمی ترین رفتارهای بشر است. حس کنجکاوی، آدم ها را تحریک می کند برای یاد گرفتن، لمس چیزهای جالب، آشنا شدن با آداب و رسوم ... تا شال و کلاه سفر کنند.

در عصر فنّاوری و سرعت، آدم ها جهان را از پشت پنجره های اینترنتی می گردند،



ص: ٢٠

اما گردش اینترنتی هیـچ وقت جای سـفری را که با همه وجودت، در دنیای واقعی می روی نخواهـد گرفت. گردش در فضای مجازی دردسرهایش کمتر است اما لذت سفر، به رفتن است، به حرکت.

اسلام هم برای برنامه جهانگردی، زنگ های جالبی دارد: زنگ عبرت و عبادت و ... سفر حج یکی از لحظه های پر انرژی این برنامه است، سفری که پایانش نقطه آغاز رسیدن است.

سیروسفرهای اهل بیت علیه السلام هم خاطرات زیبایی را در دفتر روزگار ثبت کرده است.

پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم آثار تاریخی قوم حضـرت صالح علیه السـلام و چشمه ای را که ناقه صالح از آن آب خورده بود، به مردم نشان داد تا عبرت بگیرند.

بازدید امیرالمؤمنین علی علیه السلام از کاخ کسری، سرزمین براثا، بابل، سفر امام حسن علیه السلام به روم ...، مهرهای تأییدی است برای اهمیت سفر در اسلام.

این روزها جهانگردی، بیش از آنکه یک فرهنگ باشد، ایده ای اقتصادی است، اما آدم ها جهان را می گردند، تا به خودشان برسند. به خودی که بوده اند و خودی که باید باشند.

این رسـیدن شاید سخت باشد، اما ارزش دارد برایش هزینه کرد، وقت گذاشت ... این سفر توشه می خواهد، و باور که همیشه چیزهایی برای یاد گرفتن هست.



## بزرگداشت مولوی

### اشاره

علی یکتا عربانی

آغاز زندگی

جلال الدین محمد بلخی در ۶ ربیع الاول ۶۰۴ ه.ق در بلخ زاده شد. پدر او مولانا محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاءالدین ولد و سلطان العلما، از بزرگان صوفیه و مردی عارف بود و نسبت خرقه او به احمد غزالی می پیوست. وی در عرفان و سلوک سابقه ای دیرین داشت و چون اهل بحث و جدال نبود و دانش و معرفت حقیقی را در سلوک باطنی می دانست، نه در مباحثات و مناقشات کلامی و لفظی، پرچم داران کلام و جدال با او مخالفت می کردند. ازجمله فخرالدین رازی که استاد سلطان محمد خوارزمشاه بود و بیش از دیگران شاه را بر ضد او برانگیخت. سلطان العلما احتمالاً در سال ۶۱۰ ه.ق، هم زمان با هجوم چنگیزخان از بلخ، کوچید و سوگند یاد کرد تا محمد خوارزمشاه بر تخت نشسته، به شهر خویش بازنگردد. روایت شده است که در مسیر سفر با فریدالدین عطار نیشابوری نیز ملاقات داشت و عطار، مولانا را ستود و کتاب اسرارنامه را به او هدیه داد. وی به قصد حج، به بغداد و سپس مکه و پس از انجام مناسک حج به شام رفت و تا اواخر عمر آنجا بود و علاءالدین کیقباد، پیکی فرستاد و او را به قونیه دعوت کرد. مولانا در نوزده سالگی با گوهر خاتون ازدواج کرد. سلطان العلما حدود سال ۶۲۸ ه .ق جان سپرد و در همان قونیه دفن شد. در آن هنگام مولانا جلال الدین ۲۴ سال داشت که مریدان از او خواستند جای پدرش را پر کند.

سید برهان الدین محقق ترمذی، مرید پاکدل پدر مولانا بود و نخستین کسی که مولانا را به وادی طریقت راهنمایی کرد. وی سفر کرد تا با مرشد خود، سلطان العلما، در قونیه دیدار کند؛ اما وقتی به قونیه رسید، متوجه شد که او جان باخته است. پس نزد مولانا رفت و بدو گفت: در باطن من علومی است که از پدرت به من رسیده. این معانی را از من بیاموز تا خلف صدق پدر شوی. مولانا نیز به دستور او به ریاضت پرداخت و نه سال با او همنشین بود تا اینکه برهان الدین جان باخت.

### طلوع شمس

مولانا در ۳۷ سالگی عارف و دانشمند دوران خود بود و مریدان و مردم از وجودش بهره مند بودند تا اینکه شمس الدین محمد بن ملک داد تبریزی روز شنبه ۲۶ جمادی الاخر ۶۴۲ نزد مولانا رفت و مولانا شیفته او شد. در این ملاقات کوتاه، وی دوره پرشوری را آغاز کرد. مولانا در طول ۳۰ سال، آثاری برجای گذاشت که از عالی ترین نتایج اندیشه بشری است.

مولانا حال خود را چنین وصف می کند: روزی مولوی از راه بازار به خانه بازمی گشت

ص: ۲۲

که عابری ناشناس گستاخانه از او پرسید: «صراف عالم معنی، محمد برتر بود یا بایزید بسطامی؟» مولانا با لحنی آکنده از خشم جواب داد: «محمد صلی الله علیه و آله و سلم سر حلقه انبیاست، بایزید بسطام را با او چه نسبت؟» درویش تاجرنما بانگ برداشت: «پس چرا آن یک، سبحانک ما عرفناک گفت و این یک سبحانی ما اعظم شأنی به زبان راند؟» پس از این گفتار، بیگانگی آنان به آشنایی تبدیل شد. شمس به مولانا گفته بود از راه دور به جست جویت آمده ام اما با این بار گران علم و پندارت، چگونه به ملاقات الله می توانی برسی؟ نگاه مولانا به او پاسخ داده بود: «مرا ترک مکن درویش و این بار مزاحم را از شانه هایم بردار.»

شمس حدود سال ۶۴۲ ه .ق به مولانا پیوست و چنان او را شیفته کرد که درس و وعظ را کنار گذاشت و به شعر و ترانه و دف و سماع پرداخت و از آن زمان، طبعش در شعر و شاعری شکوفا شد و اشعار پرشور عرفانی سرود. کسی نمی داند شمس به مولانا چه گفت و آموخت که دگرگونش کرد؛ اما واضح است که شمس عالم و جهاندیده بود و برخی به خطا گمان کرده اند که او از دانش و فن بی بهره بوده است ولی نوشته هایش بهترین گواه بر دانش گسترده اش در زمینه ادبیات، لغت، تفسیر قرآن و عرفان است.

## غروب موقت شمس

مریدان که می دیدند مولانا مرید ژنده پوشی گمنام شده و توجهی به آنان نمی کند، به فتنه جویی روی آوردند و به شمس ناسزا می گفتند و تحقیرش می کردند. شمس از گفتار و رفتار مریدان رنجید و در روز پنج شنبه ۲۱ شوال ۶۴۳ ه .ق، هنگامی که مولانا ۳۹ سال داشت، از قونیه به دمشق کوچید. مولانا از غایب بودن شمس ناآرام شد. مریدان که دیدند رفتن شمس نیز مولانا را متوجه آنان نساخت در حالی که از رفتار خود پشیمان بودند از مولانا پوزش ها خواستند.

مولانا فرزند خود سلطان ولد را همراه جمعی به دمشق فرستاد تا شمس را به قونیه بازگردانند. شمس بازگشت و سلطان ولد به شکرانه این موهبت، یک ماه پیاده در رکاب شمس راه پیمود تا آنکه به قونیه رسیدند و مولانا از گرداب غم و اندوه رها شد.

## غروب دائم شمس

پس از مدتی، دوباره حسادت مریدان برانگیخته شد و آزار شمس را از سر گرفتند. شمس از کردارهایشان رنجید، تاجایی که به سلطان ولد شکایت کرد. سرانجام شمس بی خبر از قونیه رفت و ناپدید شد. تاریخ سفر او و چگونگی آن به درستی مشخص نیست.

## شیدایی مولانا

مولانا در دوری شمس ناآرام شد و روز و شب به سماع پرداخت و حال آشفته اش

در شهر بر سر زبان ها افتاد.

مولانـا به شـام و دمشق رفت، امـا شـمس را نیافت و به قونیه بازگشت. شـمس را نیافت، ولی حقیقت او را در خود پیـدا کرد و دریـافت آنچه به دنبـالش است در خودش حاضـر و متحقق است. مولانـا به قونیه بازگشت و رقص و سـماع را از سـر گرفت و جوان و خـاص و عـامماننـد ذره ای در آفتـاب پر انوار او می گشـتند و چرخ می زدنـد. مولانا سـماع را وسـیله ای برای تمرین رهایی و گریز می دیـد. چیزی که به روح کمک می کرد تا از آنچه او را در عالم حس و ماده مقید می دارد پر شود و پله پله تا بام عالم قدس عروج نماید. چند سال گذشت و باز حال و هوای شـمس در سرش افتاد و به دمشق رفت؛ اما باز هم شمس را نیافت و به قونیه بازگشت.

درگذشت مولانا

مولانـا، پس از مـدت ها بیماری و به دنبال تبی سوزان در غروب یک شـنبه ۵ جمادی الآخر ۶۷۲ ه .ق درگـذشت. در آن روز پرسوز، در قونیه یخ بندان بود. سـیل پرخروش مردم، پیر و جوان، مسلمان و گبر، مسیحی و یهودی همگی در این ماتم شرکت داشتند. افلاکی می گوید: «بسی مستکبران و منکران که آن روز، زنّار بریدند و ایمان آوردند.» و چهل شبانه روز عزا و سوگ بر پا بود.

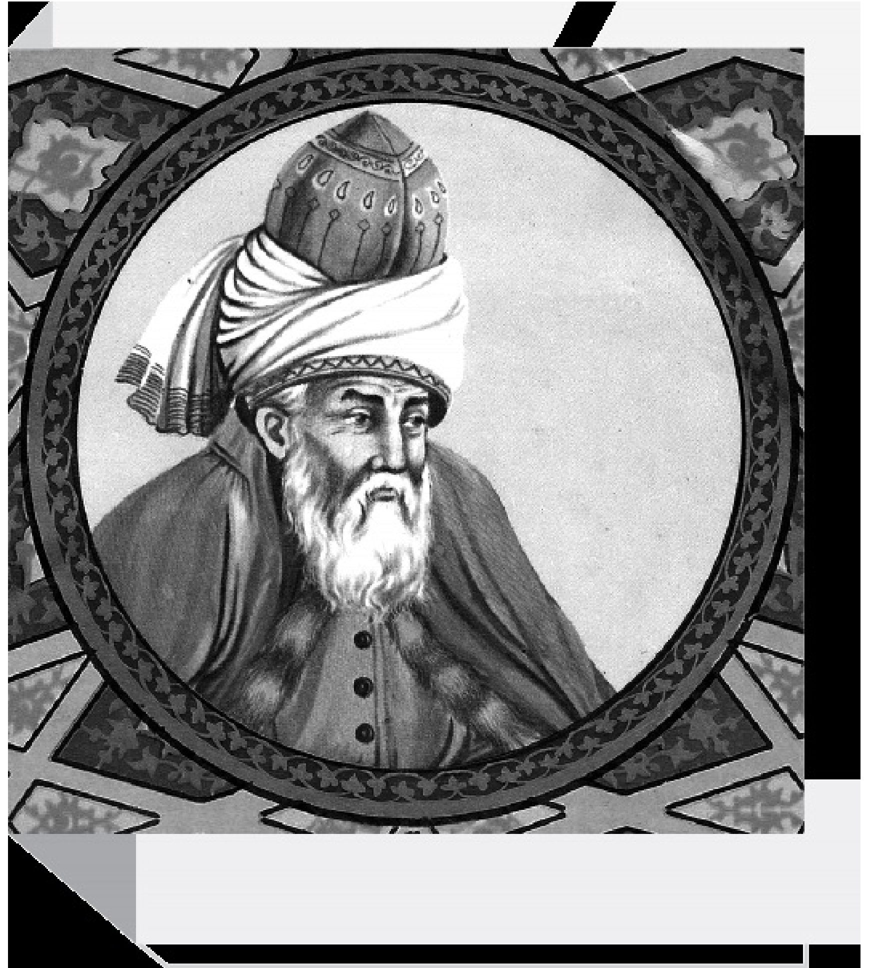
آثار

آثار منظوم

مثنوی معنوی؛ دیوان شمس؛ رباعیات.

آثار منثور

فیه مافیه ؛ مجالس سبعه؛ مکتوبات.



ص: ۲۵

## سالمندی؛ کمال و ورزیدگی

### اشاره

سالمندی، مصیبتی جانکاه نیست که به آن با دیدی منفی بنگریم و برایش متأسف باشیم. این دیدگاه که آدمی، به پیری و سالمندی تنها از دید ضعف قوا و انحطاط بدن یا ضعف دید و گوش و دیگر حواس توجه می کند، اشتباهی بس بزرگ است. ارزش سالمندی تا بدانجاست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سالمندان را مایه برکت، و وجود آنان را در خانواده و جمع، همانند پیامبر میان امت به شمار آورده. سالمندی، مرحله ای از مراحل عمر، همراه با زیبایی هایی است که بیشتر افراد به دلیل ناآگاهی یا نداشتن زمینه مناسب، با نگرانی و تأسف با آن برخورد می کنند و به آن حساسیت نشان می دهند. سالمندی، دوران برداشت محصول زندگی است؛ آدمی محصولی که از تلاش و فعالیت سال های عمر و طولانی خود به دست می آورد.

### مزایای سالمندی

سالمندی، هم از لحاظ فردی و هم از لحاظ اجتماعی مزایایی دارد. احساس کمال و پختگی، احساس بی نیازی از دیگران، بردباری در برابر مشکلات، داشتن اوقات فراغت برای سیر به سوی کمال، و نیز مجال رسیدگی به خود و ارزیابی خویش، ازجمله مزایای فردی، و حرمت و احترام، عزیز بودن در خانواده، محترم بودن در میان جمع، امرونهی های ارشادی، توجه مردم به او به عنوان منبع فکر و اندیشه، و نیز مشاور دیگران، ازجمله مزایای اجتماعی سالمندی است. از دیدگاه اسلام، موی سپید سالمند همانند نوری است که نباید آن را از بین برد. امام علی علیه السلام می فرماید: «اثر پیری و موی سپید را از بین نبرید که آن خود نور و جلاست». این نور تنها برای دنیا و تنها در این سرا نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله هم می فرماید: «کسی که مویش در اسلام سپید گردد، در روز قیامت برای او نوری و جلایی خواهد بود.»

### سالمندی و کمال

سالمندی، نشان نه کمال آدمی است. آدمی پس از عمری تلاش و بندگی خداوند، در مرحله ای قدم می نهد که می تواند از فرصت و موقعیت جدیدش در راه تکمیل و تکامل و درست اندیشیدن استفاده کند و موقعیت خود را در جامعه و خانواده محکم تر سازد. او می تواند چنان در معنویت غرق شود که درجاتی عالی یابد و حتی سبب نجات گروهی از گمراهی و عذاب گردد. سالمندان، دنیایی از تجربه ها و آگاهی ها را به همراه دارند و می توان گفت تاریخی متحرک هستند. اینان در تصمیم گیری ها و حل مسائل و دشواری ها، ورزیده و باتجربه شده اند و روز به روز بر تجربه هاشان افزوده شده و آن ها را پربارتر و کامل تر ساخته است.

ص: ۲۶

## ارزش سالمندی

سالمنـد، انسـانی بـاارزش و گران قـدر اسـت؛ زیرا عمری را در راه اسـلام و مکتب گذرانـده است و گنجینه ای از تجربه هـا و آگاهی ها به شـمار می آید. او در دوران زندگی، سـردی و گرمی بسـیار چشیده است و می تواند برای جامعه، خیر و سعادت پدیـد آورد. سالمنـد قادر است برای جامعه فکر و انـدیشه تولیـد کند که حاصل آن، پربار کردن زندگی و حتی افزایش تولید مادی است. سـردی و گرمی هایی که او در طول زنـدگی چشـیده، می توانـد وسـیله ای برای هموار کردن راه زندگی اعضای کم سال تر جامعه به شـمار آیـد. همه ابعاد وجودی او، درس سازندگی است. وجود او در جامعه، غنیمتی است برای همگان و تجربه ها و دانش هایش روشن کننده راه زندگی و چراغی فرا راه سعادت جامعه است.

## فکر و احساس سالمندان

سالمنـدان، فکر و انـدیشه ای خاص دارنـد که از دیـده ها، شـنیده ها و تجربه هایی سرچشـمه می گیرد که در طول زندگی به دست آورده اند. برخی این اندیشه را در خود می پرورانند که به پختگی و کمال رسـیده اند، اندیشـمند و صاحب رأیند و می تواننـد الگوی دیگران باشـند. اینان احساس می کننـد که افرادی بی حساب نیسـتند و دیگران با آنها شور و مشورت می کنند. برخی نیز احساس می کننـد که فرزنـدان و خانواده آنها را طرد کرده انـد و جامعه نیز آن ها را نمی پذیرنـد. سالمندانی که راه ارتباطی میان خود و خدا را نمی یابند، در روزگار پیری، احساس پوچی و بی خاصـیتی دارند و گمان می کنند که نمی توانند منشأ اثر باشند و این احساس، آنها را می آزارد.

## نقش سالمندان در خانواده

در یـک خـانواده متعـارف و متعـادل، سالمنـدان نقش سـرپرست، راهنما یا کدخـدایی را ایفا می کننـد که کارشان امر و نهی، هـدایت و ارشـاد و تنظیـم سـیاست کلی خـانواده اسـت. فرزنـدان از آن هـا پیروی می کننـد و شـیوه زنـدگی را می آموزنـد. سالمنـدان، پاسدار ارزش ها و حافظ سـنت های اصـیل و ارزیاب فرهنگ و میراث اجتماعی هسـتند. آنان با معاشـرت و انس با نسل جدید، می کوشـند مفهوم زندگی را برای آن ها روشن کنند، و مراقب باشند لغزش و خطایی از ایشان سر نزند، اخلاق و ادب، حفظ و حراست از دسـتاوردها را به آنان آموزش دهند. سالمندان، همانند نگاهبانی هسـتند که امور و جریان های داخل شونده و بیرون رونده را مراقبت می کنند و می کوشند خانواده در مسیر صواب، هدایت شود.

## فاصله نسل ها

از مسائل مهم عصر کنونی، فاصله میان جوانان و سالمندان است. مخالفت سالمندان با نسل جدید، به صورت بدبینی، تحقیر و گاه دشمنی و حمله است و مخالفت جوانان با آن ها، به صورت مقاومت در برابر سالمندان و سرکشی در برابر امر و نهی آنهاست. نوخواهی و تجددطلبی جوانان از یک سو، و پایبندی سالمندان به سنت ها از سوی دیگر، زمینه را برای درگیری ها و آسیب پذیری ها فراهم می کند. برای از میان بردن این فاصله و داشتن محیطی آرام و باصفا، باید دست جوان، در دست سالمند قرار گیرد تا هر دو از وجود یکدیگر بهره برند. شناخت علل زمینه ساز ایجاد اختلافات، شناخت طبیعت دو نسل و انتخاب راه مناسب برای نزدیک کردن دو نسل به یکدیگر، ایجاد محیط آرام و باصفا، بسیار مؤثر است.

## توانایی های سالمندان

سالمندان به ظاهر پیر و ناتوان شده اند و به عبارتی به مرحله بازنشستگی رسیده اند، اما واقعیت این است که این افراد، توانایی های بسیاری دارند که به تناسب سن و امکان، می توانند از آن ها استفاده و بهره برداری کنند. بسیاری از این افراد برای نسل جوان، افرادی مهم و قابل اعتمادند که می توانند جوانان را تربیت و مشکلات و مسائل آنان را حل کنند. سالمندان با تجربه ها و اندوخته هایی که دارند، قادرند اعضای خانواده و جامعه را در حل مشکلات یاری دهند و شادی و طراوت را در زندگی آنها به وجود آورند. تدابیری که سالمندان برای زندگی در پیش می گیرند و تلاش هایی که در زندگی به کار می برند، بسیار مهم و ارزنده است.

## نیاز جامعه به سالمندان

جامعه و نسل جوان، به هدایت و ارشاد نیاز دارد تا بتواند در مسیر صحیح زندگی گام بردارد از آنجا که سالمندان و اطلاعات فراوان دارند، می توانند با فراهم آوردن موجبات هدایت و ارشاد جوانان، جامعه ای را از سقوط در سراشیبی انحطاط و زوال حفظ کنند. سالمندان که گنجینه هایی از تجربه های زندگی را به همراه دارند، می توانند برای نسل جوان، مشاور و راهنمای خوبی باشند. آنان با استفاده از خطرات شیرین و تلخ زندگی خود یا حتی آنچه از دیگران دیده یا شنیده اند، می توانند

افراد را راهنمـایی کننـد و بـا گـذشت و صـفای خود، ارزش هـای سـنتی را انتقال دهنـد و وظیفه نسل جوان را در مورد آینـده زندگی و مردم روشن کنند.

## برکت وجود سالمندان

وجود سالمنـدان مـایه برکت جـامعه است. آن هـا، اختلاـف هـا و درگیری هـایی را که در محیـط خـانواده ها پدیـد می آیـد، کجروی ها و انحراف هایی که در جامعه انسانی رخ می نماید و روابط تیره و نابه سامانی که در جامعه ها وجود دارد با بیان و مراقبت خود از میان می برنـد و دشواری ها را حل و رفع کننـد. سالمنـدان، راهنما و رهبر همه اند و نه تنها نسل جوان، که گاه میـان سالاـن هم به رهبری آن هـا نیازمندنـد. اختلاـف هـا به دست آن هـا رفع و حـل می شود و تجربه هـای آن هـا ارزنـده و کارساز، و طرز فکر و اندیشه شان جهت دهنده و رهایی بخش است. جوان نمی تواند مدعی شود به علت بالا بودن سطح علم و مدرک تحصیلی، از



سالمنـد، بالاـتر و برتر است. اگر ارزش وجودی آن هـا و آگـاهی هایشـان را همواره در نظر داشـته باشـیم، چه برکتی بالاتر از برکت این نسل و چه نعمتی برتر از نعمت وجود سالمندان.

## نیازهای عاطفی سالمندان

برای حفظ سالمنـدان از عوارض گوناگونی که سر راهشان است، باید آن ها را در شـرایط محیطی مناسبی قرار داد از این رو، وجـود عواطـف گرم و مهرورزی، و نیز احـترام و قدرشناسـی ازجمله شـرایط مهم به وجـود آمـدن چنین محیطی است. حرمت گذاری به سالمندان به ویژه در محیط خانواده، قدرشناسـی و سپاس گزاری از تلاش ها و فعالیت های آنان و سـرمایه گذاری های مادی و معنوی شان درباره نسل جدیـد و جامعه، تنها نگذاشـتن آنان، برقراری ارتباط و ایجاد تفاهم با ایشان، همدردی با آنان و گوش سپردن به دردها و سـخن هایشان، در اولویت قرار دادن مسائل آن ها و حل هرچه سـریع تر مشـکلاتشان، نادیـده گرفتن خطاهایی که ممکن است از آن ها سر بزند، محبت به آنان و حمایت از آن ها، ازجمله وظایف تک تک افراد خانواده در مقابل سالمندان برای ایجاد محیطی گرم باید به اجرا درآورند باید رعایت کنند.

## جایگاه سالمندان در اسلام

اسـلام به جـامعه سالمنـدان با نظر احترام و تکریم می نگرد و با همه توجهی که به جوانان دارد، با سالمنـدان به شـیوه ای رفتار می کنـد که افراد جامعه، وجود آنان را بی ارزش و بی مقدار نپندارند. حمایت از سالمندان، از اموری است که اسـلام توصـیه کرده است و ارزش به شـمار می آیـد. در اسـلام سـال خوردگی نشـانه و نمـاد تجربه و دانـایی است و سال خوردگان از مقام اجتماعی شـگفتی برخوردارنـد، زیرا آن ها گنجینه ای از دانش ها، تجربه ها، معلومات و انـدیشه ها به حساب می آینـد. ازاین رو، بایـد مورد دلجویی، محبت و احترام و شخصـیت شـان گرامی داشـته شود. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرمایـد: به پیران و بزرگان خود احترام کنید و بر کوچک تران خود رحمت و عنایت داشته باشید.»

## ضرورت ارتباط با سالمندان

وجود افراد سالمنـد در جـامعه، غنیمت است و آدمی قـدر آن هـا را هنگامی می شـناسد که خود فرد، بزرگ سال پـدر و مادر شود و به جایگـاه این افراد پی ببرد. بر این اسـاس، ارتباط سالمنـدان با نسل جوان، امری ضـروری است. جوان ناگزیر است در مسـیر زنـدگی، روش درسـت و اسـتواری داشـته باشـد و به این هـدف دست نمی یابـد، مگر اینکه آدمی راه خـود را محکم و اسـتوار سـازد و از تجربه هـای آنهـایی بهره گیرد که عمری این راه و برنـامه را پیموده انـد. بسـیاری از افتـادن ها، سـقوط ها و انحطـاط هـا بـه دلیـل نـادانی اسـت و جـوان به علت قـدرت و غرور، راه بهره گیری درست از آن را نمی شـناسد و زنـدگی با سالمندان، جلو این سقوط ها و انحطاط ها را می گیرد. جوان

با بهره مندی از تجربه های سالمندان می تواند نتیجه و حاصل عمر را غنا ببخشد و از مسیر اصلی خود، منحرف نشود.

### وظایف جوانان در برابر سالمندان

جوانان برای برقراری ارتباطی شایسته و نیکو با سالمندان، باید با وظایف خود آشنا شود و به آن ها به بهترین شکل ممکن، عمل کنند. پذیرش و تحمل سالمندان، به ویژه پدر و مادر سالمند و حفظ و نگهداری آن ها با صبر و بردباری، رعایت حرمت سالمند که سر باز زدن از آن نوعی تخطی از فرمان الهی است، بهره مندی از تجربه های آن ها و نیز مهرورزی و رفع مشکلات آن ها، ازجمله وظایفی است که جوانان در خصوص سالمندان بر عهده دارند تا بتوانند زندگی آینده خود را بر پایه مشارکت آن پیران فرزانه پی ریزی کنند و با استفاده از تجربه های ایشان، به آرامش و موفقیت در زندگی برسند.

### خانه سالمندان

خانه سالمندان به صورت و شکل جدید، ره آوردی از غرب و حاکی از عدم احساس مسئولیت درباره انسان و ارزش های او و بینشی صرفاً مادی در مورد اوست. نسل جوان غربی برای رفاه و آسایش خود، سالمندان را که عمری در تولید و تلاش بوده اند، از خود طرد می کنند و به سرای سالمندان می برند. اسلام ضمن تأسف از این مسئله، می کوشد موجباتی را پدید آورد تا سالمندان در خانه و کنار فرزندانی زندگی کنند که عمری آن ها را تربیت کرده و پرورانده اند و سرمایه عمر و جوانی خود را در آن راه گذاشته اند. در اسلام اداره سالمندان بر عهده فرزندان است و آن ها باید با نهایت قدردانی و عزت این کار را انجام دهند. تأسیس خانه سالمندان، از دو اندیشه رفاه و آسایش اطرافیان و رفاه و آسایش سالمندان ریشه می گیرد؛ البته دور داشتن سالمندان از محیط خانواده، در حقیقت محروم کردن آن ها از مصاحبت ها و محبت های بی دریغ است.

### پذیرش سالمندی

دنیا چون پلی است بر گذر که مراحل عمر را یکی پس از دیگری بر روی آن خواهیم گذراند. همان گونه که دوران جنینی، کودکی و جوانی را پشت سر می نهیم، دوران پیری و کهولت را هم خواهیم آزمود. بازنشستگی و سالمندی، مرحله ای خاص از زندگی انسان است و سازگاری شخص با شرایط و عواقبی را می طلبد که در این مرحله برای آدمی پدید می آید. دوران سالمندی را هم می توان چون دوران جوانی و میان سالی زیبا کرد و بدون هیچ گونه ناراحتی و مشکلی آن را گذراند. یافتن وضع موجود، خوش بینی به آینده، پذیرش واقعیت سالمندی، نترسیدن از بازنشستگی و توجه به زیبایی های سالمندی، و نیز ایجاد نوعی سرگرمی و شغل برای خویش، ازجمله توصیه هایی است که رعایت آن ها، پذیرش سالمندی را آسان می کند.(۱)



---

۱- ۱. مجله گلبرگ، مهر ۱۳۸۴، ۶۷.

## عاشورا؛ شبیه سازی بعثت

### اشاره

بیانات مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه ای در دیدار جمعی از پاسداران

امیر نفس خود

شباهت به بزرگان و انتساب به اولیا، کار زیرکان عالم است. هرکس الگویی می خواهد و دنبال نمونه و اسوه ای می گردد؛ اما همه در جستن الگو، راه صواب نمی روند. بعضی افراد در عالم هستند که اگر از آن ها بپرسید کدام چهره، ذهن شما را به خود متوجه می کند، می بینید که سراغ انسان های حقیر، کوچک و پستی می روند که عمرشان به عبودیت هوای نفس گذشته است و تنها هنرشان، سرگرم کردن انسان های کوچک و غافل است؛ کاری که تنها خوشایند غافلان و جاهلان است. اینها برای عده ای از انسان های معمولی عالم، الگو می شوند. بعضی سراغ سیاست مدارها و شخصیت های تاریخی و امثال آن می روند و آنان را الگو قرار می دهند. زیرک ترین انسان ها، کسانی هستند که اولیاءالله را الگو قرار می دهند؛ چون بزرگ ترین خصوصیت اولیاءالله این است که تا آن حد شجاع، قوی و مقتدرند که می توانند امیر نفس خود باشند. آنان، ذلیل نفس خود نمی شوند.

یکی از فیلسوفان و حکیمان قدیم که به اسکندر رومی _مقدونی _گفت: تو غلام غلامان من هستی. اسکندر تعجب کرد و خشمگین شد. او گفت: خشمگین مشو؛ تو غلام شهوت و غضب خود هستی. وقتی چیزی را بخواهی، بی تابی؛ وقتی هم از چیزی خشمگین بشوی، بی تابی؛ این، بردگی در مقابل شهوت و غضب است؛ درحالی که، شهوت و غضب، غلام من هستند.

ممکن است این داستان راست باشد و ممکن است واقعیت نداشته باشد؛ اما نسبت به اولیای خدا، پیغمبران و شاخص های راه هدایت الهی بشر، راست است. نمونه های آن یوسف، ابراهیم و موسی هستند و نمونه های متعددی نیز در زندگی اولیای خدا وجود دارد. زیرک ترین انسان ها کسانی هستند که این بزرگان و این انسان های شجاع و مقتدر را الگو قرار می دهند و از این طریق، برای خودشان، در باطن و معنا اقتدار و عظمت می کنند.

باز در میان این بزرگان، بدون شک، امام حسین علیه السلام ، یکی از بزرگ ترین آنان است.

نه فقط در میان ما انسان های خاکی، حقیر و ناقابل، بلکه در همه عالم وجود و بین ارواح اولیا، بزرگان و فرشتگان مقرب، نور مبارک حسین بن علی علیه السلام مثل خورشید می درخشد. اگر انسان خود را در پرتو این خورشید قرار بدهد، این کار خیلی برجسته ای است.



ص: ۳۳

## قیام برای خدا

ماجرای کربلا، تقریباً بیشتر از یک نصف روز یا اندکی بیشتر، طول نکشیده است؛ تعدادی هم شهید شده اند؛ حالا هفتاد و دو

نفر یا چند نفر کمتر و بیشتر؛ این همه شهید در دنیا هست؛ اما مسئله کربلا که شما می بینید، این همه عظمت پیدا کرده است؛

حق هم همین است و هنوز از اینها عظیم تر است. اینکه این گونه در اعماق وجود بشر تأثیر گذاشته و نفوذ کرده است، به خاطر روح این قضیه است. جسم قضیه، خیلی حجمی ندارد؛ بالاخره بچه های کوچک در همه جا کشته شده اند؛ درحالی که آنجا یک بچه شش ماهه کشته شد؛ دشمنان در بعضی جاها، قتل عام کرده اند و صدها بچه را کشته اند؛ قضیه در اینجا از لحاظ جسمانی مطرح نیست؛ از لحاظ معنا و روح خیلی مهم است.

روح قضیه، این است که امام حسین علیه السلام در این ماجرا، با یک لشکر روبه رو نبود؛ با جماعتی از انسان ها، هرچند صد برابر

خودش، طرف نبود؛ امام حسین علیه السلام با جهانی انحراف و ظلمت روبه رو بود. این، مهم است. درعین حالی که با یک جهان

کج روی و ظلمت و ظلم مواجه بود، آن جهان همه چیز داشت؛ پول، زر و زور، شعر، کتاب و محدث و آخوند داشت؛

وحشت انگیز بود. تن آدم معمولی - حتی آدم فوق معمولی - در مقابل عظمت پوشالی آن دنیای ظلمت می لرزید. قدم و دل امام

حسین علیه السلام در مقابل این دنیا نلرزید؛ احساس ضعف و تردید نکرد و یک تنه وسط میدان آمد. عظمت قضیه این است که

قیامِ للّه است.

## حرکت حسینی، همان حرکت نبوی

کار امام حسین علیه السلام در کربلا، با کار جد مطهرش محمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله در بعثت، قابل تشبیه و مقایسه است. قضیه این است. همان طور که پیغمبر در آنجا، یک تنه با یک دنیا روبه رو شد، امام حسین در ماجرای کربلا، یک تنه با یک دنیا مواجه شد.

آن بزرگوار هم نترسید؛ ایستاد و جلو آمد؛ امام حسین علیه السلام هم نترسید؛ ایستاد و جلو آمد. حرکت نبوی و حرکت حسینی،

مثل دایره متحدالمرکز هستند؛ به یک جهت متوجه اند؛ لذا اینجا، «حسین منی و انا من حسین»، معنا پیدا می کند. این، عظمت

کار امام حسین علیه السلام است.(۱)

ص: ۳۴

---

۱- ۱. سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با پاسداران به مناسبت روز پاسدار، ۲۴ آذر۱۳۷۵.

## رمزگشایی ماه محرم

محدثه سادات میرکریمی

میم ماهش، نشان میزبانی در نهایت بی وفایی کوفیان از خاندان آل عبا است ...؛

الف، نشان آدم هایی بی بهره از آدمیت مقابل فرشته هایی آدم نشان ...؛

ه، هوای نفسی است که شرف کوفیان را نابود و چشم هایشان را کور و گوش ها را کر نمود ... ؛

و باز میم که این بار نشان میهمانانی با سینه هایی پردرد، زخم های موروثی و برجای مانده از اشقیای بی صفت که راهی دشت پربلا گشتند ... .

ح، حرمت شکسته شده اولاد رسول الله (صلی الله علیه وآله ...)؛

ر، رضایت پررمز و راز، رمز آفرینش جهان خلقت از اطاعت و بندگی اباعبدالله علیه السلام؛

و باز هم میم که نشان مرثیه خوانی بیمار دشت بلا ، کنار تن بی سر پدر شهید و عطشانش ... ؛

و اینچنین حروفی چون رمز آفرینش، با تمام نشانه هایشان، کنار هم آمده و ماه محرمی را رقم می زنند که دریایی از خون دل ها و مصیبت های اولیاء الهی و پاره تن خاتم پیامبران را برایمان به تصویر می کشد و حسین علیه السلام چون کشتی نجات شیعیان، راه هدایت را قدم به قدم نشان می دهد و انتظار می کشد تا لبیک گوی «هل من ناصر ینصرنی» او باشیم ... ؛

قدم هایتان در شاه راه هدایت حسینی استوار و پابرجا ... ؛

یا علی ...

امضا: معمار نویسنده در دست احداث ... .

## تصمیمت را بگیر!

فاطمه شهیدی

آخر ذی الحجه، عَلَم و کتل های تکیه را برپا می کنیم. آب وجارو و آماده کردن ظرف ها برای ده شب عزاداری، از دیگر کارهایی هستند که باید انجام دهیم. چند روز مانده به محرم، باید شروع کنیم به تمرین تعزیه ای که هرساله از شب اول اجرا می شود و مشکل هم درست از همین نقطه آغاز می شود؛ از همین لحظه انتخاب «نقش». شمشیر و لباس و کلاه خودِ سبزها را می ریزند این طرف و لباس و ادوات قرمزها را هم آن طرف و منتظر انتخاب می شوند. در تعزیه کربلا، سیاهی لشکر یا نقش های میانی، اصلاً وجود ندارد؛ فقط دو جور نقش داریم؛ «شبیه حسین و شبیه یزید.»

اگر این نشدی، یعنی آن یکی هستی.

یک دایره است آن وسط؛ همه ایستاده اند به تماشا دور تا دور.

در تعزیه، همه چیز شفاف می شود و پشت صحنه ای نیست. پشت سبزها هم نمی شود قایم شد. وقتی دلت و لباس روحت قرمز است، نورافکن ها که کار بیفتند،

ص: ۳۵

همه می بینند چه کاره هستی!

در همه تاریخ، آدم های مثل ما، زیرآبی رفتند؛ آن پشت و پستوها قایم شدند؛ جوری که درست معلوم نشود اهل کدام طرف هستند؛ تا هم از این ور بخورند و هم از آن ور و بعد یک دفعه یک بیابان بی آب وعلف پیدا شد که معادلات همه را ریخت به هم. جای قایم شدن نداشت و حالا انگار کن مثل «زهیر»، هی راه قافله ات را کج کنی و از بیراهه ها بروی؛ تا به کاروان امام حسین علیه السلام برخورد نکنی؛ بالاخره چی؟ بیابان مگر چقدر جای فرار دارد؟

بالاخره می فرستند دنبالت؛ «زهیر! تصمیمت را بگیر.»

انگار کن بروی میان سپاه یزید و توی خیمه ها قایم شوی؛ صدایت می کنند؛ «حر! تصمیمت را بگیر.»

بدتر از همه، آن شب که چراغ ها را خاموش می کنند و در دل تاریکی می گویند: «این شب و این بیابان؛ تصمیمت را بگیر.»

عاشورا اگر این «تصمیمت را بگیر» را نداشت، خیلی خوب بود.

هر چقدر که می خواستند، ما گریه می کردیم و به سر و سینه می زدیم؛ ضجّه و فغان و اندوه؛ ولی موضوع این است که از همان صبح عاشورا که خورشید درمی آید، همه ذرات دوروبر آدم داد می زنند: «تصمیمت را بگیر»!

حالا انگار کنیم ما لباس سبز و برقع سبز و همه چی را سبز برداشتیم و ایستادیم این طرف؛ چی صدایمان کنند؟ «شبیه حسین»!

اصل گرفتاری و اصل دروغ، همین جاست. کجای جان ما شبیه حسین است؟ وقتی که رنگ روح ما قرمز است، حالا حتی نیمه قرمز - اُمَّهً اَسَرَجَتْ وَ اَلْجَمَتْ و تَنَقَّبَتْ - گیریم لباس سبز بپوشیم، نورافکن ها ما را لو خواهند داد.

در زیارت نامه نوشته شده: حسین علیه السلام صورت خداوند است؛ وجهُ اللّه. چه شباهتی بین ما و صورت خداوند است؟ «کریم» هستیم یا «رحیم» یا «علیم» یا دست کم کمش «رَئوفٌ بالعِباد»؟

ما چه جور سنخیتی با آن روح بزرگ داریم؟

این است که هرسال، این وقت «آخر ذی الحجه»، همه می نشینیم و عزا می گیریم چه کنیم؟ دور تا دور صحنه دایره ای، می نشینیم و خیره به لباس ها، گریه می کنیم.

تا کی؟ تا هلال ماه محرّم درمی آید و بعد یکهو چیزی یادمان می آید یا شاید یادمان می آورند و به ما می گویند: «عشق هم خیلی کارها می کند؛ این را یادتان رفته»؟ به ما می گویند: «عشق، آدم را شبیه معشوق می کند؛ پارسال که بهتان گفتیم.» به ما می گویند: «محبت، آخر آخرش به سنخیت می رسد؛ به شباهت.»

به ما می گویند: خدا نقاشی اش خیلی خوب است؛ رنگ روحتان را عوض می کند؛

رنگتان می کند؛ صِبْغَةَ اللَّهِ و مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللهِ صبغةً.»

یکهو همه چیز یادمان می آید و همان طعم پارسالی می آید زیر زبانمان؛ گُر می گیریم؛ همان جور که از عشق گُر می گیرند. بعد لباس های سبز را می پوشیم و می رویم روی صحنه و داد می زنیم: «سلام بر روی خداوند.»

**باید گم شوم**

فاطمه دولتی

همه چیز از امروز صبح شروع شد، چشمم که به دیوار افتاد، صدای زنگ کاروانی در گوشم پیچید، گرما به جانم چنگ انداخت و گُر گرفتم، هوای شهرمان سرد بود اما من چشم دوخته بودم به دیوار و می سوختم. دوباره آن روزها شروع شده بود، روزهایی که کبوترهای حیاط، دیگر شوقی برای پرواز نداشتند، روزهایی که حتی استادمان هم در کلاس، میان صحبت هایش سکوت می کرد و من می دیدم که بغضش را می بلعد، دوباره عطر فصل تازه ای را می بوییدیم، فصلی که وقتی زاده شد، گرم و سوزان بود، همچون صحرای داغ و تفتیده کربلاـ فصلی به نام «محرم»، فصلی که هر سال صدای گام هایش، کوچه ها و خانه ها را هوایی می کند و با دق البابش، عطر نفس هایش در پیراهن شهر می پیچد. همان فصلی که سال هاست با شروعش، مردم بر سرزنان و سینه زنان تا ظهر روز عاشورا بی قرارند و پریشان، گویی هرچه می کنند، هرچه می گریند، هرچه زار می زنند، این بغض خفته در گلو تمامی ندارد، همان فصلی که پدرم خوب می داند باید مرا در تکیه محل پیدا کند، همان فصلی که شبیه هیچ فصلی نیست.

همه چیز از امروز صبح شروع شد، چشم که باز کردم پیراهن مشکی ام را آویزان به دیوار دیدم، مادر دوباره پیراهن عزای سیدالشهدا را برایم از صندوقچه اش بیرون آورده بود؛ همان پیراهنی که وقتی به تن می کردم می گفت: «پسرم مرد شده». مادر از این حرف منظور دیگری داشت، او خوب می دانست که غم حسین علیه السلام جوان را هم پیر می کند، حالا من در ابتدای آغازی دیگر ایستاده ام، آغازی که همیشه با شگفت انگیزترین «ماه»ها شروع شده است. ماهی که همیشه حسّی غریب و عطری عجیب دارد، زیر آسمان بغ کرده شهرمان قدم می زنم، در خیابانی که انتهایش پیدا نیست، فکر می کنم محرم هم مثل یک خیابان بزرگ است برای گم شدن. آخرگاهی گم شدن، اتفاق قشنگی است؛ مثل بذرهای کوچکی که در دل خاک گم می شوند، اما پس از چند وقت در قامت یک گیاه قد می کشند و زندگی دوباره را می آزمایند. حالا من با همین پیراهنی که بوی حسین علیه السلام می دهد، باید از خودم بیرون بزنم و بروم به خیابان محرم، باید بروم، باید گم شوم.

## تکلیف مسلمانان حسینی چیست؟

در محضر استاد محمدرضا حکیمی

برشی از کتاب قیام جاودانه

## طرح موضوع عدالت در خطبه عاشورا

هنگامی که می نگریم در «خطبه عاشورا»، سخن از عدل می رود و از اینکه عدالت از میان رفته است(۱)، می فهمیم که ما نیز باید

با دفاع از «عدالت»، فلسفه عاشورا را زنده نگاه داریم و با قیام برای اجرای عدالت، از عاشورا دم بزنیم و خود را وارث عاشورا بدانیم.

هنگامی که می بینیم «حبیب بن مظاهر اسدی» و «سلیمان بن صرد خزاعی»، در نامه خود به امام حسین علیه السلام از آن امام بزرگ

می خواهند تا بیاید و با ظلم های اقتصادی نیز مبارزه کند و برای غلبه سرمایه داران بر جامعه اسلامی و سرنوشت جامعه، چاره ای بیندیشد(۲)، خوب درک می کنیم که تکلیف مسلمانان حسینی و مؤمنان عاشورایی چیست و وظیفه مردمی که خود را ادامه وجود و استمرار تعهد حبیب بن مظاهرها و سلیمان بن صردها می دانند (و باید باشد) و ذکر و وردشان «یا لیتناکنّا معکم؛ ای عاشوراییان! کاش ما هم با شما بودیم و در راه یاری حسین شهید می شدیم» است چه وظیفه ای دارند؟ و خوب پی می بریم که آن خون که در جام خورشید ریخته است و فجر و شفق را - سرخ فام - بر سراسر آبادی ها و زندگی ها می تاباند، تجسم کدام آرمان و تبلور کدام فریاد است. این همه و این همه، فریاد دفاع از حقیقت و عدالت است که از حلقوم خونین عاشورا، لحظه به لحظه، چونان تندرهای ستیغ لرزان، در اعماق زندگی ها و ملت ها، طنین می افکند و رسالت سترگ عاشوراییان را هرچه باعظمت تر، منعکس می سازد ... .

آری، مردمی که اهمیت حیاتی و دینی و انسانی عدالت را درک نکنند، جاهل اند و مردمی که عدالت خواه نباشند، مرده اند و مردمی که ظلم را منحصر در ظلم سیاسی بدانند و از ظلم اقتصادی و معیشتی و فاجعه بزرگ آن - چنان که باید — آگاه نباشند، فریب خورده اند و جامعه عاشورایی، هرگز این چنین ها نیست و نباید باشد؛ زیرا که جامعه خورشید، جامعه روز است (آگاهی و بیداری)، نه جامعه شب (جهل و فریب خوردگی).

این همه احادیث فراوان و گوناگون که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین : درباره «عاشورا» و زنده نگاه داشتن آن رسیده است و آن همه ذکر ثواب و فضیلت برای احیای این مراسم و حضور در آن ها و آن همه زیارت و دعا درباره عاشورا، از جمله

۱- ۱. مقتل معبر«ابصارالعین»، از علامه شیخ محمد سماوی عراقی، ابصارالعین، ص ۷و۱۱.

۲- ۲. مجلسی، بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۳۳.

برای احیای این آرمان خورشیدی است که یاد شد و از اینجاست که همه امت اسلام مکلف اند همواره عاشورا را زنده نگاه دارند و همه اقالیم قبله موظف اند که تلألؤ این حماسه خورشیدی را در طنین پرجلال آیات عدل و قسط همیشه درخشان و پرتوافشان حفظ کنند و با این پشتوانه سترگ، از همه ذلت ها و تسلیم ها برهند و به همه خواب ها و خمودگی ها پشت کنند و به همه عزت ها و آزادی ها برسند.

مسلمانان جهان، باید بیدار شوند و پرچم خونین عاشورا را برافرازند و پیوسته حلقه های این سلسله الهی را در معبر قرون و اعصار به هم بپیوندند و آیات قرآن را با خون فرزندان قرآن تفسیر کنند و عدالت را هدف قرار دهند و لذت ها را نپذیرند. مستکبران پیشین می کوشیدند فروغ عاشورا را بپوشانند تا بتوانند با خیال آرام، به ستم و بیداد خویش ادامه دهند. امروز نیز برخی می کوشند تا گستره فروغ عاشورا را محدود سازند؛ لیکن چگونه ممکن است؟

هنگامی که «گاندی» از درون «شبه قاره» می گوید: «من مبارزه را از شهیدان عاشورا آموختم»(۱) و شیخ محمد محمد مدنی از دامن «اهرام» می نویسد: «ما باید از یاد ماه محرم سرمشق بگیریم» و شیخ عبدالله علایلی - یکی از قله های فرهنگ لبنان درباره یک شب عاشورا که در «قاهره» برگزار می گردد، کتاب سُمّو المعنی فی سموالذات را می نگارد و متفکر اصلاح طلبی از اعماق «لاهور» فریاد می زند:

سر ابراهیم و اسماعیل بود

یعنی آن اجمال را تفصیل بود

ما سِوَی اللّه را مسلمان بنده نیست

پیش فرعونی سرش افکنده نیست

خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت خوابیده را بیدار کرد

رمز قرآن از حسین آموختیم

زآتش او شعله ها اندوختیم

تار ما از زخمه اش لرزان هنوز

تازه از تکبیر او ایمان هنوز

آری، جوانان غیور مسلمان، در هر جای جهان و از هر دو مذهب اسلامی سنی و شیعه، خون خود را به حماسه حسینی پیوند زنند و در مشرق عاشورا بایستند و با تلاوت آیات فلق، در الهام خونین نگاره شفق، درفش صلابت مقاومت اعصار را برافرازند

و در جولانگاه شرف و آزادگی حضور داشته باشند و با غرق گشتن در زمزمه قرآن و نماز شب عاشورا و مدد جستن از مردانگی و شجاعت روز عاشورا، همواره، فرزندان حسین باشند و عاشورا؛ نه ابزار دست یزید و ابن زیاد؛ حسینی باشند و آزاده؛ نه یزیدی و برده.



---

۱- ۱. مجله الغری، ربیع الاول، ۱۳۸۱ق، چاپ نجف.

## عاشورا، منطق حیات و عدل

عاشورا، بایـد به نام منطق حیات و عـدل، معلم ایمان و حماسه، کلاس آزادگی و شـرف، مـدرسه اعتقاد و جهاد و آموزش گر نماز و قرآن و رمز سـلوک روحی صحیح و عرفان الهی مثبت، همیشه و همیشه، تا ظهور نیّر اعظم و وارث کبیر عاشورا و برهم زننـده همه ظلم ها و سـتم ها، زنـده باشـد و در سراسـر کشورهای اسـلامی، حضور سازنده خویش را حفظ کند و یک میلیارد مسلمان را در خط دفاع از کرامت بزرگ انسان و رسالت سترگ قرآن، متحد سازد.

اکنون ملاحظه می کنید که محتوای مجالس حسـینی چگونه باید باشد و ذاکران و مداحان حسـینی چه کسانی باشند و آیا می شود این مجـالس را به هرگونه اداره کرد و به دست هر کس سـپرد و دست هر کس را دراین بـاره بـاز گـذاشت و انتسـاب به رسالت امام حسین علیه السلام و تولیت عاشورا را برای همه ـ با هر چگونگی ـ مشاع دانست؟

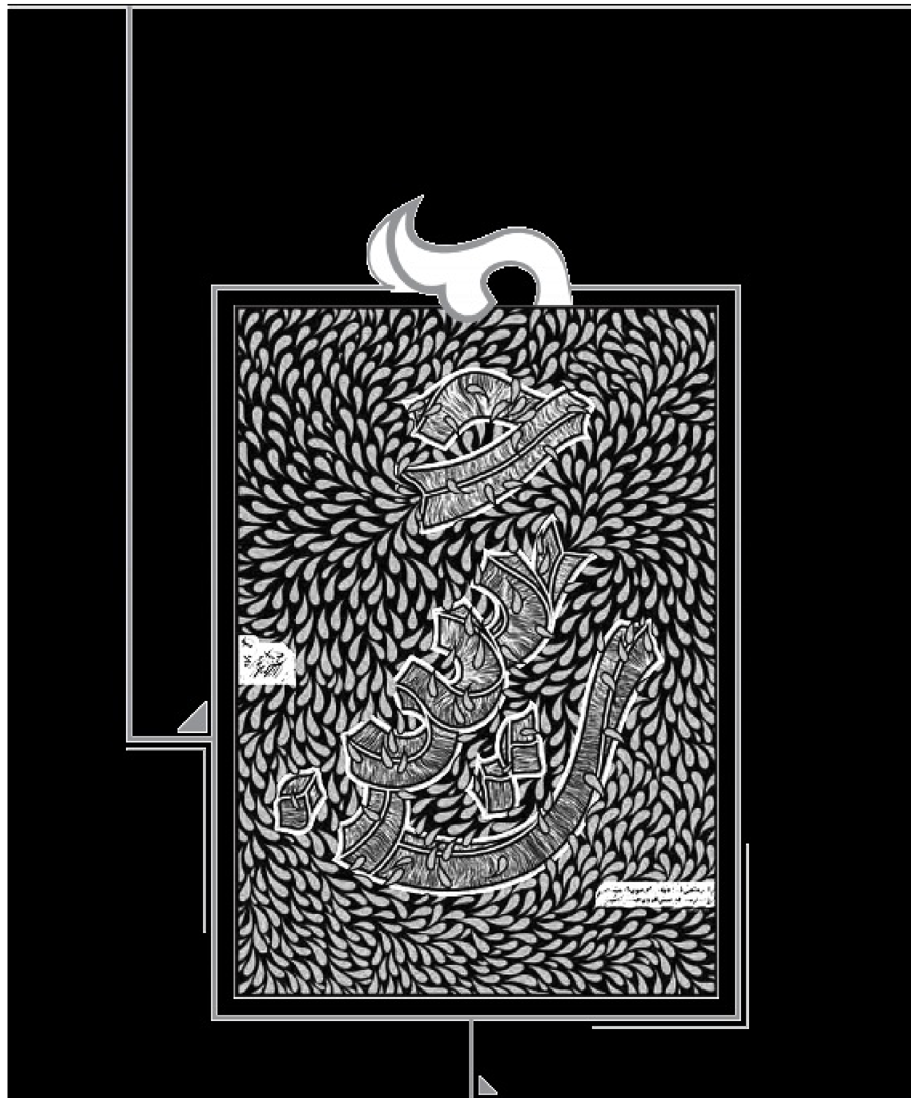
## مهدی علیه السلام و عاشورا

به یقین در این مقام یادآوری این نکته مهم لازم است که صاحب اصـلی، در این همه رنج و بلا و مصیبت و شهادت و اسارت (ازآنچه بر سـر پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله آمد؛ در عصـر جاهلیت عربی تا آنچه بر سر اوصیای پیامبر و خاندان او آمد؛ در عصـر طاغوتیت اموی و عباسـی) و وارث بزرگ آن همه عظمت و ایثار و حضور و اقدام و حماسه و افتخار و هدایت و تعلیم و تزکیه و ارشاد و رشادت و تعهـد و رسالت و بیداری و شـهامت و فداکاری در راه اعتلای کلمه حق و اعلام منشور عدل، برای نجات انسانیت و سعادت انسان و احیای آرمان قرآن؛ آری، وارث این همه، حضرت ولی عصر، حجت بن الحسن المهدی علیه السلام است. از این، بسیار ضرورت دارد که در این مجالس، همواره توجه ها به ساحت پاک آن شریک قرآن و رکن ایمان و حجت زمان و اسوه انسان و راز قبله و سِرّ غـدیر و خون خواه عاشورا معطوف باشد و نهایت مرتبه ادب رعایت و رضای خاطر ایشان ـ که مقدمه رضای خدای متعال است ـ منظور باشد و طلب شود.

روشن است که یکی از عوامـل عمـده کسب رضـای آن امـام، غنی بودن محتوای این مجلس هـا و منبرهـاست؛ از حیث تـبیین اهـداف الهی دین و آگـاه سـازی مردم از حقـایق معـارف و تعالیم صـدیقین، برای دعوت به نشـر ایمان و اقامه عـدل و اجرای قسط، به منظور جامعه «توحیـد و عـدل» و زمینه سازی برای احیای دین خدا و آمادگی برای ظهور کلی آن نجات دهنده نهایی انسان و زنده کننده راستین قرآن و برپادارنده «عدل فراگیر» در جهان.

یکی از راه های مهم غنی ساختن محتوای مجالس یادشده از نظر تربیت و سازندگی

است که، به جز خطبه های عاشورا و سخنان امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا، مضامین آموزشی و سازنده زیارت ها و دعاهای زیارت، پس از درک عمیق مفاهیم و مقاصد آن ها، باید به صورتی درست و با بیانی مناسب، مردم آموزش داده شود. این دو منبع یادشده، از مهم ترین منابع شناخت و آگاهی و معرفت و سلوک و تربیت و حماسه و اقدام است که همواره مغفول مانده است و بهره ای که باید از آن ها گرفته شود، گرفته نشده است.



ص: ۴۱

## کربلا، دانشگاهی برای تمام اعصار

### اشاره

دکتر حسین خنیفر

عاشورا امتحانی بزرگ و بی نظیر در زمان و مکان خود، بود و حقیقت و جوهره انسان های مختلفی را آشکار کرد. عاشورا به نوعی «یوم الفصل» هم بود؛ زیرا بین دودسته از آدم ها حد فاصلی ایجاد شد؛ یک عده فرسنگ ها به جلو رفتند و از سکوت تا ملکوت اوج گرفتند و عده ای نیز سیر قهقرایی کردند و با این حماسه عظیم، مصداق تعبیر قرآن کریم شدند که می فرماید: «اولئک کالانعام بل هم اضل».

عاشورا وقتی لب به سخن می گشاید و محفل عاشقانه آن، تعداد اندک را به تفسیر می نشیند، آن ها را متصلان به حقیقت توصیف می نماید؛ زیرا مقدمه یافتن حقیقت، واقع بینی و حقیقت جویی است؛ تا واقع جو نباشی، حقیقتی را در نخواهی یافت. چون امام زمینه حقیقت جویی و واقع بینی را در عاشقان یافت ایشان را با حقایق آشنا کرد «هرگاه انسان های واقع بین و حقیقت طلب ــ هرچند اندک باشند ــ به حد نصاب برسند، آن روز می شود از حقایق سخن گفت».

بسیاری افراد، بهشتیان روی زمین اند؛ زیرا نه اهل لغوند و نه گناه. قرآن درباره ویژگی های بهشت می فرماید: «لا یسمعون فیها

لغواً و لا تأثیما». انسان بهشت گونه نیز اهل لغو و گناه نیست و یک بهشت متحرک است؛ او دیگر قیدها را شکسته است.

حقیقت آدمی در کربلا برای عده ای این گونه بود؛ زیرا در آنجا، مسیرهای سلوک را یک شبه پیمودند و از تن، جان، مال و دنیای فانی گذشتند و دنیا را به سان یک طریق نگریستن، نگاه کردند؛ نه چشم انداز.

امام علی علیه السلام درباره این نوع نگاه به دنیا می فرماید: «هرگاه کسی «با دنیا» نگاه کند، بینایش می کند؛ اما اگر کسی «به دنیا «نگاه کند، کورش می سازد».

### حسین علیه السلام ، معلم تمام انسان ها

وقتی حقیقت آدمی و آرمان اصیل او ــ که خلیفه اللهی است ــ ظهور می کند، الگویی تمام عیار برای کسانی می شود که بخواهند مسیر آرمان سازی را بپیمایند و نقش «کتاب باز» را ایفا می کند؛ خواه آن انسان مسلمان باشد یا غیر مسلمان و این اعجاب بزرگ را در قضیه کربلا به خوبی شاهد هستیم.

امام حسین علیه السلام این درس بزرگ را در قالب یک حماسه عظیم به انسان ها یاد داد. اگر بگوییم کربلا یک دانشگاه بزرگ است، شاید باز در حق کربلا و حماسه حسین علیه السلام ، ظلم کرده باشیم؛ بلکه باید بگوییم که کربلا، دانشگاهی بزرگ برای همه اعصار بود و واقعیت انسان بودن انسان را در جنبه های مختلف ظلم ستیزی، آزادی طلبی و شکستن یوغ های

غیر الهی و زمینی آموزش داد. این حقیقت عظیم انسانی به حدی است که در نگاه مستشرقان، بعد از قرآن و مراسم عظیم حج، پایه

ص: ۴۲

و اساس قدرت مسلمانان به شمار می آید.

«وینستون» از مستشرقان غربی می نویسد: «مادامی که مسلمانان قرآنی داشته باشند که تلاوت شود (فراموش نگردد) و کعبه ای که مراسم آن با انسجام و همدلی صورت گیرد و حسینی که یاد شود، هیچ کس قدرت تسلط و سیطره را بر آنان نخواهد داشت».

فردی مثل مهاتما گاندی بعد از اینکه با نظریه معروف «مبارزه منفی» خویش، استعمار انگلیس را در هندوستان زمین گیر کرد و اقتصاد آن گرگ پیر را به خطر انداخت، اعلام کرد: «ای ملت هند، من هیچ گونه الگو و روشی از هیچ کس در دنیا برای شکست استعمار پیر برنگزیدم؛ مگر از حسین شیعه»!.

به طورکلی، تأثیر قیام امام حسین علیه السلام بر جامعه اسلامی را می توان از سه بعد بررسی کرد:

یک- بعد مصونیت؛ تعظیم و تکریم واقعه طف و جانبازی اباعبدالله و یاران وفادارش، مصونیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مسلمانان را تضمین کرد و همتای تلاوت قرآن و مراسم حج تفسیر شده است. (وینستون)

البته حدیث ثقلین از حضرت محمد صلی الله علیه وآله، در این خصوص گویاترین است؛ زیرا تمسک به کتاب خدا (قرآن) و توسل به عترت پیامبر که امام حسین علیه السلام نیز از آن شجره طیبه است، مسلمانان را از هر خطر مصون می دارد و شاید یکی از علل ذلیل شدن بعضی ممالک اسلامی در قبال توطئه ها، کینه ها و فتنه ها، به کار نگرفتن درست به قرآن و دوری از اهل بیت : و اکتفا به مراسم صوری حج بوده است.

دو- بعد موجودیت و احساس حضور؛ ملتی که پایگاه واقعی خود را طلب کند و در پی کسب جایگاه شایسته و بایسته خویش باشد، تمسک به آرمان اباعبدالله علیه السلام مشعل راه و پرچم مبارزه و اعلام موجودیت اوست. (بولس سلامه)

سه- بعد مشروعیت؛ گاهی نیز ایده گرفتن از انگیزه ظلم ستیزی و حق طلبی قیام مولا اباعبدالله علیه السلام ، عامل مشروعیت بخشی به قیام ها و مبارزات حق طلبانه است؛ زیرا مولا این راه را به ملل تحت سلطه نشان داد؛ چنان که آزادی هند از چنگال استعمار انگلستان، مرهون قیام امام حسین علیه السلام دانسته شد. (گاندی)

## ظهور حقایق در کربلا

۱. حقیقت همراه

انسان ها به تعبیر روان شناسی، به صورت فردی و تک تک(۱) و منحصربه فرد هستند و هرکدام، ویژگی های فردی متمایز و گاهی مشترک دارند؛ اما عین هم نیستند. ازاین رو، بعضی حقیقت ها همراه حقیقت مطلب، همساز می شوند که به آن ها

حقیقت همراه می گوییم. افرادی که به محض شـنیدن نـدا، همراه منادی می شونـد، ماننـد همراهانی که از مکه تا بزرگ ترین قربانگاه تاریخ، یعنی کربلای حسـین علیه السلام ، مثل یک رود زلال همراه امام، رفتند. امام حسین علیه السلام ، یاران خود را در شب عاشورا فراخوانـد و فرمود: اگر در این سـرزمین بمانید و نروید، فردا پیش از غروب آفتاب، حتی یک نفر از شـما زنده نخواهد ماند. حضـرت حتی خبر قطعی شـهادت آنان را آشـکارا اعلام کرد؛ اما روحیه آن ها نه تنها ضعیف نشد و به دل خود ترس راه ندادند، بلکه غرق شادی شده، گفتند: عجب! فردا روز پایان فراق و آغاز اوج گرفتن و رسیدن به وصل است.

حبیب بن مظـاهر گفت: ای کـاش این پرده شب بـدرد و تمـام شود؛ زیرا فاصـله ما با معبود، یک شمشـیر است و ای کاش این شمشـیر فرود آید و ما را به عشق ازل متصل کند. امام به حبیب بن مظاهر فرمود: فردا کشـته خواهی شد؛ اگر مایل هستی، برو! او پاسخ داد: بعد از کشـته شدن شـما، زنده ماندن ما، نه قیمت دارد و نه سود و سـپس گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله! اگر تورا رها کنیم و برویم، باید روز قیامت، پاسخ هر بر هم زدن پلک چشم خود را در محضـر خدا و رسول خدا بدهیم و گویا دیگر عبادت ما عبادت نیست و نماز و روزه ما نماز و روزه نیست و ... .

از همراهان حضـرت سیدالشـهدا می توان از حضـرت زینب، ام کلثوم، حضـرت رباب، امام سـجاد :، فرزنـدان زینب، فرزنـدان اباعبـدالله، حضـرت اباالفضـل و برادرانش، عبـدالله، عثمان و جعفر و... نام برد که سـخنان هرکـدام از آن ها تا و ظهور قائم آل محمد عجل الله حقیقتی است بر گونه اساطیر و مشعلی است مستدام تا فراخنای تحلیل ها.

### ۱. حقیقت منتظر

حقیقت دیگری که در کربلاـ خود را نشان داد، حقیقت منتظر و مترصـد بود؛ افرادی که در اطراف و اکناف منتظر امام بودنـد؛ نه بیعت شـکنانی که عهد و پیمان خود را در اندک زمانی زیر پا گذاشتند. حقایق منتظر، در مسیرهای مختلف مکه تا کربلا به امام پیوستند و همراه ایشان به کربلا آمدند.

اینان آغاز راه را می شناختند و مقام و ارزش همراه را می دانستند و در پی اتصال بودند. نمونه آن ها نافع بن هلال است. او از اشـراف کوفه، قـاری قرآن و راوی حـدیث بود؛ سـرداری بزرگ که در رکاب حضـرت امام علی علیه السـلام ، در جنگ های صفین، جمل و نهروان جانبازی ها کرد. امام علیه السـلام شب عاشورا از خیمه بیرون آمد تا صحرا و تپه های اطراف را بررسی کنـد؛ نافع بن هلال هم از خیمه بیرون آمـده بود و حضـرت را همراهی می کرد. سیدالشـهدا علیه السـلام از او سؤال کرد: چرا همراه من می آیی؟ پاسخ داد: ای پسـر رسول خدا صـلی الله علیه وآله! دیدم شـما به طرف سـپاه دشمن می روید؛ بر جان شما بیمناک

شدم؛ ازاین رو، آمدم. امام فرمود: اطراف این صحرا را بررسی می کردم و تا ببینم فردا دشمن از کجا حمله خواهد کرد.

سپس امام به او فرمود: در تاریکی شب، از این مسیر (راهی که میان دو کوه بود) برو و خودت را نجات بده!

نافع گفت: خود را بر قدم های حضرت افکندم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله! مادرم در عزایم بگرید؛ اگر چنین کنم و تو را رها نمایم؛ پروردگار جهان بر من منت نهاد که در جوار شما به شهادت برسم.

## ۲. حقیقت تشنه

بعضی افراد حقایقی تشنه اند؛ اما در آغاز هدف روشنی ندارند و باید آگاه شوند و سپس سیراب گردند تا به یقین برسند. گاه یک پیام، یک حرکت یا یک تذکر در شرایطی مناسب، آن ها را با هدف و آرمان، همسو و همساز می گرداند. تجلی این ویژگی در کربلا، درباره افرادی چون حرّ و زهیربن القین روی داد. به گمان تاریخ، زهیر حتی با منازل مسیر حرکت امام حسین علیه السلام ، از مکه تا کربلا، از نظر طی طریق و اُتراق فاصله ای نداشت؛ اما در آغاز از امام فاصله می گرفت و از دیدار با وی روی می گرداند و آنگاه که همسرش مقدمات اتصال او با امام را فراهم کرد و امام به سوی او آمد و دقایقی با او صحبت کرد، تحولی عجیب و شگرف در روحیه او روی داد؛ زهیر مانند دریایی به تلاطم افتاد و از فداکارترین یاران حقیقت طلب در واقعه بزرگ تاریخ، یعنی عاشورا شد.

## ۳. حقیقت منتقم

این نوع حقیقت، شامل افرادی است که بنا بر عللی از حضور در متن واقعه معذور بودند؛ اما بعد از رویداد عاشورا، در نقش نیرویی معارض یا قدرت پنهان ظاهر شدند. بسیاری از این افراد، در زمان واقعه یا بحبوحه انقلاب، نمی توانستند حاضر شوند؛ اما اشتیاق حضور را در دل داشتند و بعد از واقعه، مثل آتش فشانی خاموش، دوباره فعال شدند؛ نمونه آن، قیام های بعد از سال ۶۱ هجری است که می توان به، قیام مختار ثقفی، قیام زید بن علی (قیام زیدیه)، شهدای فخ و... اشاره کرد.

## ۴. حقیقت پیرو، عاشق و مرید

این نوع حقیقت یا واقعیت نهادینه انسانی، افرادی است که پس از آنکه سال ها از جریان یا واقعه تاریخی بگذرد، زاده می شوند؛ اما

از لابه لای نقل ها و تاریخ، حقیقت را می شناسند و به آن ارادت می ورزند. آنان این عشق را درونی کرده، همواره با شجاعت از آن یاد می کنند و به صورت پیرو و عاشق باقی می مانند.

عشق آتشین به آن حقیقت دیرین، همه وجوه زندگی، حتی اخلاق و رفتار آن ها را همجنس و همسو با آن حقیقت می کند؛ به طوری که آنان تشبه و تمثل به آن را

جست وجو می کنند؛ مانند بسیاری از مریدان اباعبدالله علیه السلام در زمان ائمه بعد یا شیعیان معاصر و مخلص امام حسین علیه السلام که هم در پیروی شاخص هستند و هم در عشق، پایدار و هم مرید جاودانی راه مولا به شمار می روند.

## ۵. حقیقت کور

این حقیقت، شامل آن دسته از افرادی است که چراغ را می بینند؛ اما تاریکی را برمی گزینند؛ راه را می بینند؛ ولی بی راهه را می پیمایند و جالب اینکه این حقیقت و تبلور آن در هیئت انسانی، هم در زمان واقعه، هم در اوج رویداد و هم پس از آن و حتی قرن ها بعدازآن، همواره کور و سطحی و نارسا باقی می ماند. اغلب مردم کوفه و شام، در سال ۶۱ هجری، این گونه بودند. نکته ای که در خصوص کوفیان قابل ذکر است، این که آنان دارای فرهنگ ثابت و اراده پایداری نبودند و از جهات منفی، یعنی عهدشکنی و بی وفایی شهره بودند. مردم این شهر، در مقاطع مختلف، مواضع متفاوتی داشته اند؛ گاهی موضع آن ها در دفاع از اهل بیت : بوده، با شجاعت بی نظیری، جانب اهل بیت : را تقویت کرده اند؛ چنان چه پایداری آن ها باعث شکست ناکثین در جنگ جمل گردید؛ اما در جنگ صفین و یا در زمان امام حسن علیه السلام ، در مقابل معاویه کوتاه آمدند و در قضیه کربلاـ کاملاًـ عهدشکنانه عمل کردند و جالب اینکه حضور آنان در کنار حقیقت منتقم، مثل مختار، نیز موضع دیگری از آن ها را به

نمایش می گذارد.

حقیقت کور، گاهی به هدف می زند و گاهی نیز پا بر کف خود می گذارد و با انگشت خویش، دیدگان خود را از حدقه خارج می کند. در واقعه کربلا، تابلویی بسیار شیوا و گویا از حقیقت کور معاصران سال ۶۱ هجری به نمایش گذاشته شد.

پی نوشت:

## از روز دهم تا دهمین روز

محبوبه زارع

دو گمشده در معاشقه ای ازلی با محبوب، زیر سایه سار لحظات تجلی به مرور دلدادگی با حبیب نشسته بودند. او که خلیل الله اش می شمردند، با تفاخری روحانی، ثارالله را میهمان قصه دهمین روزش می خواست و او که ثاراللهی اش را خداوند امضا کرده بود، تنها به پاسخی سبز، بسنده می کرد.

او گفت: دهم ذی الحجه بود؛ خدا مأمورم کرد به بردن اسماعیل به سوی مذبح.



ص: ۴۶

او فرمود: دهم محرم بود؛ من با خانواده و دوستانم، به میدان تجلی رسیدیم.

دهم ذی الحجه بود؛ حکم خداوند را به پسرم ابلاغ کردم.

دهم محرم بود؛ روزها و هفته ها از ابلاغ پیامم گذشته بود.

اسماعیل من، خود را آماده اجرای فرمان الهی یافت.

تمام کائنات، آمادگی همسفران مرا شهادت دادند.

دهم ذی الحجه بود که داشتم از تمام زندگی ام دل می بریدم.

دهم محرم بود که در هیچ دلی، هیچ دل بستگی نمی دیدم.

خنجر در دستان من بود و دستان او پر از قنوت.

شمشیرهای دشمن، برق می زنند و یارانم لبخند.

به چشمه های پسرم زل زده بودم.

چشم از نگاه تشنه یارانم می ربودم.

لب های اسماعیلم غرق ذکر بود.

لب هایشان در هُرم عطش می سوخت و جگرهایشان در شوق وصال، مشتعل بود.

سنگ ها در مقابل این دل بریدن، مبهوت مانده بودند.

دانه دانه شن های بیابان، بی تعلقی ما را می ستودند.

خنجر را بر گلوی اسماعیل نهادم.

یکی یکی جوان های رشیدم را به میدان می فرستادم.

دهمین روز بود و نفسم در سینه حبس.

دهمین روز بود و نفس ها رها و جان ها، تشنه ملاقات.

یکی یکی ثانیه ها را درمی یافتم.

یکی یکی جنازه شهیدانم را بر خاک می دیدم.

خنجر را کشیدم؛ نمی برید.

شمشیرهای دشمن، بدن ها را قطعه قطعه کرده بودند.

خدا دل بریدنم را دید و گوسفندی فرستاد.

خدا رضا به قضای مرا شنید و خواست مرا کشته ببیند.

معاشقه ام با خدا در لحظه قربانی گوسفند، به اوج رسیده بود.

معاشقه ام با خدا، تا ابدیت دل ها ادامه خواهد داشت.

خدا اسماعیل را به من برگرداند و عید قربان، تولد یافت.

خدا اسماعیل های مرا از من گرفت و عاشورا جاویدان شد.

هرگز به چنین پسری فکر نکرده بودم.

هزاران سال پیش از میلادم، خبر رسیدن این روز را به عالم داده بودم.

من و اسماعیل، به سوی مردم بازگشتیم؛ برای احیای این روز.

برخاست، زنی مصیبت زده که جز زیبایی نمی دید.

برخاستیم و عید قربان را به اجتماع مردم آوردیم.

برخاست و کربلا را از کربلا بیرون آورد.

و بدین ترتیب عید قربان، در تقویم حج، ثبت شد.

و بدین ترتیب، واقعه عاشورا، در بطن دل ها، جاودان گشت.

## با احتیاط وارد شوید

محدثه سادات میرکریمی

باز امشب از تب تو شها تاب می خورم

باز امشب از فرات خشک لبت آب می خورم

باز هم از راه رسید ماهی سرشار از عشق و اشک و شور و عطش و شهد شهادت به میزبانی سالار شهیدان ...

آماده ای وارد شوی؟

آماده ای سیه پوش خون خدا شوی؟

چشمانت، دلت، آمادگی دارند؟

آماده ای خودت را فدای یاسین قرآن کنی؟

آماده تغییری بزرگ هستی؟

بدان سهمیه اشک ماه تقسیم شده است و هرکس به اندازه ارادت و پاکی وجودش ، به درجه شکستگی دلش از آن بهره مند است. اشکی که قطره قطره اش راه را برای رسیدن به فلاح آسان تر نموده و در وادی حسرت، یوم القیامه، خریدارش خداست و هزاران برابر مرواریدهای دنیایی ارزش دارند.

پس " بااحتیاط وارد شوید " و مواظب مرواریدهای چشمت باش و بدان بانویی پهلو شکسته، دل شکسته و قد خمیده با چادری خاکی به استقبال آمده و خوش آمد گویت شده، ورودت به کاروان عاشقان دل خون فرزند بی سرش را ارج می نهد و نامت را می نویسد ....

پس «با احتیاط وارد شوید» و بدان چشمانش به چشمانت دوخته شده و خواهری پیر شده در جوانی، صبور در اوج بلا ، ام

المصائب و سربلند از امتحان الهی در میانه راه، منتظر توست تا دلت را جلا دهد و خستگی ات را خسته نماید و جانی دوباره دهد برای ادامهٔ همیاری ات از عشق شهیدش ...

پس " با احتیاط وارد شوید " و خودت را شرمندهٔ بانوی سه ساله ای نکن که دل خونش کردند، داغ تلخ یتیمی را بر دلش گذاشته، قلب کوچکش چون پیکر برادر اربا اربا شده و کمرش زیر بار مصیبت های دشت بلا شکسته است ... .

ص: ۴۸

پس " با احتیاط وارد شوید " و بدان چشمان خون بار امام غائب از نظرها، در میان صحرا، صبح و شام خون می بارد برای جد غریبش، حسین بن علی علیه السلام ، و انتظار تنها ۳۱۳ شیعهٔ واقعی و یار وفادار را می کشد تا به اذن خدای احد و واحد دوران غربتش به سر آید و انتقام خون مادرش و شهادت یک یک خاندان آل عبا را بگیرد ... .

پس «با احتیاط وارد شوید ...»

محرمت پربرکت ...

یا مهدی ...

امضا : معمار نویسنده در دست احداث

## ماه یادآوری

فاطمه دولتی

محرم ماه حزن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، ماهی که همه انبیا و ملائکه و شیعیان و دوستان اهل بیت محزون اند، ماه اندوه تمام عالم. محرم نام نخستین ماه از ماه های دوازده گانه قمریست. علت نام گذاری این ماه به محرّم آن بود که در زمان جاهلیت، جنگ در این ماه را حرام می دانستند و روز اول محرم را اول سال قمری قرار می دادند. اما بنی امیه در سال ۶۱ هجری، با ریختن خون سیدالشهدا و خاندان و یارانش در این ماه، احترام ماه حرام را نگه نداشت. در محرم بود که حسین بن علی، سومین امام شیعیان، وارد سرزمین کربلا شد و در دهمین روز این ماه که به عاشورا معروف به شهادت رسید. علی بن حسین معروف به زین العابدین نیز، در روز بیست و پنجم همین ماه کشته شد. همه ساله از اول محرم تا روز عاشورا پیراهن پاره پاره سیدالشهدا علیه السلام را از عرش خدا رو به زمین می آویزند و از ازل تا به ابد ماه محرم و طلوع هلال آن یادآور مصیبت بزرگ سید الشهداء علیه السلام است. گریستن در عزای امام حسین علیه السلام ، سیاه پوشیدن، شرکت در مجالس عزا، برپانمودن مجالس عزا و یا کمک های مادی و معنوی در بهتر برگزار شدن این مجالس، راه انداختن دسته های عزاداری و هر عملی که مصداق اقامه عزا برای سیدالشهدا علیه السلام باشد در تقرب انسان به خدای متعال نقش بسیار مهمی دارد. محرم در فرهنگ اسلامی یک تاریخ زنده است، اما نه تاریخ روزمره و عادی زندگی بلکه یک تحول عمیق و تاریخ ساز است و سرفصل شروع حماسه های عاشورایی محسوب می شود. امام حسین علیه السلام به حق، پرچم دار راستین اسلام ناب محمدی است که نشان داد انسان حقیقی هیچ گاه در برابر ظلم و ستم سر خم نخواهد کرد؛ والامقامی از خاندان اهل بیت علیه السلام که برای پیکار در برابر یزیدیان لحظه ای درنگ نکرد و جهانیان را به حیرت واداشت. در این ماه غزوه ذات الرقاع، فتح خیبر، ازدواج حضرت زهرا، حادثه خونین کربلا - تاسوعا و عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت خاندان امام به کوفه و شام.به خلافت رسیدن عثمان. عروج حضرت ادریس به آسمان، استجابت دعای حضرت زکریا علیه السلام، عبور حضرت موسی علیه السلام از دریا و غرق شدن فرعونیان در

نیـل و عـذاب اصـحاب فیـل نیز در مـاه محرم رخ داده است. در محرم انـدوهی بی پایـان عـالم را در فراق مظلـوم ترین مخلوق پروردگار، فرامی گیرد تا به بشـر یادآوری کند بیاورد که سده ها پیش انسانی از نسل پاکان در راه رسـیدن به سعادت حقیقی با دشمنان متعصب شتافت و آموزگار درس ایثار، شجاعت و ازخودگذشتگی در این عالم خاکی شد.

منابع: محدث قمی هدایه الانام الی وقایع الایام، ، ص ۵۳؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۲۱.

## تاسوعا، روز غربت

روز نهم مـاه محرم که معروف به تاسوعـاست، آخرین روزی بود که امـام حسـین علیه السـلام و یارانش شـبانگاه آن را درک کرده بودنـد و این روز به شب عـاشورا، پیونـد خـورد. به همین دلیـل نزد مسـلمانان و محبـان اهـل بیت علیه السـلام، از اهمیت بالایی برخوردار است.

در این روز مهم، چند رویداد سرنوشت ساز در سرزمین کربلا واقع شده است که به آن ها اشاره خواهیم کرد.

امـام صادق علیه السـلام درباره آغاز غربت حسـین علیه السـلام در روز تاسوعا فرمود: تاسوعا روزی است که امام حسـین علیه السـلام و اصـحابش در کربلا محاصـره شدند و راه گریز نداشتند؛ زیرا لشکر یزید اطراف آن ها حلقه زده بود و پسر مرجانه و ابن سـعد به دلیـل داشـتن سـربازان بسـیار و سـپاهیان زیاد، خوشـحال شدنـد و امام علیه السـلام و اصـحابش را بسـیار ناتوان از جنگیدن تصور می کردند. آنها یقین داشـتند که حسین علیه السلام به جز اندکی مجاهد یاوری ندارد و مردم عراق نمی توانند او را به سـمت خود ببرند، آنگاه امام صادق علیه السـلام گریه کرد، و فرمود: پدرم فدای تو باد ای مردی که به ناتوانی خوانده شدی و بی یاور از حقوق اسلام دفاع نمودی!

## ورود شمر به کربلا و یورش سپاه ابن سعد

شمر، نخستین شخصی بود که پس از سخنرانی ابن زیاد در مسجدجامع کوفه، برای جنگ با حسین بن علی علیهماالسلام اعلام آمـادگی کرد و در رأس چهـار هزار نفر، روز چهارم محرم، وارد کربلا شـد؛ اما برای جاسوسـی و کارهای دیگر، بین کوفه و کربلاـ در رفت وآمـد بود و هنگـامی که نـامه آشتی جویـانه عمر سـعد به ابن زیـاد رسـید و او پـذیرفت که بـا حسـین بن علی علیهماالسلام صلح کند، شمر نظر او را تغییر داد و زمینه شهادت امام حسین علیه السلام را فراهم ساخت.

هنگـامی که شـمر بـا فرمـان جنگ به کربلا آمـد و نامه عبیـداللَّه را برای عمر سـعد قرائت کرد، او گفت: این کار به تو مربوط نیست، خداوند، روی تو را سـیاه گرداند. من یقین دارم که تو با تملّق، نظر ابن زیاد را عوض کردی و او را از پذیرفتن پیشنهاد من، بازداشتی. تو کاری را که نزدیک به صـلح بود، تباه ساخته، به فساد کشاندی! سوگند به خدا! حسـین [علیه السلام] زیر بار ذلّت نمی رود، او فرزند شجاع و نفوذناپذیر علی بن ابی طالب [علیه السلام] است ... .

شمر گفت: این حرف ها را رها کن؛ حالا- بگو ببینم چه تصمیم می گیری؛ جنگ یا صلح؟ عمر سعد گفت: من آماده نبرد هستم؛ تو امیر پیادگان باش و من فرماندهی کل را در دست می گیرم. عمر سعد برای اینکه چهره مذهبی به خود گیرد و با نقاب تزویر و دین داری در برابر امام حسین علیه السلام حرکت کند، نماز عصر را به جای آورد و بعدازآن، بی درنگ، فرمان حمله را صادر کرد و بعد سی هزار لشکر، یک باره به سوی خیمه گاه حسینی روی آوردند و این در حالی بود که عمر سعد فریاد برمی آورد: «ای سربازان خدا! سوار شوید و بر شما باد بهشت برین».

## امان نامه برای ابوالفضل العباس علیه السلام

در شب نهم محرّم، امام حسین علیه السلام و عمر سعد با یکدیگر دیدار کرد. در این دیدار، برخلاف ملاقات قبلی که آن ها با نارضایتی از همدیگر دور شدند، عمر سعد از سخنان امام حسین علیه السلام، متأثّر شد و به دنبال این دیدار، برای ابن زیاد نامه ای نوشت و خواستار صلح با حسین علیه السلام شد. بر اثر آن نامه، ابن مرجانه منفعل شد و به حاضران گفت: این نامه حاکی است که نویسنده آن خیرخواه حکومت و دلسوز خویشاوندانش است. بنابراین، درخواست او را می پذیرم.

شمر که در مجلس حاضر بود، گفت: آیا چنین درخواستی را از حسین ]علیه السلام[ می پذیری که فعلاً- گرفتار چنگال شماست؟ سوگند به خدا! اگر او از این محاصره آزاد شود و دست در دست شما نگذارد، او از شما قوی تر خواهد شد. صلاح در این است که هم اکنون از او و پیروانش بیعت بگیری و آنگاه می خواهی آزاد کن و می خواهی به کیفر برسان و این را بدان که حسین علیه السلام و ابن سعد، تمام شب را با هم ملاقات می کنند و با هم به گفت وگو می پردازند. ابن مرجانه، وسوسه شمر را پذیرفت و گفت: چه پیشنهاد خوبی دادی؛ من نیز با این پیشنهاد موافقم.

آنگاه نامه ای بدین مضمون به عمر سعد نوشت: من تو را به کربلا نفرستاده ام که از حسین علیه السلام شفاعت کنی و در پی سلامتی او و تلاش نمایی. اینک یا از حسین علیه السلام و یاران او بیعت بگیر و یا با حمله، بی درنگ او را به قتل برسان و اعضایش را قطع کن و پس از کشتن، سینه و بدن او را با سم اسب ها نرم کن ... .

ابن زیاد نامه را به شمر داد و به او چنین تأکید کرد: اگر عمر سعد آماده نبرد نباشد، سر او را از تن جدا کن و خود فرماندهی لشکر را به دست گیر. در این حال، شمر و «عبدالله بن ابی المحل بن حزام» که مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام عمّه او بود، از عبیدالّله درخواست کردند که برای فرزندان «امّ البنین»، امان نامه ای دهد و او نیز این درخواست را پذیرفت.

«عبدالّله بن ابی المحل» امان نامه را به دست غلامش، «کُزمان»، به کربلا فرستاد و خواستار آزادی «ابوالفضل، عبدالّله، جعفر و عثمان» شد. چون حضرت ابوالفضل علیه السلام و

برادران وی، آن نامه را دیدند، اظهار داشتند: سلام ما را به دایی مان برسان و بگو: ما نیازی به این امان نامه نداریم؛ امان خدا از امان ابن مرجانه بهتر است.

شمر، عصر روز تاسوعا به سراغ فرزندان ام البنین رفت و گفت: فرزندان خواهر من! کجایید؟ حضرت عبّاس علیه السلام همراه برادران خود (بعدازآن که امام حسین علیه السلام ایشان را به جواب دادن به شمر توصیه کرد)، گفتند: چه می گویی؟ شمر گفت: شما چهار برادر، در امان هستید؛ خود را به کشتن ندهید. آنان گفتند: خداوند تو و امانت را لعنت کند. اگر تو دایی ما بودی، حسین علیه السلام را در نظر می گرفتی! آیا سزاوار است ما برادران، در امان باشیم؛ ولی فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله بدون امان؟

به همین دلیل، در مجالس و محافل مذهبی و عزاداری، روز تاسوعا را به ابوالفضل علیه السلام نسبت می دهند و از احوال و شخصیت آن سرور، سخن می گویند و چنین وانمود می کنند که تاسوعا، روز ابوالفضل علیه السلام است.

آری، «تاسوعا» به آن حضرت بیشتر ارتباط دارد؛ زیرا در آن روز حضرت ابوالفضل علیه السلام شهادت در عاشورا را بر زندگی ترجیح داد و از خود گذشت و امان نامه ابن مرجانه را رد و آن و صاحب آن را لعن و نفرین کرد؛ ولی امان خدا را با افتخار و ایثار، کسب کرد!

عصر تاسوعا که، آغاز یورش یزیدیان بود ولی با شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام و گفت وگوی او با سپاه عمر سعد، جنگ به روز عاشورا افتاد، و نام و نقش پرچم دار کربلا را به یاد می آورد.

### درخواست امام حسین علیه السلام از دشمن

عصر پنج شنبه روز نهم محرم، صدای خروش لشکر برخاست. ابن سعد فرمان حمله به طرف خیمه های ابی عبدالله علیه السلام را صادر کرد. سیدالشهدا علیه السلام پس از آنکه روبروی خیمه، شمشیر خود را آماده کرده بود، به خواب سبکی فرورفت خواهرش زینب علیهاالسلام، وقتی صدای لشکریان را شنید، مضطرب شده، نزد برادر آمد و فرمود:

ای جان برادر! مگر صدای دشمنان و شیهه اسبان ایشان را نمی شنوی که نزدیک رسیده اند؟ ای برادر! دشمنان رسیدند و طناب خیمه ها را بریدند.

آن حضرت بیدار شد؛ سر برداشت و فرمود: در خواب، جد بزرگوارم را دیدم که به من فرمود: ای حسین! تو به زودی نزد ما خواهی آمد و از ذلت دنیا خلاص خواهی شد.

چون خواهر دل سوخته اش این سخن را شنید، بی تابی کرد و زار زار گریست. امام فرمود: ای خواهر! آرام باش! دشمنان ما را به شماتت درنیاور. خدا تو را رحمت کند.

پس از آن، امام علیه السلام به برادرش ابوالفضل العباس علیه السلام فرمود: فدایت شوم برادر جان! سوار شو و از اینان سؤال کن که هدفشان از این حمله چیست؟ حضرت ابوالفضل علیه السلام سوار بر اسب، به همراه بیست نفر دیگر، مثل زهیربن قین

و حبیب

بن مظاهر به سمت لشکر دشمن آمدند و از هدفشان سؤال کردند. آنان در جواب گفتند: امیر دستور داده، تسلیم فرمان او باشید وگرنه، هم اکنون با شما می جنگیم.

حضرت ابوالفضل علیه السلام برگشت؛ تا جریان را به امام اطلاع دهد و همراهان وی در آنجا ماندند و مشغول موعظه شدند. او پیام لشکر دشمن را به امام علیه السلام رسانید. حضرت فرمود: برادر جان! برگرد و از آنان، امشب را مهلت بگیر تا بتوانم به نیایش و استغفار بپردازم. خدا می داند من نماز و تلاوت قرآن و دعا و استغفار را بسیار دوست دارم.

حضرت ابوالفضل علیه السلام برگشت و سخن امام را به اطلاع رسانید. عمرسعد جوابی نداد، اما یکی از همراهان او به نام عمرو بن حجاج، رو به عمر سعد کرد و گفت: سبحان الله! اگر اینان اولاد پیامبر [صلی الله علیه وآله] هم نبودند و از ترک و دیلم بودند و از تو چنین درخواستی می کردند، باید اجابت می کردی. تو چگونه درخواست اینان را رد می کنی؟

قیس ابن اشعث گفت: با درخواستشان موافقت کن؛ ولی به خدا سوگند! اینان فردا از جنگ استقبال می کنند.

ابن سعد گفت: به خدا سوگند! اگر می دانستم اینچنین می خواهند، مهلت نمی دادم.

به هرحال، با عمر سعد که از نرسیدن نیروی کمکی به سپاه امام حسین علیه السلام اطمینان داشت، تا فردا به ایشان فرصت داد و نهضت حسینی به شب عاشورا رسید و وارد مرحله ای دیگر شد.

### تاسوعا و غربت

با این اتفاقات و برخی رویدادهای دیگر که از روز هفتم محرم آغاز شده بودند، معلوم می شود که روز تاسوعا، امام علیه السلام کاملاً محاصره شده بود و دشمنان دانستند که دیگر به امام علیه السلام کمکی نمی رسد و اهل عراق او را یاری نمی کنند.

تا روز تاسوعا به ابن سعد کمک می رسید و در این روز نیروهای او به حد کافی رسیدند؛ نیروهایی که هدفی غیر از تسلیم یا کشتن اباعبدالله علیه السلام داشتند و آن، جلوگیری از کمک احتمالی مردم عراق بود.

در این روز، ابن سعد و ابن زیاد از زیادی لشکر خشنود شدند و دانستند که حسین علیه السلام یاوری ندارد و به سبب شخصیت و عظمت و محبوبیت فوق العاده امام علیه السلام، دشمن تا توانست نیرو جمع کرد و امام علیه السلام را محاصره کرد و عصر روز تاسوعا که به قوت خود و ضعف امام علیه السلام اطمینان پیدا کردند، آماده جنگ شدند.

چرا دشمن تا عصر تاسوعا صبر کرد و از چه وحشت داشت؟

آنها می خواستند خود را کاملاً آماده کنند و چون روز تاسوعا به هدف خودشان رسیدند، همان عصر می خواستند کار را یکسره و جنگ را تمام کنند. از روز دوم تا

نهم، ابن زیاد جنگ آغاز نکرد و آنان مشغول تکمیل تدارکات و تجهیزات احتیاطی بودند.

همچنین یکی دیگر از اهداف آن ها از تأخیر جنگ، این بود که مخالفان آن ها و یاوران امام علیه السلام را بشناسند. آن ها شهرهای مهم از قبیل بصره، مدائن و کوفه را زیر نظر داشتند و چون اطمینان حاصل کردند که امام حسین علیه السلام یار و یاوری ندارد و ضعیف شده، از جایی کمکی به او نمی رسد و انقلابی به پا نمی شود، جنگ را شروع کردند.

بنابراین، امام علیه السلام مدافع بود؛ نه مهاجم و اگر از روز دوم تا عصر روز نهم جنگ شروع نشد، به این دلیل بود که ابن سعد دستور نداشت و این هم برای تدارک و رسیدن کمک و لشکر بود. و هدف دیگر از تأخیر، این بود که ببینند احساسات شیعیان چه اندازه است و در مقام یاری، چه اقدامی می کنند.

ابن زیاد می خواست ببیند آیا شورشی به پا می شود و شیعیان در مقام کمک به امام برمی آیند. او بیش از دیگران از عظمت امام علیه السلام داشت و او را می شناخت. ابن زیاد به یاد داشت وقتی وارد کوفه شد ـ به گمان اینکه او امام حسین علیه السلام است ـ مردم چه اندازه از او تجلیل کرده، به وی احترام گذاشتند. ابن زیاد به یاد داشت که هیجده هزار نفر با امام حسین علیه السلام بیعت کردند و همه از نزدیک شدن امام علیه السلام به کوفه باخبر شدند.

شاید ابن زیاد به سپاه خود خیلی هم اطمینان نداشت و احتمال می داد آنان شورش کنند و به نفع امام حسین علیه السلام اقدامی انجام دهند.

بنابراین، کشتن امام حسین علیه السلام با آن عظمت، کار آسانی نبود که با سپاهی اندک و در اول وقت، او را از پا درآورند. به همین، برای جلوگیری از احتمال بروز هر پیشامد غیر منتظره، سپاه عظیمی آماده کرد و نیز، جنگ را به تأخیر انداخت تا ببیند عکس العمل مردم چگونه است.

ابن زیاد در این چند روز، هم نیروهای سپاه را افزایش می داد، هم نیروهای کمکی تهیه می کرد و هم مراقب دوست و دشمن خود بود و اوضاع را کاملاً زیر نظر گرفته بود. او نه فقط بر کوفه، بلکه بر دیگر شهرهای شیعه نشین را نیز نظارت داشت.

## عاشورایی بود روز آزادگی حسین!

غلامعلی نسائی

آزاد شدم. روزها گذشت. روزگار سپری شد. من به دانشگاه راه یافتم. در همان روستای زادگاهم، ماندگار شدم و هرگز آنجا را ترک نکردم. سال ۱۳۷۴، ازدواج کردم. سال ها بعد، فوق لیسانس گرفتم. پنج سال که از ازدواجم گذشت، خدا به من

دختری داد. نامش را مهدیه گذاشتم. مهدیه، نم نم قد کشید؛ از یک سالگی که گذشت، اصلاً نفهمیدم کی بزرگ شد. من به دانشگاه می رفتم. او عاشق خطی خطی کردن ورق های دفترم بود. بی سیم بازی می کرد. عروسکی داشت که زندانی اش می کرد. کاغذ که دستش می افتاد، قلمی برمی داشت و کاغذ را خط خطی می کرد. آدم های جنگ را می کشید؛ شکل تانک را نقاشی می کرد و از روی عکس های جنگ، انگار خیال مرا رسم می کرد. پانزده سال از دوران جنگ و اسارت گذشته بود و مهدیه بزرگ و بزرگ تر شد؛ چهارساله یا پنج ساله، غروب بود. از مسجد روستا برگشتم؛ مهدیه پرید توی بغلم؛ گذاشتمش روی زمین؛ یک نشریه از کمد بیرون آوردم؛ دادم دستش. اصلاً نمی دانم کسی خانه ما جاگذاشته، یا همسرم از دانشگاه آورده بود یا خودم از شهر آورده بودم؛ نمی دانم!

نشستم. مهدیه خیلی اذیت می کرد. شیرین کاری می کرد. جیغ می کشید. نشریه را گذاشتم جلوی مهدیه و یک مداد دستش دادم و گفتم: بیا بابایی؛ بخوان. خواندن که نمی دانست؛ خط خطی می کرد؛ جیغی کشید و شروع کرد به خط خطی کردن نشریه؛ بازی خاص دخترانه بود تو خیالش. چند دقیقه بعد، با همان جیغ دخترانه اش، مرا صدا زد و هی دائم آستینم را می کشید؛ بابایی رسول! رسول بابایی! رسول رسول رسول! یک فیلم دیده بود؛ بی سیم چی پشت بی سیم داد می کشید؛ میثم رسول و مهدیه بدجور به دلش نشسته بود. این یاد گرفته بود و دائم می گفت و با عروسکش بی سیم بازی می کرد. تو حیاط، خاک ریز می زد؛ سنگر می ساخت و دنیای غریب مرا در خیالش بازسازی می کرد.

دوباره صدا زد. بابایی رسول! گفتم: چی می گی بابایی؟ با دست به تصویری روی نشریه اشاره کرد و مدام با چشمانش مرا می خواند که آن تصویر را ببینم. همسرم گفت: ببین چی می خواد بچه بهت نشان بده. رفتم جلو. نگاهم که به عکس افتاد، خشکم زد. در یک لحظه مثل تخته سنگ و مجسمه، سنگ شدم و تمام بدنم لرزید. انگار زلزله ای رخ داده باشد. داغ شدم. گر گرفتم... . آتش همه جای وجودم را پر کرد. تصویر شهید حسین پیرآینده بود؛ تصویری از جنازه اش. نشریه را برداشتم، حال غریبی داشتم و هق هق گریه می کردم. مهدیه از ترس جیغ می زد؛ ترسیده بود. همسرم هراسان و متحیر شده از اینکه من زار زار گریه می کردم.

نوشته بود: شهید حسین پیر آینده بعد از سیزده سال، از دل خاک، سالم بیرون آورده شده است؛ شهیدی که بعد سال ها زیرخاک بودن، بدنش سالم بود. وقتی عراقی ها جنازه حسین را از زیر خاک بیرون آوردند و دیدند سالم است، سه ماه او را زیر آفتاب داغ عراق نگه داشتند. هرچه اسید ریختند و هر کاری کردند، نتوانستند جنازه حسین را که تازه بود، از بین ببرند. خون در بدنش جریان داشت. با خون

حسین، لج بازی داشتند و می خواستند هر طور شده، جلوی خون تازه حسین را بگیرند؛ اما نشد و بعد جنازه حسین را تحویل ایران دادند و روز شهادت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام او را تشیع کرده، به خاک سپردند.

ناگهان فروریختم؛ سرم را گذاشتم روی زمین و همه آن روزها در دل وجان و روحم زنده شد.

حسین، به نماز ایستاده بود و در قنوت می گفت: اللهم ارزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک... .

قنوت حسین، زبانزد همه اردوگاه بود. نمی دانم کجا بودم؛ فریاد کشیدم: یا حسین و بی حس و بی حال افتادم.

تازه خبر آزادی را داده بودند. اردوگاه ریخت به هم و بچه ها شروع کردند به مجازات جاسوس های خودفروش و فریب خورده، اردوگاه آشفته شد و به هم ریخت. عراقی ها از پشت سیم خاردار، تیراندازی می کرد که یک تیر خورد به قلب حسین و در دم شهید شد. لباس های خونی حسین را درآوردیم و روی دست، تو اردوگاه، بچه ها شعار می دادند؛ عزاعزاست امروز، روز عزاست امروز، حسین شهید پیش خداست امروز. جنازه حسین را به آسایشگاه بردیم. حال غریبی داشتم. مهدیه، شانه هایم را چسبیده بود؛ بد جوری ترسیده بود.

همه جا به هم ریخته، همه هراسان، عراقی ها پشت سیم خاردار، اردوگاه آشفته و در هم. همسرم مات و متحیر، مهدیه جیغ می کشید. عراقی ها از این سو به آن سو می گریختند. دنیای غریبی بود.

عاشورایی شده بود؛ روز آزادگی حسین... . خبر آزادی را که دادند، حسین، عازم بهشت و ما به دیار رنج، هبوط کردیم. قفسی تنگ به وسعت آسمان، هنوز پاهایم، بند دنیاست؛ اما دوستانی دارم که دست در دستشان، امید لقای بهشت را در وجودم زنده تر می کند. تا سایه کی در رسد و آفتاب کی رخ پنهان کند و من نیز همنشین یاران شهیدم بشوم.

سینه ام را پر کرده ام از انرژی و انتظار.

سوره هایی سربریده، آیه هایی پاره پاره

### فاطمه شهیدی

عاشورا جشن به زانو درآمدن مرگ است.

ترس مرگ با آدم ها همیشه گلاویز بوده و بازی را برده. مردم سال ها با هراس این کابوس خوابیده اند. از تن بی رمق مرده ها

فرار کرده اند. از قبرستان ها گریخته اند. بعد ناگهان مردی پیدا شده که وسط انبوه دشمن ایستاده، فریاد می زند: مرگ،

گردن بند زیبایی بر گردن دختر جوانی است. مردی آمده فریاد می زند: شمشیرها، مرا در برگیرید. مردی آمده سوار بر اسب، وسط میدان شعر می خواند و این کلمه رعب آور را مرتب به بازی می گیرد. انگار نه انگار که این هیولای شب ها و روزهای نسل آدم بوده است. مردی پیدا شده که یک ذره هم از این دیو نمی ترسد. مرگ که پایه های پادشاهی اش بر ترس های مردم بنا

بود، ناگهان بی برج و بارو شد. قلعه هایش فروریخت. مرد جلو می رفت و مرگ، زیر سم اسب هایش جان می کند.

عاشورا جشن به زانو درآمدن مرگ است.

***

عاشورا جشن آبرومندی انسان است.

فکرش را بکن، اگر وقتی گفتند هر که می خواهد برود، همه می رفتند، آبرویی برای انسان می ماند؟ اگر در سیاهی شب، همه

ناپدید می شدند، دیگر می شد سر بلند کنیم؟ اگر قاسم نمی گفت: پیش تو مردن از عسل شیرین تر است، ما به این آبرومندی

بودیم که الان هستیم؟ اگر مسلم بن عوسجه نگفته بود: می خواهم همراه تو هفتاد بار بمیرم، امیدی برای نسل آدم باقی بود؟

بعد از هبوط از بهشت، این اولین باری بود که این قدر سربلند شدیم.

عاشورا، جشن آبرومندی انسان است.

***

قرآنی ورق ورق، در گودال افتاده است. سوره هایی سربریده، آیه هایی پاره پاره.

پیامبر گریه می کند: یا ربّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً.

## شیرین تر از عسل

زهرا میری

همه شور و امیدش شده بود یأس، اشک شوق، جایش را به اشک غم داده بود، عمو گفته بود:«تو نه! دلم به ماندن توست یادگار برادر.» نگاهش از دور قامت عمو را قاب گرفته بود، نگاهش همه التماس بود. نمی دانست چه باید بکند، اولین بار بود

که عمو دست رد به سینه اش می زد. باید اصرار می کرد؟ کرد، بارها و بارها خواهش کرد، اما عمو به رفتنش راضی نشد، چه باید می کرد؟ باید ماندن را می پذیرفت؟ ماندن در دنیای بی عمو و دیدن این جنگ؟ دیدن این نبرد نابرابر، بسیار سخت تر و جانکاه تر از جنگیدن در صحنه بود. (با خودش گفت:«کاش امروز هیچ کس از

ص: ۵۷

اهل حرم لحظه هایی این چنین تلخ را نبینند. روح لطیف عمه و عموزادگان را تاب خشونت جنگ نیست».

بی قرار و ناآرام راه می رفت، شاید راهی بیابد. لحظه ای درنگ کرد و به خیمه ها نگاه کرد، واسطه ای باید جست، کسی که عمو کلام عزیزش را روی چشم بگذارد. ناگاه لبش به خنده شکفت، چشمش به نور امید روشن شد. یافته بود کسی را که گلستان جان عمو تازه می شد به دیدارش، کسی که عمو حرفش را از چشمانش می خواند، پیش از آنکه بر زبان جاری کند. همه از علاقه عمو حسین به عمه زینب خبر داشتند. عزم خیمه ها کرد، چند قدمی برنداشته بود که ایستاد، به فکر فرورفت، عمه را خوب می شناخت دلش با دل برادر بود، بی شک چیزی را از او نمی خواست که می دانست دلش به آن رضا نیست. از نیمه راه بازگشت، واسطه دیگر باید یافت. عمو جز خواهر، خاطر چه کسی را بی حدوحساب می خواهد؟ کیست که محبت نگاهش دل عمو را رضا می کند؟ چشم می گرداند تا دریابد کسی را که عزیز باشد به محضر عمو؟

به فکر بود و حیران که لبخند عموی رشیدش او را به خود آورد، و چه لحظه ای شیرین تر از آن، که حواست نباشد و به ناگاه دریابی نگاهی از دور تو را در آغوش مهرش کشیده است. برای عمو دست بلند کرد به پاس سایه مهربان نگاهش و خدا را شکر کرد به داشتن عموعباس.

-عمو عباس... آری عمو عباس.

راه را یافته بود. دیده بود که امامش با چه عشقی به روی عمو عباس نگاه می کند، ممکن نبود روی ماهش را زمین بزند. عمو بهترین واسطه به درگاه امام بود.

-آری اگر عمو عباس بگوید ممکن نیست عمو حسین نپذیرد، من یقین دارم که حرف عمو را خواهد پذیرفت ... اما ... اما ... .

یادش آمد که عمو عباس در برابر امامش همه تسلیم است و رضا. اطاعت محض است در برابر فرمان ولی خدا، محال است چیزی بر خلاف رای امام بخواهد. غم سنگین دلش سنگین تر شد از این همه تنهایی. هیچ وقت این قدر تنها نبود. بعد از رفتن پدر، همیشه در لحظه های غم، پناه و آغوش عمو حسین آرامش می کرد اما حالا... . بر زمین نشست، سر بر زانو گذاشت.

-کاش می شد این بار هم از عمو راه را بپرسم؟ کاش می شد بگویم کمکم کنید و بگویید چطور شما را راضی کنم؟ کاش می شد مثل هر بار بنشیند و با صبر و حوصله به درد دلم گوش کند، برایم حرف بزند و غبار درماندگی را بنشاند... .

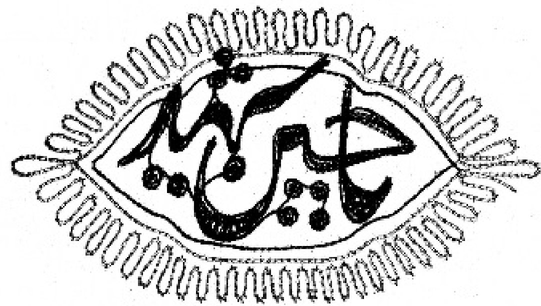
کلام مهرآمیر عمو همیشه مثل نسیم بود، روح و جانش را آرام می کرد و درهایی از دُرّ علم را برایش باز می کرد، با تعریف کردن زندگی پیامبر رحمت و دیگر انبیا، راه

زنـدگی می آموخت به قـاسم. راستی پیـامبران در آن هنگـام که همه اضـطرار بودنـد و استیصال به دامن چه کسـی چنگ می زدند؟

توی همین فکرها بود که راه را یافت، ناگهان سـر بلند کرد، هلال لبخند از صورتش، ماهِ تمام ساخت. بی شک، باید دست به دامن دلیـل خلقت زد، بـانوی دو جهـان، آنکه نادیـده مهرش عجین شـده با دل وجان، مادر مهربان، حضـرت مادر از ازل گره گشـای انبیـاء و اولیـاء بوده است، حالاـ هم بی شک گره خواهـد گشود از کار نوه بی تابش. چشم هایش را بست و دل داد به دل مادر پدر.

وقتی دلش قرص شد و آرام، برخاست. با چشم های بارانی از شوق، خود را به عمو رساند، خواسـته اش را دوباره تکرار کرد، ایستاد به انتظار و چشم دوخت به چشم های دریاییِ مهربانِ عمو. عمو انگار از چشم های قاسم چیزی را خوانده باشد، او را در آغوش کشید، گریست و راضی شد به رفتنش.

و قاسم چشید آنچه را که برایش شیرین تر از عسل بود.



## سیاهی که سفید شد

### «جون» غلام سیاه امام حسین علیه السلام نیره قاسمی زادیان

چشم های زیادی، هرروز سر تا پایش را وارسی می کردند؛ انگشت های اشاره زیادی به سمتش می گرفتند و او فقط خیره خیره نگاه می کرد. دلش با هیچ کدام آن ها نبود.

آن روز صدایی از بین جمعیت کاروان، خودی نشان داد و گفت: ارزشش چقدر است؟ من او را می خرم.

فروشنده، لب هایش را به گوش خریدار نزدیک کرد و چیزهایی در آن خواند. او هم گفت: قبول، خریدارم.

ماه ها، برده اشراف مکه بود، سال های زیادی هم بود که به جرم غلامی، سایه هیچ دست مهربانی را بر سرش ندیده بود، تا اینکه «فضل بن عباس» او را خرید.

دست های فضل، مهربانی را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ارث برده بود. اما دل او هنوز هم سرگردان بود، تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام او را به ۱۵۰ دینار از فضل خرید و به دستان امانت دار ابوذر سپرد.

«جون» بیشتر از آنکه غلام ابوذر باشد، برادرش بود، این را ابوذر می گفت در جواب آنهایی که می گفتند:

این قدر کنار این برده راه نرو. یک دفعه فکر می کند که آزاد شده است و کار دستت می دهد.

و ابوذر هر بار جوابشان را می داد که: او برادر من است. مگر از پیامبر(صلی الله علیه و آله) نشنیده اید که فرمود: هرکس برادر ندارد، از «اهل نوبه» برای خود، برادری انتخاب کند.

«جون» از اهل نوبه بود.

روباه شام، معاویه، به عثمان نامه نوشت: «ابوذر تو را از چشم مردم شام انداخته و مغضوب آنها کرده ... » عثمان هم از ترس. حکم تبعید ابوذر را به «ربذه» اعلام کرد.

ابوذر به غلامش گفت: تو آزادی، مبادا سفارش مرا درباره محبت و دوستی آل محمد(صلی الله علیه و آله) فراموش کنی. ابوذر که رفت، جون در مدینه دیگر پناهی نداشت جز خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام .

دل خوشی او به اندازه یک «یا علی» کوتاه بود، بعد از ابوذر، خادم خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد. ولی فرق کعبه هم شکاف برداشت و بعد از کمی

سایه کوه صبر و حلم امام حسن علیه السلام ، را از آن ها گرفتند.

دیگر موهای سر و صورتش سفید شده بود که امام حسین علیه السلام عزم کوفه کرد. او هم، بار سفر به دوش انداخت و با آن ها رفت. تاریخ می گوید که کوفیان بی وفایی کردند ... .

جون، مأمور آماده کردن تیرها و شمشیرها بود. نگاهی به اصحاب کرد. خیلی ها شهید شده بودند.

دلش تاب نداشت. اذن میدان که خواست، جوابش این بود:

«من به تو اجازه می دهم جان خود را برداری و بروی؛ تو نباید خودت را گرفتار ما کنی».

اشکش بند نمی آمد.

-پسر پیامبر! می دانم بدنم بدبو است، می دانم نسبم پست و رنگم سیاه است. از شما می خواهم بر من منت بگذاری و در بهشت را به رویم باز کنی. به خدا قسم من از شما جدا نمی شوم، تا وقتی خون سیاهم با خون شما مخلوط شود.

پیراهنش را درآورد، تا از هر قیدوبندی آزاد باشد. او به سمت میدان رفت و اربابش برایش دعا کرد خدا بدن تو را خوشبو کند  و رویت را سفید کند.

جون رفت و بعد از مدتی با گلوی خشکش فریاد زد : «العطش، یا مولای یا اباعبدالله» و دیگر چیزی نگفت.

ده روز بعد از عاشورا، رایحه ای دل پذیر تمامی صحرای کربلا را پوشانده بود و این عطر چیزی نبود جز بویی که از بدن غلام سفید امام حسین علیه السلام می آمد.

او هم روسفید شد، هم رویش سفید. هیچ کس سر جون را روی نیزه نشناخت.

فیلسوفان می گویند سیاه وسفید هیچ وقت با هم جمع نمی شوند؛ اما فلسفه کربلا ثابت کرد که روی سیاه، با روسفیدی قابل جمع است، درست مثل جون بن حوی.

حالا هرسال، گروهی از سیاه پوستان آمریکا، در ماه محرم، مجلس یادبودی برای او به پا می کنند و افتخارشان این است که مردی از آن ها، خون سرخش را در راه آزادمردی چون حسین علیه السلام داده است.

جون برده زیست اما آزاد مرد.

### مرا عشق بیاموز

حضرت زینب سلام الله علیها

فاطمه ایمانی

ورق های رنگ رنگ تاریخ را زیر و رو کرده ام؛ امّا صـفحه های پرده نشینی اش، از سنگ خودنمایی رنگ نگرفته اند. کسی نمی داند روزهایی را که در مدینه النبی،

ص: ۶۱

هم راز چشـمانی خسـته از خار بود یا آن روزهایی که در کوفه تفسـیر قرآن می گفت و خطبه فدک را شرح می داد. به دنبال تفسیر یک نامم «زینب بنت علی»، زینت پدرش علی؛ نامش بلند باد که زینت نام بلند بالایی است.

روزهای کودکی اش یک شبه تمام شدند از وقتی که پیامبر – صلی الله علیه و آله- تعبیر رویای او را در گوشش زمزمه کرد، دلش خزانه رازهای بزرگ شد و بزرگ شد تا ۵۰ سال بعد.

بزرگی خداونـد، غیر او را در نظرش کوچک کرده بود؛ از همان کودکی می دانست زبانی که به «احـد» باز شده دیگر «دو» بر لب نخواهد آورد.

او چه عاشقانه تفسیر «توحید» را خلاصه کرد؛ آخر او قرار بود قائم مقام «سلطان عشق» باشد. پنجاه سال بعد، وقتی لب به سخن گشود، کوفه فهمیـد او بایـد قائم مقام پیامبری باشـد، آخر در این شـهر، منطق صـدای علی، شـهرت داشت. نامش بلنـد باد که زینت نام «بلندآوازه ای» است. بانو، برای تفسـیر به این سفر آمده بود و این بار در کوفه، تفسیر «قرآنِ بر نیزه رفته» می گفت و چه عاشـقانه عشق را شرح می داد: «آن ها که رفته اند ... بَرَزوا الیِ مضاجعهم» آن ها به سوی آرام خویش سفر کرده اند و من در این سفر جز زیبایی ندیده ام. «ما رأیتُ الاّ جمیلاً» یعنی

اگر در دیده مجنون نشینی *** به غیر از خوبی لیلی نبینی

به دنبـال تفسـیر یک نامم و ناخشـنود از تحریف ها و تعریف های بی معرفت که احاطه اش کرده انـد، دروغ هایی که نه جامع زیبایی و بلنـدای آن نامند و نه مانع از ورود اغیار به ساحت مقدسـش. گویندگانی بی وضو به سوی نامی دست دراز کرده اند که «لایَمَسُّه اِلاّ المطهرون».

«عقیله بنی هـاشم» برای پیـامبری به این سـفر آمـده بود؛ چگونه او را بـا زنـان دیگر می توان مقایسه کرد؟ سـخنش «پیام بری»، سکوتش پیام بری گریه و ناله اش پیام بری بود چگونه می توان از روی عجز و ناچاری دید «صبر جمیلش» را؟

آری دیدن «جمیل» چشم عاشق می طلبد و «عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد»

و حضرت اباعبدالله هم در آن بیابان فریاد زد؛ «کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد؟»

زینب–سـلام الله علیهـا- سـرآمد شـیردلان عاشق بود که راه بیابان بلا را می پیمود و در این بزم، هرکه مقرب تر است، جام بلا بیشترش می دهند.

«ما رأیت اِلاّ جمیلاً» نه نهایت عرفان زینب سـلام الله علیها که عادی ترین سـلوک عاشقان است. و اکنون شرح مختصری از آن جام جمیل صبر، در صفحات تاریخ پیداست.

اما از آن مجمل که او گفت، حتماً تفسیر مفصلی از قرآن خواهیم خواند اگر پنجره ای شبیه چشم عاشقان داشته باشیم.

فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست *** کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد؟

## رویای قشنگ آب

پروانه بهزادی آزاد

با مشک تو رودخانه تطهیر شده

رویای قشنگ آب تعبیر شده

تا مشت به مشت آب برمی داری

در دست تو قرص ماه تکثیر شده

## ظهر عطش

علیرضا قزوه

تجلی کرد دستی پرده بالا رفت آدم را

در آن تاریک روشن ها تبسم کرد عالم را

هوس بارید شیطان پشت گندم زار می خندید

هبوط ناگهان در ناکجا افکند آدم را

نگاهی کرد آدم خیره بر بام بلند عرش

در آنجا دید چرخاچرخ ارواح مکرم را

خدایا توبه آیا قبول افتاد؟ آدم گفت

بگیرم دامن سبز کدامین اسم اعظم را؟

خطاب آسمان: آدم تماشا کن، کشید آنگاه

سرانگشت خدا تصویری از ظهر محرم را

ازل بود و مسیح از اضطرابی سرخ می لرزید

ورق می زد نفس های شهید باغ مریم را

سپس باران گرفت و توبه آدم قبول افتاد

شکوه گریه اش آنجا پدید آورد شبنم را

تمام کشتی پیغمبران ساحل نشین او

به زیر بادبانش برمی افرازند پرچم را

به بام منبری از نی نزول سوره کهف است

و رستاخیزی از اعجاز، قرآن مجسم را

قلم اینجا رسید و خون به بیت آخرم افتاد

در این ظهر عطش آتش به موج دفترم افتاد



## سقا

بهروز سپیدنامه

علم بر دوش او مجنون تر از لیلای محزون است

پریشان تر ز باد و گیسوان بید مجنون است

به سوی آب می تازد، به سوی تشنه تر گشتن

به سوی منزل آخر، که پشت وادی خون است

کف دستی ز آب آورد بالا در میانش دید

نگین تشنه پیغمبری که فخر گردون است

به آب افزوده شد آبی که در کف داشت از آن روز

پریشان لبش اروند و بهمن شیر و کارون است

گرفته در بغل چون جان شیرین، مشک و می تازد

به زیر بارش تیری که از اندازه بیرون است

به سقا گفت مولا با دلی خونین تر از فریاد

نمی دانی برادر بعد تو احوال من چون است

شکسته از غمت جام من ای قدقامت مستی

دلم ای جوهر هستی چو چشمت فرق در خون است

و سقا گفت از شرم است نه از جویبار و خون

اگر روی من ای خورشید عالم تاب گلگون است

حسین آرام می بوسد نگاه بی فروغی را

که زهرا تا قیامت از وفاداری اش ممنون است

## خطبه محشر

دو بند از یک ترکیب بند عاشورایی

محمدحسین انصاری نژاد

با خودش می برد این قافله را سر به کجاها

و به دنبال خودش این همه لشکر به کجاها

کوفه و شام و حلب یکسره تسخیر نگاهش

دارد از نیزه اشارات مکرر به کجاها



سوره کهف گل انداخته این بار و زمین را

می برد غمزه قرآنی دیگر به کجاها

بر سر نیزه تجلی سر کیست خدایا؟!

پر زد از بام افق نیز فراتر به کجاها

بین خون گریه، پیام آور خورشید صدا زد

می روی با جرس شوق برادر! به کجاها

شب گرگ است و شقاوت شب سیلی به شقایق

تو گل انداخته ای در شب خنجر به کجاها

از کران تا به کران می شنوم موج صدایت

کشتی سبز نجاتت زده لنگر به کجاها

چه زبون است یزید و چه حقیر ابن زیادش

شهر را می کشد این خطبه محشر به کجاها

جشن خصم تو پیاپی به عزا شد بدل آنجا

تا که انداخت نگاه تو به کاخش گسل آنجا

مرغ شب نیست که یک حنجره حق حق بسراید

سخت دیر است زمانی که فرزدق بسراید

کاشکی هم سفر وادی طف بود فرزدق

تا که هفتاد و دو منظومه، معلق بسراید

در ازل از این بادیه رد شد که زمانی

شعرها چون می گلگون مروق بسراید

زینب آمد که غزل های شهید ازلی را

وقت شق القمر از ابروی منطق بسراید

این زن، این شب، شکن، این کوه چه خونخواه می آید

تا شود وعده□ خورشید، محقق بسراید

خیزران می شنود از ملکوت لبی آنگاه

عشق گل کرده که زیبایی مطلق بسراید!

به همین زودی از این سمت، بهاری بشکوفد



قمر از ولوله لاله و زنبق بسراید

گل سرخ است تمامی زمین های پس ازاین

باغ یکپارچه منصور، انا الحق بسراید

می شکوفد چه درختان که به تکثیر قیامش

می وزد بر همهٔ خاک، مزامیر قیامش

## تفسیر چشم تو

نغمه مستشار نظامی

صد و چهارده سوره را آیه آیه

بخوان صوت و لحنت غریب و حزین است

بخوان بر سر نیزه بر دوش طوفان

که تفسیر چشم تو عین الیقین است

صد و چهارده سوره منزل به منزل

بخوان بر مزار شهیدان بی سر

بخوان ساقی سبز مستان بی دست

بخوان ای خُم سرخ جوشان بی سر

صد و چهارده سوره را جرعه جرعه

بنوشان به لب تشنگان ابن کوثر

بخوان آیه هَل اتی، ابن مولا

حدیث کسا را بخوان ابن کوثر

صد و چهارده سوره را ختم کن تا

رقیه سرت را به دامان بگیرد

بخوان تا که زینب درین کُنج غربت

برای سرت ختم قرآن بگیرد

بخوان تا بخوانم، بخوان تا بگریم

بخوان تا بسوزم، بخوان تا بمیرم

فدای سرت جمله سرهای عالم

بخوان تا غزل نوحه از سر بگیرم

ص: ۶۶

## این چه جواب است؟

سیدمحمد بابامیری

ای تیر، خطا کن! هدفت قلب رباب است

یا حنجره سوخته تشنه آب است؟

کوتاه بیا تیر سه شعبه، کمی آرام

هوهو نکن این شاپرک تب زده خواب است

او آب طلب کرده فقط، چیز زیادی است؟

گیرم که ندادند ولی این چه جواب است؟

رنگش که پریده، دو لبش مثل دو چوب است

تو نه، چاره کارش فقط آب است! نه، تیر

این طفل گناهی که نکرده کمی انصاف

اینجاست، ببینید که حالش چه خراب است

این مرثیه را ختم کنید آی جماعت!

یک جرعه نه، یک قطره دهیدش که ثواب است

## سرسبزترین بهار

سعید بیابانکی

شن بود و باد، قافله بود و غبار بود

آن سوی دشت، حادثه، چشم انتظار بود

فرصت نداشت جامه نیلی به تن کند

خورشید، سر برهنه، لب کوهسار بود

گویی به پیشواز نزول فرشته ها

صحرا پر از ستاره دنباله دار بود

می سوخت در کویر، عطشناک و روزه دار

نخلی که از رسول خدا، یادگار بود

نخلی که از میان هزاران هزار فصل

شیواترین مقدمه نوبهار بود

شن بود و باد، نخلِ شقایق بار عشق

تندیسِ واژگون شده ای در غبار بود

می آمد از غبار، غم آلود و شرمسار

آشفته یال و شیهه زن و بی قرار بود

بیرون دویده دختر زهرا ز خمسه ها

برگشته بود اسب، ولی بی سوار بود

ص: ۶۷

### نخل تشنه

سید حبیب حبیب پور

عرش می لرزید وقتی خاک می شد بسترت

آسمان وا کرد چتری از محبت بر سرت

حنجر جبریل هم با نام تو تطهیر شد

تا رسید آن تیغ بی شرم و حیا بر حنجرت

نخل های تشنه از تنهایی ات، خم می شدند

تا شنیدند از لبانت ربنای آخرت

ای همه مظلومیت! سیمرغ قاف عاشقی!

رنگ غربت داشت از روز ازل، بال و پرت

در دل رود فرات، از ماهیان باید شنید

مرثیه، بر آن گلوی تشنه از خون ترت

ای خدای زخم های آشنا و ناگزیر

وحی تو شد «هل مِن ...» و یک قافله پیغمبرت

کوفه کوفه، شرمساری مانده در تاریخ و باز

کربلا در کربلا، ماییم و زخم پیکرت

### مسافران غریب

سیداکبر میرجعفری

و نخل ها که سحر سر به آسمان دادند

صلات ظهر که شد، ایستاده جان دادند

صلات ظهر، درختان اقامه می بستند

که روح و راحت خود را به باغبان دادند

چه نخل ها که به انگشت های نامعلوم

جهان گمشده ای را به ما نشان دادند

کنار نعش افق ناله های نیزاران

غروب بود و چه حالی به کاروان دادند

مسافران غریبی که دیر می رفتند

به کاروان نرسیدند، تشنه جان دادند

همین مشاهد مظلوم در دیار غریب

به سرزمین شما هفت آسمان دادند

به سرزمین شما آه سرزمینی که

غریب و دوست بدان زخم و استخوان دادند

غریبه ها که فقط شکل میزبان بودند

به زائران رطب، خنجر و سنان دادند

برای هر که مسافر برای هر که رسید

سگان کوفه دویدند، دم تکان دادند

وقیح بود ولی عابران نامربوط

به جای چشم، شما را دو تکه نان دادند

همین مشاهد مظلوم در دیار غریب

به سرزمین شما هفت آسمان دادند

به تشنگان مجاور فرات نوشاندند

به خستگان سفر، توشه و توان دادند

به احترام شکفتن، جوانه رویاندن

به نخل های کهن فرصتی جوان دادند

اگرچه تشنه در آغوش آسمان رفتند

به سرزمین عطش، صبح و سایبان دادند

به رغم آنچه به حلق بریده ای نرسید

چه جام ها که به مردان این جهان دادند

شبیه رود اگر آبروی این خاك اند

شبیه چشمه به هر خطه ای روان دادند

خدای من چه بهار شگفت انگیزی

به بوستان غزل خیز عاشقان دادند

چقدر بوی تو پیچید و باد می آید

چقدر بوی تو را یاس و ارغوان دادند

زبان خامه ندارد سر بیان فراق

زبان خام مرا جرئت بیان دادند

**حسین**

علیرضا بدیع

قرار بود که با آب و گُل عجین بشوی

برای اینکه سفالینه ای گلین بشوی

پیاله ای بشوی با شراب های مگو

و بعد هم دهن رب العالمین بشوی

ص: ۶۹

تو را ملائکه در دستشان بچرخانند

ایاك نعبد ایاك نستعین بشوی

***

ولی دوباره عوض کرد سرنوشتت را

قرار شد که تو سررشته یقین بشوی

گل محمدی از فرط باد، خَم شده بود

قرار شد بروی تکیه گاه دین بشوی

تو را به مکتب اعراب جهل بفرستد

که ناظم غزل عین و قاف و شین بشوی

به این دلیل به فرمان او مقرر شد

که چند سال پسرخوانده زمین بشوی

«مدینه» بود که انگشتر نبوت شد

سعادتی است که بر روی آن نگین بشوی

«حسین» نام نهادند، اهل بیت تو را

به این دلیل که مصداق «یا» و «سین» بشوی

تو آمدی که سکوت زمین شکسته شود

تو می روی که به گوش زمان طنین بشوی

چه افتخاری از این بیشتر؟ که پرچم دار

برای مکتب پیغمبر امین بشوی

به خط کوفی در انتهای متن زمان

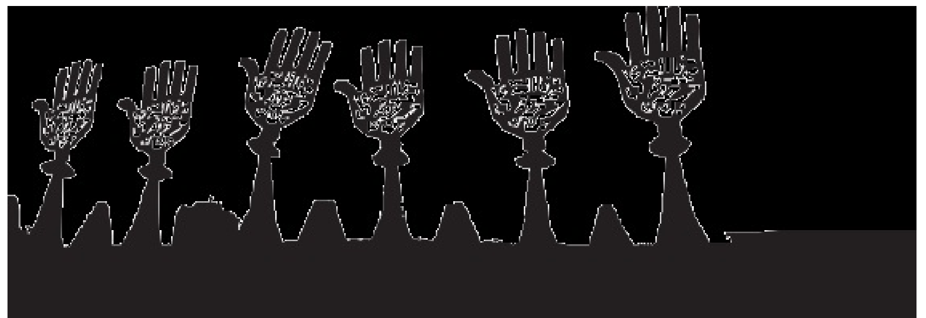
تو را نگاشت که سرمشق مسلمین بشوی

تو آمدی که سرت روی نیزه ها برود

تو می روی که سرافرازتر از این بشوی

برای شستن این راه با گلاب سرخ

قرار شد که تو این بار دست چین بشوی



ص: ۷۰

## زخمی تر از مسیح

مریم سقلاطونی

پرسید از قبیله که این سرزمین کجاست؟

گفتند: قاذریه و گفتند نی نواست

دستی کشید بر سر و بر یال ذوالجناح

آهسته زیر لب به خودش گفت: کربلاست!

توفان وزید از وسط دشت، ناگهان

افتاد پرده دید سرش روی نیزه هاست

زخمی تر از مسیح در آن روشنان خون

روی صلیب دید سر از پیکرش جداست

توفان وزید، قافله را برد با خودش

شمشیر بود و حنجره و... دید در مناست

باران تیر بود که می آمد از کمان

بر دوش باد دید که پیراهنش رهاست

افتاد پرده... دید به تاراج آمده است

مردی که فکر غارت انگشتر و عباست

برگشت اسب از لب گودال قتلگاه

افتاد پرده دید... که در آسمان عزاست

## ما تشنه ایم

محمدجواد آسمان

ای سُکرِ آیه هات به سرمستی صِدات!

ای چشم هات معنی و لب هات آیه هات...!

در سینه تو معجزه جاری ابد

در قصه ازل، نَفَست تحفه حیات...

ای نیزه ها ابولهب سوره سَرَت!

ای خون منتشرشده ات آیه زکات!



ص: ۷۱

ای نام مستعارَت قرآن محکمات!

ای آفتاب پیش تو و سایه تو مات

خورشید ما! ملائکه ما! چراغ ما!

قرآن ناطق شب ما! کشتی نجات!

بشکن نماز باطل امواج مرده را...

ما تشنه ایم... تشنه توفانی از فرات...

لب باز کن... به لهجه قرآن اذان بگو

تا بگذریم راکع و ساجد از این صراط

آن روز، عشق را به چه نامی صدا زدی

در خلسه قنوتَت و... در ذکر ربّنات؟

... آن روز ظهر، از چه سماعی که دم زدی،

هستی به اقتدای تو افتاد در نشاط؟

ای آیه مقدس! ای ضامن نماز!

ای بودنت به منزله نهی منکرات!

ای نام مستعارت قرآن محکمات!

ای آفتاب، پیش تو و سایه تو مات!

بی شک به اعتبار تو و خاندان توست

نوری به مُمکنات اگر کرده التفات

فرداست بشنویم که در سور می دمند:

«یا ایها الذین گرفتار در لغات!

قرآن ما سخن گفت از جانب حجاز...

... خورشید ما برآمد... قد قامت الصلاه»

**غروب**

سید مهدی نقبایی

از آن غروب چگونه، چگونه بنویسم

مگر که آب شوم روی گونه بنویسم

عجیب منقلب است این هوا و می ترسم

قلم بچرخد و من واژگونه بنویسم

***

از آن غروب که یک لحظه ایستاد زمین

بنفشه ای شد و سر بر زمین نهاد زمین

ص: ۷۲

و مثل یک گل مبهوت آسمان وا ماند

و از ادامه اندوه کاروان جا ماند

فرات تشنه ترین رود عاشق ناکام

به خون نشست و شد اسمش شقایق ناکام

شقایقی که ازآن پس به داغ عادت کرد

و ابرهای جهان را به گریه دعوت کرد

***

از آن غروب که زینب غریب ماند و گریست

نه... اشک و مویه و چیزی از این قبیل نبود

اگر امانتش عباس را به رود سپرد

ولی فرات که خوشبخت – مثل نیل – نبود

خدا «تقبّل هذا القلیل» را که شنید

قبول کرد که خون خدا قلیل نبود

اگر به تهنیت خون خویش آمده بود

صدا صدای خودش بود، جبرئیل نبود

## آن آسمانی ترین مرد

علیرضا احرامیان پور

نشستند... تا عشق، صدپاره، بی سر بماند

خزیدند در خویش تا لاله پرپر بماند

خزیدند در خویش و راضی به این فتنه بودند

که در موج خون، کشتی دین شناور بماند

نشستند و گفتند: اگر حق به این دودمان است

مگر می شود دست حق در بلا در بماند؟

نشستند و گفتند عیبی ندارد که در دشت

اگر باغبان در عزای صنوبر بماند!

نشستند تا ساقی از خون خود مست باشد

و چشمان لب تشنگان، خیره بر در بماند

نشستند تا خواهری شعله در خویش گیرد

و چون کوه، مبهوت ذبح برادر بماند

نشستند و دیدند آن آسمانی ترین مرد

به خون خُفت تا شور الله اکبر بماند

ص: ۷۳

نشستند و این شد سرانجام این قصه تلخ

«خدا حنجری» زیر آوار خنجر بماند

***

به خود مانده ام، خیل فریادداران جمعه

چه داریم اگر او بیاید وَ... دیگر بماند

## دو خط زیارت عاشورا

سودابه مهیجی

کبودِ بغضِ ورم کرده... دو خط زیارت عاشورا...

نماز حادثه نیت کن، غروب نسل پرستو را

وضو به نام لب تشنه، به سمت گریه گهواره

طواف دست جدا از تن، بخوان زیارت آهو را

بخوان که داغِ علم بر دوش، یقین اجابت نفرین است

نثار کینه تاریکی که چید غنچه شب بو را

سلام های عطش بر پلک به شمس سر زده از نیزه!

هَلا و اَدرِک یا خورشید چراغ خسته کم سو را!

همیشه نام تو را بردن به قصد قربت باران است

بماند آن که پس ازآن که باران جنون قلب غزل گو را

نمی توان به زبان آورد که در ادامه این تاریخ

هنوز یکسره می بُرّند گلوی سوره یاهو را

***

هنوز شاعر بی مضمون کنار نام شما لال است

تو میهمان، نوازش کن سری که مانده به زانو را

## با ابرها بگو

حیدر منصوری

تکلیف چیست، غیر فراوان گریستن

از آسمان بریدن و باران گریستن

با ابرها بگو که برایم غزل شوند

وقتی که چاره نیست بدین سان گریستن

در هر غروب غم زده همراه آفتاب

با یاد خیمه های تو سوزان گریستن

وقتی فرات سهم نسیم لب تو نیست

باید به باد گفتن که توفان گریستن

باید به رود گفت که از شرم در عطش

باید به آب گفت که عطشان گریستن

دیگر چه جای شرم و حیا! گریه می کنم

رسم است در حضور تو آسان گریستن

ای عشق! ای شهید عطش نوش اشک ها

ما را رها مکن به پریشان گریستن...

## کتاب شناسی عاشورا

حسین ظفری نژاد

آذرخشی دیگر از آسمان کربلا

محمدتقی مصباح یزدی ؛ ناشر: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

این کتاب مجموعه ای از بیانات آیت الله مصباح یزدی است که در ماه محرم سال ۱۴۲۱ق. بیان کرده است. گفتار استاد مصباح در عین برخورداری از صلابت و متانت، بی پیرایگی خاصّ خود را دارند.

این کتاب در شش بخش و با عناوین زیر تنظیم شده است:

۱. شبهاتی پیرامون عاشورا و بزرگداشت آن؛

۲. زمینه های قیام عاشورا؛

۳. هدف قیام عاشورا؛

۴. امربه معروف و نهی ازمنکر؛

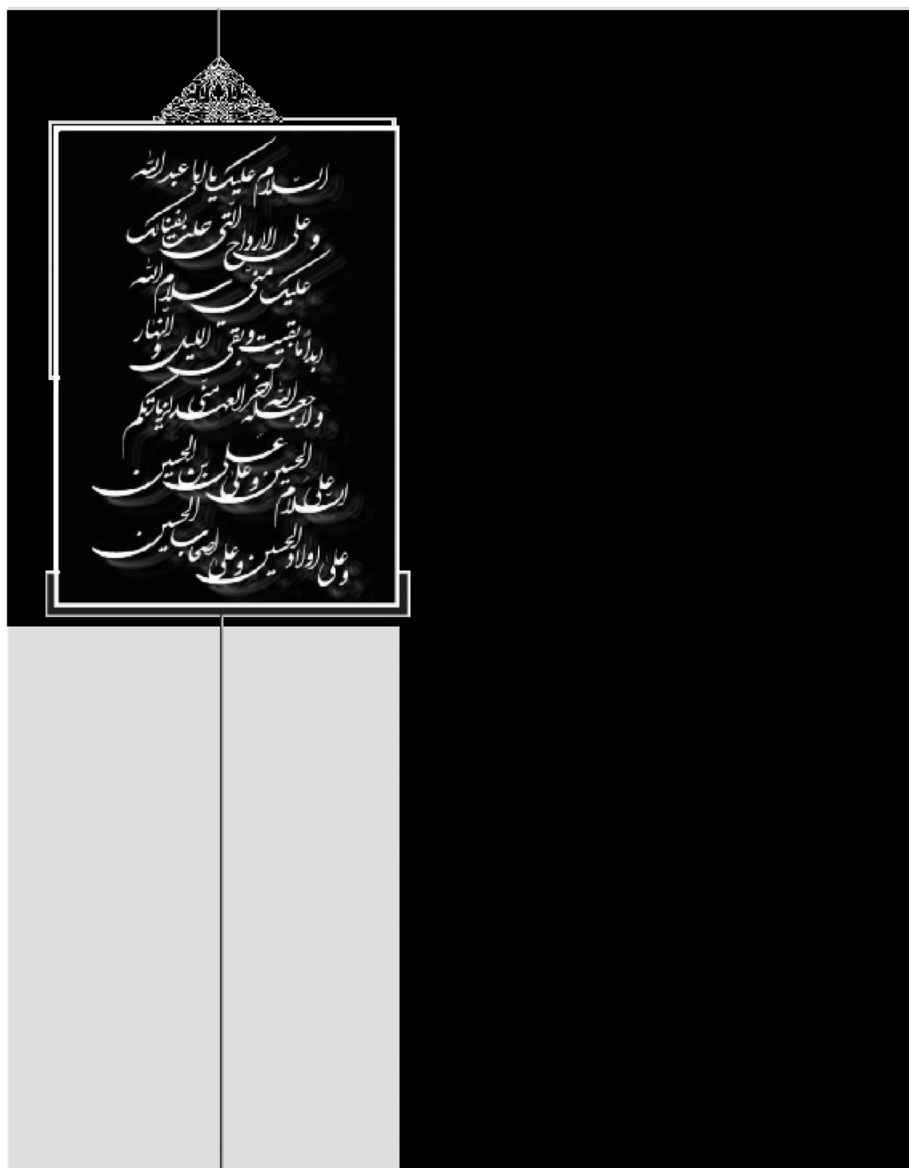
۵. وظایف حکومت و مردم در شرایط حاضر؛

۶. امربه معروف و نهی ازمنکر در قرآن کریم.

# پندهای امام حسین علیه السلام

حمزه کریم خانی

کتاب پندهای امام حسین علیه السلام قطره ای از دریای بی کران سخنان و پندهای سومین اختر تابناک امامت، سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام را بررسی می کند.




ص: ۷۵

در سخنان امام حسین علیه السلام، جلوه های زیبایی از کرامت، آزادگی، عزت، شجاعت، استقامت، عبادت، اخلاق و جوانمردی به چشم می خورد که در همه جنبه های فردی، خانوادگی و اجتماعی آموزنده است. این کتاب گران مایه در شش فصل ذیل به رشته تحریر درآمده است:

فصل اول: اخلاق فردی؛

فصل دوم: اخلاق خانوادگی؛

فصل سوم: اخلاق اجتماعی؛

فصل چهارم: اخلاق عبادی؛

فصل پنجم: پندهای سیاسی؛

فصل ششم: پندهای اقتصادی.

## فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام

کتاب باارزش «موسوعه کلمات الامام الحسین» فرهنگی ارزشمند از سخنان حضرت سیدالشهدا علیه السلام است که گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، تألیف کرده است.

این کتاب با عنوان فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام به قلم آقای علی مؤیدی، به فارسی برگردانده شده و در اختیار علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام و محققان آثار و گفتار آن خاندان قرار گرفته است.

این کتاب در دو بخش سخنان امام حسین علیه السلام بر اساس زمان و سخنان امام حسین علیه السلام بر اساس موضوع، تدوین شده که هر بخش شامل فصل هایی به شرح زیر است:

بخش اول این کتاب چهار فصل با موضوعات زیر دارد:

۱. سخنان امام حسین علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله؛

۲. سخنان امام حسین علیه السلام در زمان امام علی علیه السلام؛

۳. سخنان امام حسین علیه السلام در زمان امام حسن علیه السلام؛

۴. سخنان امام حسین علیه السلام در زمان امامتش.

بخش دوم نیز مشتمل بر پنج فصل و در بیان موضوعات زیر است:

۱. عقاید؛

۲. احکام؛

۳. اخلاق؛

۴. دعاها؛

۵. اشعار.

در تـألیف این کتـاب از نظر محتوا، محققـان تلاش کرده انـد که دقیق ترین و مسـتندترین احـادیث منسوب به آن امام را گرد آورند و از لحاظ تدوین نیز از تکرار و تقطیع آن در موضوعات و عناوین مختلف، پرهیز کنند.

ص: ۷۶

پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام، هدف خود را در مقدمه ترجمه کتاب این گونه بیان کرده است:

پژوهشکده باقرالعلوم از آغاز به منظور خدمت به جامعه فارسی زبان در نظر داشت این کتاب ارزشمند را به فارسی برگرداند؛ تا گروه بیشتری از امّت اسلامی و شیفتگان عترت، با فکر و فرهنگ حسینی آشنا شوند.

در ترجمه کتاب سعی شده اصل روایت نیز در پاورقی ذکر شود؛ اما آنچه سبب تعجب می شود، حذف سند و منبع روایات است که گویا با تکیه بر اصل کتاب، نیازی به بیان آن در ترجمه دیده نشده است. بااین حال، با توجه به اینکه بیشتر افراد اصل کتاب را در دسترس ندارند، اطلاع یافتن از آن منبع اصلی و دسترسی به آن، نادیده گرفته شده است.

انتشارات امیرکبیر کتاب فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام در ۹۵۹ صفحه منتشر کرده است.

## بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا

نویسنده: محمدرضا هدایت پناه

این کتاب درصدد پاسخ گویی به این نگاه عثمانی هاست که نه تنها شیعیان، مسئول واقعه کربلا نبودند، بلکه تفکرات عثمانی، اموی و رومی بود که فاجعه کربلا ـ را رقم زد و این حقیقت با ادله و شواهد متقن تاریخی در این کتاب و دیگر آثار، بررسی شده است.

حادثه عظیم و ارزشمند کربلا، توجه بسیاری از محققان شیعه، سنی و حتی غیر مسلمان را به خود جلب کرده است و هریک از زاویه ای به آن نگریسته و آن را بررسی و تحلیل کرده اند؛ با وجود این، هنوز نکات و مطالب چشمگیری وجود دارد که به دلیل حساسیت یا شهرت، کمتر نقد و بررسی شده اند. یکی از این موارد، شناخت دقیق تفکر سیاسی مذهبی نیروهای عراقی است که در برابر قیام امام حسین علیه السلام صف آرایی کردند و در کوفه و کربلا، به حزب اموی یاری رساندند.

در بخشی از پیش گفتار این اثر آمده است: «کتاب حاضر درصدد بیان این مطلب است که آنان که در کوفه، مقابل قیام مسلم ایستادند و در کربلا، سپاه عمر سعد را تشکیل دادند، دارای تفکر عثمانی بودند و کوفی بودن، مساوی شیعه بودن، مغالطه ای بیش نیست. بدیهی است که این به معنای حاکمیت تفکر عثمانی بر تمام شهر کوفه نیست و حتی انکار اکثریت شیعیان در برابر اقلیت عثمانی مذهبان نیست؛ اما ما معتقدیم که همین اقلیت عثمانی، با پشتوانه قدرت زیاد و مدیریت فعال، توانست با بسیج نیروهای خود در کوفه و استفاده ابزاری از اراذل و اوباش

شهر، در برابر اکثریت بایستد و آنان را شکست دهد و این نه تنها بزرگ نمایی و طرف داری متعصبانه از یک گروه و حزب خاصی نیست، بلکه عین واقعیت و کشف حقیقتی تاریخی است. بزرگ نمایی و خطا، این است که ما تصورات ذهنی خود را از کوفه، بر معارضان قیام امام حسین علیه السلام تحمیل کنیم و به یک سخن «قلوبهم معک و سیوفهم علیک» بچسبیم؛ بدون این که به آنچه در خارج اتفاق افتاده و به ماهیت معارضان، توجهی داشته باشیم».

این کتاب در پنج بخش و یک ضمیمه تنظیم شده است که عبارت اند از: مفاهیم و بستر تاریخی آن ها، برنامه های تغییر هویت سیاسی ـ مذهبی کوفه، بازتاب تفکر عثمانی در کوفه، بازتاب تفکر عثمانی در کربلا، کربلا و نقش فقها و قراء، منع آب از عثمان و موضع امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

## شهادت نامه امام حسین علیه السلام

### اشاره

محمد محمدی ری شهری با همکاری سیدمحمود طباطبایی نژاد و سیدروح الله سید طبایی

کتاب شهادت نامه امام حسین علیه السلام، برگرفته از دانشنامه ۱۴ جلدی امام حسین علیه السلام و گزیده ای هزار صفحه ای از این کتاب است. این کتاب درصدد برآمده تا اثرگذارترین زمان زندگی امام حسین علیه السلام (انسان ساز و آزادی بخش قیام کربلا) را براساس آنچه در دانشنامه امام حسین علیه السلام آمده است. ـ البته در مقیاسی کوچک تر و اما با اختصاری روشمند ـ روایت می کند که بخش های هفت گانه این کتاب عبارت اند از: مهم ترین مباحث مربوط به حماسه عاشورا، پیش گویی درباره شهادت امام حسین علیه السلام، خروج امام حسین علیه السلام از مدینه و ورود به کربلا، رسیدن امام حسین علیه السلام به کربلا و شهادت وی،

وقایع پس از شهادت امام حسین علیه السلام، بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن او و یارانش نقش داشتند و عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام.

### تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا علیه السلام

گروهی از تاریخ پژوهان: زیر نظر استاد مهدی پیشوایی، ناشر: موسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی(ره).

این مقتل جامع که حاصل چند سال کار پژوهشی تعدادی از استادان برتر است که با گروه تاریخ موسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی(ره) همکاری دارند، جلد اول آن منتشر شده است زیر نظر استاد مهدی پیشوایی است، به واکاوی جریانات

رخ داده از هنگام حرکت کاروان امام حسین علیه السلام از مدینه به سمت مکه و کربلا و حوادث روز عاشورا را کاری می کند.

این جلد دارای مطالب و موضوعات زیر است:

سیری در مقتل نویسی و تاریخ نگاری عاشورا از آغاز تا عصر حاضر، ریشه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قیام امام حسین علیه السلام، امام حسین علیه السلام و معاویه، امام حسین علیه السلام در مدینه، امام حسین علیه السلام در مکه، ورود امام حسین علیه السلام به کربلا و رویدادهای روز عاشورا تا شهادت بنی هاشم.

## شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی

نویسنده: آیت الله جوادی آملی

اندیشه بلند سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام که در قیام باشکوهش متبلور شد، نمادهای مختلفی دارد. این کتاب شامل تبیین سیره امام حسین علیه السلام، پیام نهضت آن حضرت و اثر نهضت حسینی است. یکی از ویژگی های باطن نهضت حسینی، تفکر عقلی و عقلانیت نهفته در آن است. نویسنده فرزانه این کتاب، نهضت حسینی را از این منظر مورد تحلیل و بررسی قرار داده است تا چهره باطنی نهضت که عقل و عقلانیت اصیل و مستحکم و تثبیت شده با مصباح وحی است، وضوح بیشتری یابد.

این کتاب دو بخش دارد: در بخش اول به سیره امام حسین علیه السلام تبیین و پیام نهضت آن حضرت بررسی شده است.

بخش دوم اثر نهضت حسینی، شش فصل دارد، شکوفایی عقل، رهبران الهی شکوفاگران عقل، اقدامات مخالفان شکوفایی عقل، قیام حسینی برای شکوفایی عقل، اثر قیام حسینی در شکوفایی عقل و تداوم اثر قیام حسینی برای شکوفایی عقل.

## انقلاب کربلا

نویسنده: عبدالمجید ناصری داوودی؛ ناشر: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

افراد و شخصیت های متفاوت، از زوایای مختلف و با انگیزه های گوناگون به واقعه کربلا نگریسته اند که در نگاهی کلی، به دودسته «تشیع نگری» و «تسنن بینی» تقسیم می شوند. اهل سنت درباره این رخداد بزرگ تاریخ اسلام، نظر واحدی ندارند و با تشتت آرا یا تناقض دیدگاه روبه رو شده اند. گروهی به حقانیت این قیام و مظلومیت امام حسین علیه السلام و قابلیت انقلاب وی از جهات گوناگون برای الگودهی و سرمشق سازی پرداخته اند و گروه دیگری بنا به دلایل یا توجیهاتی، تنها به

همـدردی عاطفی با آن اکتفا کرده، یا آن را قضـیه ای اسـتثنایی و غیرقابل ارزیابی و ارزش گـذاری دانسـته اند. در مقابل، این گروه خلافت یزید را مشـروع و در نتیجه، هرگونه قیام در برابر آن را به طور اصولی، نامشـروع می پندارد. کتاب حاضـر، ابعاد مختلف این جریان و دیدگاه های مرتبط با آن را به خوبی بررسی کرده است.

تحقیق حاضـر در هشت فصل دارد و شامل موضوعات زیر است: خلافت یزید بن معاویه، انقلاب کربلا و مقوله اجتهاد، فلسـفه انقلاب کربلا از دیـدگاه اهـل سـنت، یزیـد بن معاویه و فاجعه کربلا، دخالت یا برائت، کرامات و پیامـدهای انقلاب کربلا از دیدگاه اهل سـنت، عالمان اهل سـنت و مسئله لعن یزید، حیات و کارنامه مخالفان لعن یزید و عزاداری امام حسین علیه السلام و اهل بیت مداری میان اهل سنت.

## بانوی کربلا حضرت زینب علیهاالسلام

عایشه بنت الشاطی؛ ترجمه: آیت الله سید رضا صدر، ناشر: بوستان کتاب.

عایشه بنت الشاطی، یکی از نویسـندگان چیره دست مصـری است که کتاب هایی درباره شخصـیت های اسلامی، به ویژه مادر پیـامبر، همسـران پیـامبر و دختـران پیـامبر صـلی الله علیه وآله نوشـته است. از کتـاب او دربـاره شخصـیت عظیم حضـرت زینب علیهاالسـلام، به نام بطله کربلا، ترجمه های دیگری هم انجام شده است، اما ترجمه استادانه و شیوای آیت الله صدر، برجستگی خاصـی دارد. نویسـنده در بخشـی از کتاب، پدران و نیاکان حضـرت زینب کبری علیهاالسلام را معرفی می کند؛ سپس به طور ادیبـانه، به تولـد این گوهر در مـدینه در سـال شـشم هجری، دوران کودکی غمبار این دختر که مصادف با رحلت رسول خـدا صلی الله علیـه وآلـه و شـهادت حضـرت فـاطمه علیهاالسـلام اسـت، می پردازد و در قسـمتی از کتـاب ازدواج حضـرت زینب علیهاالسـلام با عبدالله بن جعفر و ثمره فرخنده این وصلت را بررسی می کند. ترسیم صحنه هایی از زندگی او در دوران امامت پـدر بزرگوارش، امیرالمؤمنین علی علیه السـلام و برادر مظلومش امام حسن مجتبی علیه السـلام و نقش آفرینی این شـیرزن در حماسه کربلا، بخش های دیگری از این کتاب انـد. فصل عاشورایی زندگی وی، برجسـته ترین فصل کتاب محسوب می شود که سـبکی روایی، جـذاب و داسـتان گونه دارد؛ تا آنجا که کاروان اهل بیت علیهم السـلام، با کاروان سالاری حضـرت زینب کبری علیهاالسـلام به مـدینه بـازمی گردد. وی همواره احیـاگر یـاد عـاشورا و رسواگر جنایـات بنی امیه بر ضـد خانـدان نور و عصـمت بوده است و سـرانجام، یـک سـال و شـش مـاه پس از حـادثه کربلاـ از دنیا می رود. هرچنـد بافت کلی کتاب، بیشتر داسـتانی است و همین بر جاذبه کتاب افزوده است، ولی نویسـنده با نقل هایی از منابع، فضایل و شخصیت علمی و اجتماعی او را هم ترسیم می کند.

## داغداری روی سجاده

مروری بر زندگانی امام سجاد علیه السلام بعد از شهادت امام حسین علیه السلام .

یوسف مهدوی

بعد از شهادت آنهایی که خدا دوست داشت آنان را شهید ببیند، فصلی در ماجرای کربلا شروع شد به بزرگی سفر از کربلا به کوفه و از کوفه تا شام و از شام تا مدینه. این فصل اگر نگوییم سخت تر از خود ماجراست، سهل تر هم نیست.

به هرحال، اسارت سخت است. با بی کسی شروع می شود که بد شروعی است، با جسارت و بی احترامی ادامه می یابد که بد ادامه ای است و فقط با لطف خود حضرت حق است که می تواند تمام بشود. زندگی امام سجاد علیه السلام تا پیش از واقعه کربلا- از وجود پدر و عمویش امام حسن علیه السلام نور می گرفت ولی از اینجا به بعد، تاریخ متوجه وجود مبارک ایشان شد.

در زمان حکومت یزید، حاکم مدینه چند نفر از اهل این شهر را فرستاد شام پیش خلیفه. آن ها که به چشم خودشان فساد و گناهکاری علنی یزید را دیدند، وقتی به مدینه برگشتند سر به شورش برداشتند. خاندان بنی امیه را از حکومت مدینه خلع کردند، بعد همه را در خانه مروان محاصره و آخر سر با خفت از شهر بیرونشان کردند. مروان در آن هرج ومرج پیش عبدالله پسر خلیفه دوم رفت و خواهش کرد به خانواده اش پناه بدهد، ولی عبدالله قبول نکرد. مروان که سابقه دشمنی اش با اهل بیت برای همه معلوم بود، مجبور شد سراغ امام سجاد علیه السلام برود که برای همه اهل مدینه فردی با آبرو بود. امام با جوانمردی قبول کرد خانواده مروان را پناه بدهد و آن ها را همراه خانواده خودش نگه دارد. لشکر بزرگی برای سرکوبی مردم مدینه فرستاد. لشکر شام بعد از جنگی در منطقه حرّه پیروز شد و شهر را تصرف کرد. مسلم پسر عقبه سه روز شهر و مردمش را در اختیار سربازانش گذاشت تا هر کاری می خواهند بکنند. هرچه از جنایت و غارت و بی حیایی که بتوان تصور کرد، اتفاق افتاد؛ آن هم در شهر رسول خدا. حتی حرمت مسجد و قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم نگه داشته نشد.

البته این برمی گشت به بی بصیرتی مردم. روزی امام حسین علیه السلام برای اعتراض به حکومت یزید از این شهر خارج شد ولی همین مردم ساکت ماندند. روزی هم از مکه خارج شد و رفتن به سمت کوفه و این مردم ساکت ماندند. حتی بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هم سکوت کردند. وقتی هم خودشان از نزدیک دیدند آنچه امام حسین علیه السلام می گفت، حقیقت دارد، بدون اینکه سراغ ولی خدا بروند خودشان تصمیم به شورش گرفتند.

مردم جامعه اسلامی داشتند تاوان بی بصیرتی شان را می دادند.

***

بـا مـادرش غـذا نمی خورد. پرسـیدند: «شـما که از همه مردم در برخورد بـا پـدر و مادر بهتریـد، پس چرا با مادرتان غـذا نمی خورید؟»

گفت: «می ترسم بخواهم لقمه ای را از سفره بردارم که مادرم دوست داشته آن را بردارد یا نگاهش به آن بوده».

تازه این مادر، مادر واقعی امام سجاد علیه السلام نبود، دایه ای بود که از بچگی بزرگش کرده بود.

***

جمعی بـا هم می رفتنـد سـفر. غریبه ای هم بینشان بود که کارهای جمع را انجام می داد. در کاروان سـرایی یک نفر، غریبه را شناخت. سـراغ جمع رفت و گفت: « اینکه دارد کارهای شـما را انجام می دهـد، می شناسـید ؟» گفتند: « نه. خواست همراه ما بیاید سفر به شرطی که کارها را انجام بدهد».



مرد گفت: «وای به حالتان. این نواده رسول خداست؛ علی پسر حسین».

جمعیت یک باره به هم ریختند. بلند شدند و خودشان را به دست و پای امام انداختند و گفتند: «پسر رسول خدا، می خواستی ما را بفرستی جهنم؟ اگر ندانسته حرفی می زدیم یا جسارتی به شما می کردیم که از بین می رفتیم. چرا این کار را کردید؟».

امام گفت: « مردم به خاطر رسول خدا بیش ازحد به من مهربانی می کنند. به همین دلیل، ناشناس بودن را بیشتر دوست دارم. »

کار یک بار و دوبارش نبود. هر وقت می رفت سفر، سعی می کرد ناشناس بماند.

***

امام باقر علیه السلام می گفت: «نشد پدرم یاد نعمتی بیفتد مگر اینکه برای آن، سجده شکر کند. نشد آیه ای از قرآن که در آن سجده باشد بخواند، مگر اینکه سجده کند. هر وقت خدا شری را از سرش کم می کرد، سجده می کرد. هر وقت نماز شبش تمام می شد، سجده می کرد. هر وقت دو نفر را آشتی می داد، سجده شکر می کرد. اثر سجده ها در دست ها و پاها و پیشانی اش بود. به خاطر همین به پدرم سجاد علیه السلام می گفتند».

***

معارف و دعاهای امام سجاد علیه السلام در کتابی به نام صحیفه سجادیه جمع شد. همین کتاب بود که به زبور آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم معروف است. دعاها و نیایش های امام، نشان دهنده وضعیت اجتماعی آن روز بود؛ اجتماعی که گوش هایش برای شنیدن حق کر شده بود و امام را مجبور کرده بود از رفتار و کردار زشت مردم به خدا پناه ببرد و به وسیله دعا سعی کند راه را برای آن ها که شرایط بهتری دارند روشن کند. در این دعاها گاهی ستم و ستمگر را می کوبید، گاهی قرآن و اهل بیت را یادآوری می کرد و گاهی اخلاق و تهذیب نفس را. امام سجاد علیه السلام دوران سختی را گذراند و شیعه را با تلاش ها و سختی های فراوان رهبری کرد.

***

خبر ازدواج امام سجاد علیه السلام را جاسوسی رساند به عبدالملک پسر مروان. عبدالملک هم نامه ای به امام سجاد علیه السلام نوشت تا تحقیرش کند؛ «شنیده ام با کنیز خودت عروسی کرده ای. مگر در قریش هم شأن تو نبود که با او ازدواج کنی تا سربلندت کند و بچه های نجیب برایت به دنیا بیاورد ؟ نه برای خودت حرمت قائل شدی نه برای بچه هایت».

امام نامه عبدالملک را بی جواب نگذاشت؛ « فکر کرده ای در قریش کسی هست که با ازدواج با او به بزرگی برسم؟ با وجود رسول خدا دیگر چه کسی می تواند باعث

بزرگواری ما شود؟ همین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم با کنیزش ازدواج کرد و از او بچه دار شد. همسرم کنیزم بود، در راه خدا آزادش کردم و بعد با این زن آزاد، ازدواج کردم. خدا با اسلام همه پستی ها را از بین برد و هیچ مسلمانی پست و بی ارزش نیست. این تفکرات برای جاهلیت است. »

عبدالملک نامه را خواند و بعد داد به پسرش تا او هم بخواند.

پسرش گفت: « چه جواب تندی داده سجاده».

عبدالملک گفت: « زبان های این ها سنگ خارا را می شکافد. سجاد علیه السلام از همان جا که مردم تحقیر می شوند، بزرگ می شود».

***

آتش ! آتش !

دادوفریاد اهل خانه بلند شده بود. هرکسی به سمتی می دوید تا آتش را خاموش کند. چند نفر سعی کردند امام سجاد علیه السلام را که نماز می خواند متوجه ماجرا کنند ولی نتوانستند که نتوانستند بالاخره آتش خاموش شد؛ نماز امام هم.

پرسیدند: « چه چیزی باعث شد متوجه آتش نشوید ؟ »

امام گفت:« آتش بزرگ قیامت حواسم را از آتش کوچک دنیا پرت کرد!»

***

مدتی بود باران نیامده بود. ایوب سجستانی، صالح مزی، عتبه علام، حبیب فارسی، مالک پسر دینار، ابوصالح اعمی، جعفر پسر سلیمان، ثابت بنایی، رابعه و سعدانه همگی در ظاهر از عابدان و زاهدان بنام بودند که رفتند و برای باریدن باران دعا کردند و برگشتند، دست خالی.

جوانی را دیدند که شکسته و آشفته بود. دور خانه خدا طواف کرد و سمتشان آمد. یک یکشان را به اسم صدا زد و گفت: «بین شما کسی نبود که خدای رحمان دوستش داشته باشد و جوابش را بدهد ؟!»

گفتند: «ما فقط دعا می کنیم و اجابت با خداست. » جوان گفت: « از کعبه دور شوید که اگر خدادوستتان داشت، دعایتان را اجابت می کرد».

بعد نزدیک کعبه شد. سجده کرد و در سجده می گفت: «خدایا ! تو را به دوستی ات نسبت به من قسم، بر آن ها باران ببارد».

هنوز حرفش تمام نشده بود که باران شدیدی بارید پرسیدند: «این جوان که بود؟»

جوابشان دادند: «زین العابدین!»

با این مباهله های امام، دیگر شکی در کسی باقی نمی ماند که بین امام و زهد او با بقیه کسانی که در چشم و گوش مردم به عبادت و زهد معروف بودند، فرق اساسی هست.

***

ص: ۸۴

دوباره خدمتکارش را صدا زده بود و او جواب نداده بود. بار سوم که صدایش کرد، جواب داد.

امام گفت: «صدای من را نمی شنیدی؟»

خدمتکار گفت: «شنیدم».

امام پرسید: «پس چرا جواب ندادی؟»

خدمتکار گفت: «خیالم راحت بود که دعوایم نمی کنید».

امام دستش را بلند کرد سمت آسمان و گفت: «خدا را شکر که خدمتکارم از من نمی ترسد و از جانب من احساس امنیت می کنید.»

***

یکی از خدمت کاران امام سجاد علیه السلام دید امام روی سنگ زبری سجده کرده و مدت ها گریه می کند، وقتی سر از سنگ بلند کرد تمام، صورت و محاسنش خیس بود. از وضع امام ناراحت شد و گفت: « آقاجان وقتش نشده که گریه و عزاداری را تمام کنید؟»

امام گفت: « یعقوب ۱۲ پسر داشت، یکی شان را گم کرد و از دوری اش سال ها گریه کرد. موهایش سفید شد و چشم هایش نابینا با اینکه یوسف جای دیگری زنده بود. من پدرم را و برادرم را و ۱۷ نفر از اهل بیتم را با هم از دست دادم درحالی که قطعه قطعه شده بودند. چطور گریه نکنم و عزاداری را تمام کنم؟»

امام تا پایان عمرش عزادار بود. روزها روزه می گرفت و موقع افطار وقتی چشمش به آب و غذا می افتاد می گفت: « پدرم وقتی شهید شد گرسنه و تشنه بود. » و باز به گریه می افتاد.

***

پاهایش را رو به قبله کرده بودند. محمد پسر اسامه مرد با آبرویی بود. برای همه معلوم بود که از این حالی که دارد، جان سالم به در نمی برد. خودش حسابی ناراحت و گریان بود. نگرانی اش به خاطر قرض هایش بود. خیلی ها آمده بودند کنار بسترش. امام سجاد علیه السلام هم بود. محمد گفت: «همه تان می دانید چقدر به شما نزدیک بودم. ای کاش قرض های من را می پذیرفتید».

امام سجاد علیه السلام گفت: «من یک سومش را به عهده می گیرم».

مجلس بعد از امام ساکت بود. ایشان که دید سکوت طولانی شد گفت: «همه قرضت به گردن من».

سپس گفت: «اینکه دفعه اول همه قرض را به عهده نگرفتم برای این بود که نگویند به کسی اجازه نداد در خیر شرکت کند.»

***

باران می آمد و هوا سوز داشت. یکی از یاران امام سجاد علیه السلام با خدمتکار خودش

نیمه شب در راهی می رفت که اتفاقی را دید. از دیدن حضرت تعجب کرد؛ مخصوصاً که ایشان کیسه بزرگی از آرد و هیزم به پشتش گرفته بود. پرسید: «پسر رسول خدا، این چیست؟»

امام جواب داد: «قرار است بروم سفر. وسایلم را آماده می کنم».

مرد گفت: «اجازه بدهید خدمتکار من بار شما را بیاورد».

امام قبول نکرد.

گفت: « پس بگذارید من خودم برایتان بیاورم».

امام گفت: «نه! وسیله سفرم و چیزی که میزبانم را خوشحال می کند، خودم برمی دارم. خواهش می کنم شما هم دنبال کار خودت برود».

چند روز بعد آن مرد امام را دید و گفت: «سفری که گفتید چی شد، نرفتید؟»

امام جواب داد: «آن طور که فکر کردی نبود. سفری که گفتم، سفر مرگ است. وسایل این سفر هم دوری از حرام و بخشش و کار خوب است».

مرد تازه فهمید امام آن آردها و هیزم ها را نصفه شبی برای نیازمندها می برد.

***

رنگ صورتش زرد شده بود و چشم هایش از گریه قرمز. بینی و پیشانی اش از سجده های طولانی پینه بسته و پاها و ساق هایش از نماز زیاد ورم کرده بود.

پسر امام سجاد علیه السلام که حال پدرش را این طور دید، نتوانست جلوی خودش را بگیرد و اشکش سرازیر شد. امام سجاد علیه السلام گفت: « محمدجان آن کتابی را که عبادت های پدربزرگم علی در آن نوشته شده است بیاورد».

محمد آن را آورد. امام تورق کرد، گفت: «وای چه کسی به پای علی می رسد در عبادت!»

***

سرش را پایین انداخته بود این صحابی پیامبر و از خانه امام سجاد علیه السلام بیرون می آمد. گفتند: «چرا مغمومی.» گفت: «رفته بودم برای خیرخواهی امام را نصیحت کنم ولی نصیحت شدم.» پرسیدند: «چطور؟»

گفت: «رفتم و دیدم مثل همیشه دارد عبادت می کند، درحالی که بدنش ضعیف شده و پیشانی و دست هایش پینه بسته.» گفتم: «مگر خدا بهشت را برای شیعیان شما نیافریده؟ پس چرا این همه خودتان را به زحمت می اندازید؟ امام جواب داد:

«خدا پیامبر را از قبل تا بعد بخشیده بود همان طور که در آیه دوم سوره فتح گفته. بااین حال، پیامبر چنان عبادت می کرد که پاهایش ورم می کرد. وقتی به او گفتند شما که بخشیده شده اید چرا این قدر عبادت می کنید، جواب داد: آیا بنده شکرگزار خدا نباشم.»

من هم نواده همان پیامبرم و تا وقتی زنده ام همان راه و روش زندگی را ادامه می دهم.

صحبت جابر که تمام شد همان طور سر به زیر و آرام دور شد.

ص: ۸۶

## سفری در پیش است!

معصومه انواری اصل

کوچه، باریک و پرپیچ وخم بود و جز صدای کفش های من و غلامم، که آرام پشتِ سرم حرکت می کرد، صدایی نمی آمد. ماه توی آسمان نبود و شب همه تاریکی اش را بر سرِ زمین ریخته بود. گوشه عمامه ام را گرفتم و دور گردنم پیچاندم تا سرما را کمتر حس کنم.

«کمی تعجیل کن غلام، مگر نمی بینی هوا چقدر سرد است؟»

«چشم آقا.» و تند آمد جلو، شانه به شانه ام قدم برداشت. هنوز چند قدمی بیشتر نرفته بودیم که دیدم از روبه رو شبحی توی تاریکی پیدا شد. هر کس بود حتماً در این هوای سرد و شبِ تاریک کار مهمی او را واداشته که بیرون بیاید. قدم هایم را آرام کردم و زُل زدم به تاریکی. منتظر شدم نزدیک شود تا کنجکاوی ام را پاسخ بدهم. چشمم که به قد و بالا و لباس های کهنه اما مرتب و پاکیزه اش افتاد شناختمش.

«سلام مولاجان.»

غلامم هم سلام کرد. امام بدون این که سر بلند کند پاسخمان را در کمال لطف و مهربانی داد. کیسه ای از آرد روی دوشش بود. عجب! در این دلِ شب آرد برای چه حمل می کرد؟

«این چیست یا بن رسول الله؟»

امام کیسه را روی شانه جابه جا کرد و آرام فرمود: «سفری در پیش دارم، به خاطر همین توشه ای را، برای این سفر، به جای امنی می برم.»

«قربانت شوم، این غلام من است، آن را برای شما حمل می کند.»

غلام یک قدم به جلو برداشت. امام فرمود: «نه، متشکرم.»

فوراً رفتم روبه رویشان ایستادم و دست بر سینه گذاشتم: «یاابامحمد، اجازه بدهید خودم آن را حمل کنم، چون شأن شما را بالاتر از این می دانم که این کیسه را حمل کنید.»

ایشان دستی به پیشانی کشید و آرام گفت: «اما من شأن خودم را بالاتر از این نمی دانم که آنچه مرا در این سفر نجات می دهد، حمل کنم. تو را به خدا بگذار کارم را بکنم.» راه افتادند و دستی روی شانه ام گذاشتند و رفتند. چند قدم که دور شدند ما هم به راه خودمان رفتیم.

سه ـ چهار روز بعد، از کنار منزل امام که می گذشتم، دلم هوای دیدارشان را کرد. هرچند احتمال می دادم رفته باشد سفر،

ولی گفتم شاید هنوز راه نیفتاده است و بتوانم روی ماهش را ببینم.

در زدم. غلامی در را برایم باز کرد و سلام کرد.

«سلام علیکم. حضرت علی بن الحسین علیه السلام تشریف دارند؟»

«بله. بگذارید رخصت بگیرم از ایشان، جناب زُهری.»

آه خدای من! چه خوب. پس هنوز به سفر نرفته است. غلام بعد از چند دقیقه آمد و مرا به داخل منزل راهنمایی کرد. امام توی یکی از اتاق ها نشسته و مشغول عبادت بود. سلام کردم و نشستم. لبخند زد و پاسخ داد.

«یا بن رسول الله! اثری از سفر نمی بینم. مگر نفرمودید به سفر می روید؟»

امام رو کرد به من و فرمود: «زُهری جان! آن طور که فکر کردی نیست. آن سفری که گفتم سفر مرگ است و من برای آن آماده می شوم. به راستی که راهِ آماده شدن برای مرگ، پرهیز از حرام و بخشش در راه خیر است.»

تازه متوجه منظور امام شده بودم. سری به علامت تأیید تکان دادم. پس در تاریکی شب، حضرت کیسه را برای نیازمندان حمل می کرد. چیزی در برابر این عملِ زیبا و درست نتوانستم بیان کنم.

منبع

محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، ص۶۶/روایتی از زُهری در دیدار با امام سجاد ع.



ص: ۸۹

| شنبه | یک‌شنبه | دوشنبه | سه‌شنبه | چهارشنبه | پنج‌شنبه | جمعه |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ۱ 22 ۲۰ | ۲ 23 ۲۱ | ۳ 24 ۲۲ | ۴ 25 ۲۳ | ۵ 26 ۲۴ | ۶ 27 ۲۵ | ۷ 28 ۲۶ |
| | | | | | | |
| ۸ 29 ۲۷ | ۹ 30 ۲۸ | ۱۰ 31 ۲۹ | ۱۱ 1 ۱ | ۱۲ 2 ۲ | ۱۳ 3 ۳ | ۱۴ 4 ۴ |
| ۹۳ شهادت محمدحسین فهمیده | | | | | ۹۵ روز ملی مبارزه با استکبار / روز دانش‌آموز / تسخیر لانه جاسوسی | |
| ۱۵ 5 ۵ | ۱۶ 6 ۶ | ۱۷ 7 ۷ | ۱۸ 8 ۸ | ۱۹ 9 ۹ | ۲۰ 10 ۱۰ | ۲۱ 11 ۱۱ |
| | | | | | | |

| شنبه | یکشنبه | دوشنبه | سه شنبه | چهارشنبه | پنج شنبه | جمعه |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ۲۲ 12 ۱۲ | ۲۳ 13 ۱۳ | ۲۴ 14 ۱۴ | ۲۵ 15 ۱۵ | ۲۶ 16 ۱۶ | ۲۷ 17 ۱۷ | ۲۸ 18 ۱۸ |
| | | ۹۷ روز کتاب و کتابخوانی | | | | |
| ۲۹ 19 ۱۹ | ۳۰ 20 ۲۰ | | | | | |
| | ۱۰۵ اربعین حسینی (تعطیل) | | | | | |

ص: ۹۱

آبان

۸ آبان / شهادت حسین فهمیده /روز نوجوان

من ثابت می کنم

فاطمه بهبهانی



ص: ۹۲

برای اینکه ثابت کند می تواند به خط برود و دست خالی هم با دشمن بجنگد، به میان عراقی ها می رود و لباس و اسلحه ای از آن ها پیدا می کند. وقتی نیروهای خودی که یک عراقی کوچک را می بینند به طرف آنان می آید، تصمیم می گیرند به او شلیک کنند. ولی یکی از رزمندگان تصمیم آن ها را عوض می کند و از آن ها می خواهد که صبر کنند تا با پای خودش بیاید و اسیر شود. هنگامی که نزدیک می شود، نیروی های خودی او را می شناسند.

حسین قبلاً هم دست به این کارهای خطرناک زده بود. وقتی می خواست به جبهه بیاید، به بهانه خرید نان از منزل خارج می شود. پنجاه تومان به دوستش می دهد و از او می خواهد نان بخرد و به منزل آن ها ببرد. بعد از سه روز که از رفتن حسین به خوزستان گذشت به خانواده اش خبر دهد «حسین رفته جبهه، نگرانش نباشند.»

یکی دوبار همراه دوست خود، محمدرضا شمس، مجروح و به بیمارستان منتقل می شود. با وجود مخالفت فرمانده آن گروه و مجروحیت، دوباره به خط مقدم خرمشهر برمی گردد.

هنگامی که ۵ تانک به طرف سنگر آن ها حمله کرده و رزمندگان را محاصره کرد، تعدادی نارنجک به کمرش بست و تعدادی به دستش گرفت و به سوی تانک ها حرکت کرد .

با اینکه تیری به پایش خورد و مجروح شد، اما زخم گلوله جلوی اراده محکم او را بگیرد. بدون کوچک ترین تردیدی در تصمیمش و در لابه لای امواج تیر، خود را به تانک ها می رساند و آن ها را منفجر می کند و خود نیز تکه تکه می شود .

دشمن گمان می کند که نیروهای ایرانی حمله کرده اند. همگی روحیه خود را می بازند و تانک ها را رها و فرار می کنند. حلقه محاصره شکسته می شود.

حسین فهمیده در شانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۶ در قم به دنیا آمد. وی در بیست و پنجم شهریور ۱۳۵۹(یک هفته پیش از اعلام رسمی آغاز جنگ) همراه نیروی مقاومت بسیج به جبهه خرمشهر اعزام می شود.

سرانجام در ۸ آبان ماه ۱۳۵۹ و در ۱۳ سالگی در کوت شیخ و آن سوی شط خرمشهر شهید و بقایای بدنش در بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شد.

## طرح ماندگار

زهرا میری

-گفتم که نه، من اصلاً با این کارات موافق نیستم، چه برسه به اینکه همراهت بشم.

-کدوم کارا؟ فقط یه تجمع دانش آموزیه، بعدشم می ریم خونه آیت الله طالقانی، همین. دلمون می خواد شما هم باشین.

-عزیز من! من یه هنرمندم، یه معلم. نه سیاست مدار.

امین دوباره مشغول کارش شد. توی خیالش پرواز پرنده را می دید. قلم را بر صفحه می رقصاند تا بال های پرنده اش به پرواز باز شود. هادی کاغذهای طراحی اش را از میان خود و امین برداشت، نزدیکش نشست. چشمش به طراحی امین بود و فکرش در جستجوی راهی برای راضی کردنش، باید قبل از آنکه سکوت دامن بحث را جمع کند کاری می کرد.

- مگر شما نبودی که از درد مردم می گفتی؟ کم ظلمایی رو که به مردم شده شاهد بودی؟ مگر



نمی گفتی هنر برای تعالی آدم هاست؟ خب چرا نمی خوای از هنرت تو این راه استفاده کنی؟

توی خیال امین، ظلم، طرح و نقشی کشیدنی نبود. با کلافگی سرش را به چپ و راست تکان داد و گفت: «بله من گفتم، هنوزم می گم، هنر مال روحه، مال دله، نه سیاست، واسه همینم نمی خوام هنرم رو درگیر این بازیا کنم.»

هادی از وجه اشتراکی که برای ادامه گفتگو پیدا کرده بود سر ذوق آمد، با چشم های درشت میشی که برق می زدند به امین خیره شد و گفت: «خب، حرف ما هم همینه قربونتون برم، حرفمون انسانیته، عزت آدم ها، آزادی شون. اصلاً نمی خواد شما کاری بکنید، فقط فردا همراه من بیاین خودتون متوجه می شین چی می گم.»

امین دست از طراحی کشید، رفت توی خیال، پرنده نقاشی اش را می دید که در قفس مانده. حسرت آزادی. هادی با دیدن سکوت امین امیدوار شد. بلند شد و خیلی مطمئن گفت:« خب، فردا می بینمتون.»

امین نفس عمیقی کشید و هوای خنک غروب را راهی ریه هایش کرد.

– فقط ظهر میام که یه سری بهتون بزنم، همین.

– همینم خوبه امین خان، خیلی از بچه های دبیرستان میان، ببیننتون حسابی خوشحال میشن.

امین درحالی که سعی می کرد لبخندش را پشت گره ابروهایش پنهان کند، گفت: « هزار بار گفتم تا وقتی معلمتم آقای ناصری صدام کن نه امین! عادت می کنی دوباره جلو بچه های مدرسه امین صدام می کنی!»

هادی خندید و گفت: «تقصیر من چیه قبل اینکه معلمم باشین پسرخاله امین. امین خان؟ ولی اونم به روی چشم آقای ناصری عزیز! بهترین معلم هنر دنیا!»

–برو خودتو لوس نکن بچه.

ظهر بود، هوا ابری و گرفته بود. آقای ناصری توی خیالش آسمان و ابرها را می کشید. به طرف دانشگاه راه افتاد، هنوز به خیابان اصلی نرسیده بود که متوجه شد اوضاع عادی نیست خیابان های اطراف دانشگاه حکومت نظامی بود. خیالش کدر شد و آشفته. مردم به خاطر گاز اشک آور، توی خیابان ها، آتش روشن کرده بودند، دود. صدای تیراندازی می آمد. تیرها ابرهای خیالش را پاره پاره می کردند. جوانان و نوجوانان با فریاد الله اکبر و لااله الاالله خودشان را به کوچه های فرعی می رساندند تا از حملات مأموران نظامی در امان باشند، دود، فریاد. آقای ناصری خواست از چند نفر ماجرا را بپرسد، اما مردم مضطرب تر از آن بودند که جواب بدهند فقط می گفتند:« فرار کنید.» دود، فریاد، وحشت. یاد هادی و قرار دانشگاه افتاد، نگرانی

و ترسش را زیر قدم های لرزانش گذاشت و راه افتاد، خیالش ناآرام بود. چند قدمی بیشتر نرفته بود که صدایی آشنا فریاد زد:« آقای ناصری کجا؟ برگرد!» چشم گرداند به دنبال آشنا، در میان جمعیتی که می دویدند یکی از دانش آموزانش را دید. امید دمید توی دلش.

-چی شده؟

-آقاخیابون ها رو بستن، بچه های مدرسه، دانشجوها، مردم تو دانشگاه زیر گلوله اند!

پنجه های ظلم بغض شده بود و گلویش را می فشرد، خیالش توی دانشگاه بود، پیش بچه ها، پیش هادی.

-هادی کجاست؟ بچه ها؟

-نمی دونم، شاید تو دانشگاه گیر افتادن! محوطه دانشگاه پر شده از شهدا و زخمیا، راه بیفتین آقا برگردین.

دود، فریاد، وحشت، خون. رضا دست آقای ناصری را می کشید که از محل دور کند، آقای ناصری سرش را برگردانده بود، مردم را از پشت پرده ای از اشک نگاه می کرد. با نگاهش دنبال بچه های مدرسه می گشت، دنبال هادی.

توی خیال آقای ناصری، در قفس باز شده بود و هادی ها پر کشیده بودند به آسمان، آسمانی که دیگر ابری نبود. جایشان در کلاس های درس خالی بود. آقای ناصری رو به تخته سیاه ایستاده بود، چیزی نمی کشید، انگار دستش به طراحی نمی رفت. دوباره برگشت و نیمکت های خالی کلاس را نگاه کرد. بچه ها دیدند که قطره اشکی از گونه راستش سر خورد، برگشت و طرح آن روز را روی تخته کشید، یک گل لاله.

ص: ۹۶

## علامه طباطبایی؛ قربانی قرآن

### اشاره

حکیمه مهدیان

سیدمحمدحسین طباطبایی مشهور به علامه طباطبایی، مفسر؛ فیلسوف؛ متکلم؛ اصولی؛ فقیه؛ عارف و اسلام شناس بزرگ بوده است. وی از اثرگذارترین عالمان شیعه در فضای فکری و مذهبی ایران در سده ۱۴ خورشیدی بود. او نویسنده تفسیر المیزان و کتاب های فلسفی بدایه الحکمه و نهایه الحکمه، و اصول فلسفه و روش رئالیسم است.

علامه، در حوزه علمیه قم به جای اشتغال به فقه و اصول، درس تفسیر قرآن و فلسفه برقرار کرد. این کار او موجب رونق دانش تفسیر در حوزه قم شد. روش تفسیری او تفسیر قرآن به قرآن بود. در دوران تعطیلی درس فلسفه، با برقراری جلسات هفتگی با شاگردان خاص خود، مبانی فلسفی ملاصدرا و حکمت متعالیه درس می داد. بسیاری از مدرسانی که سال های بعد فلسفه در حوزه علمیه قم درس می دادند، شاگردان او بودند.

شاگردان او همچون مطهری، جوادی آملی، مصباح یزدی و بهشتی را می توان نام برد که جزو مؤثرترین و معروف ترین روحانیان شیعه در ایران در چهار دهه پایانی قرن ۱۴ خورشیدی هستند. نشست های علمی او با هانری کربن، فیلسوف و شیعه شناس فرانسوی، زمینه ساز معرفی تشیع به اروپاییان شد.

### تولد و نسب

علامه، در پایان سال (آخرین روز ماه ذیحجه) ۱۳۲۱ ه.ق مصادف با ۱۲۸۱ در شادآباد تبریز به دنیا آمد. اجدادش تا چهارده پشت، دانشمند و عالم بودند. اجداد پدری علامه طباطبایی از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام و ابراهیم بن اسماعیل دیباج و نیاکان مادری وی از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند. سید محمدحسین، در ۵ سالگی، مادر و در ۹ سالگی پدرش را از دست داد.

برخی استادان علامه عبارت اند از:

آیت الله نائینی؛ سید حسین بادکوبی؛ سید ابوالقاسم خوانساری؛ آیت الله حجت کوه کمری؛ آیت الله حاج میرزاعلی آقا قاضی.

برخی شاگردان علامه نیز از این جمله هستند:

استاد مطهری؛ حسن زاده آملی؛ شهید بهشتی؛ سید موسی صدر؛ ناصر مکارم شیرازی؛ محمد مفتح

### آثار علمی

تفسیر المیزان؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ حاشیه بر اسفار صدرالدین شیرازی؛ سنن النبی ص؛ مصاحبات با استاد کربن؛ شیعه در اسلام؛ قرآن در اسلام؛ رساله در حکومت اسلامی.



ص: ۹۸

## توصیه هایی از علامه طباطبایی

### مراقبت از خود

قبل از خواب، اعمالی را که در طول روز انجام داده اید بررسی کنید، هریک از اعمالتان که خوب بود. خدای را برای آن سپاس گویید و توفیق انجام بهتر آن را در روز بعد از خداوند بخواهید. اگر خدای نکرده تقصیر یا خطایی مرتکب شده بودید، فوراً توبه کنید و تصمیم بگیرید که دیگر آن را انجام ندهید. اگر دیدید خلاف های شما متعدد است، تصمیم بگیرید فردا آن را کم کنید. مراقبه و محاسبه باید همیشه باشد .

از بلاها نهراسید

ممکن است انسان گاهی از خدا غافل شود و خدا او را تبی سخت و خطرناک چهل روزه به او بدهد، برای این است که یک بار از ته دل بگوید: «یا الله» و به یاد خدا بیفتد.

## سخن بزرگان در مورد علامه طباطبایی

### امام خمینی ره

« آقای طباطبایی مرد بزرگی است و حفظ ایشان با این مقام علمی لازم است.»

### آیت الله حسن زاده آملی

«ایشان [علامه طباطبایی] از اولیاءالله بودند، همواره در حضور، در مراقبت، در توجه بودند... علامه طباطبایی بدون گزاف و بدون اغراق در فن اصول و فقه هر دو مجتهد بود.»

### آیت الله خویی ره

«او[علامه طباطبایی] یک مغز متفکر و انسان فوق العاده قوی و نیرومندی است. ...علامه طباطبایی، خویشتن را قربانی قرآن نمود.»

### آیت الله سید محمدهادی میلانی ره

«اگر کسی علمیت و پایه دانش علامه طباطبائی را داشت، ادعاهای چنان و چنان می کرد، اما ایشان دم نمی زند». «در عالم تشیّع، کسی به جامعیت آیت الله طباطبائی، یا بی نظیر است یا کم نظیر.»

### مقام معظم رهبری

«او مجموعه ای از معارف و فرهنگ اسلام بود؛ فقیه بود؛ حکیم بود؛ آگاه از اندوخته های فلسفی شرق و غرب بود؛ مفسر قرآن بود؛ از علوم اسلامی، یعنی علومی که از اسلام نشئت گرفته یا از آن تغذیه کرده است، مطلع بود: از اصول، از کلام،

ادبیات، از نجوم و هیئت و ریاضیات و از برخی علوم بی نام و نشان دیگر.

شخصیت او در لابه لای این دانستنی های بسیار، به کمک ریاضتی مداوم و درازمدت پرورده، صیقل یافته و پرداخته شده بود. از کسانی بود که تنها مکتب

ص: ۹۹

جامعی چون اسلام می تواند امثال او را در دامان پربرکت خویش پرورش دهد».

## آشنایی با علامه در کلام پسر ایشان

«پدرم از نظر فردی، هم تیرانداز بسیار ماهری بود و هم اسب سواری تیزتک و به راستی در شهر خودمان_ تبریز_ بی رقیب بود، هم خطاطی برجسته بود، هم نقاش و طراحی ورزیده، هم دستی به قلم داشت و هم طبعی روان در سرایش اشعار ناب عارفانه و ... . اما از نظر شخصیت علمی و اجتماعی، هم استاد صرف و نحو عربی بود، هم معانی و بیان، هم در اصول و کلام کم نظیر بود و هم در فقه و فلسفه، هم از ریاضی( حساب و هندسه و جبر) حظی وافر داشت و هم از اخلاق اسلامی، هم در ستاره شناسی (نجوم) تبحر داشت، هم در حدیث و روایت و خبر و ... . شاید باور نکنید که پدر بزرگوار من، حتی در مسائل کشاورزی و معماری هم صاحب نظر و بصیر بود و در ساختمان مسجد حجت در قم عملاً طراح و معماری اصلی را عهده دار بود و تازه اینها گوشه ای از فضایل آن شادروان بود وگرنه شما می دانید که بی جهت به هر کس لقب علامه نمی دهند و همگان به خصوص بزرگان و افراد خبیر و بصیر هیچ کس را علامه نمی خوانند مگر به عمق اطلاعات یک شخص در تمام علوم و فنون عصر ایمان آورده باشند ...».

## همسرداری علامه طباطبایی

همسر علامه طباطبایی در آخر عمرشان نزدیک یک ماه در بستر بیماری بودند. در این مدت علامه، اصلاً اجازه نمی داد وی از بسترش بلند شود و کاری انجام دهد؛ لحظه ای از کنار همسرش جدا نمی شد، تمام کارهایش را تعطیل کرد، و از او مراقبت می کرد.

اما بعد از چندی آن همسر فداکار دار فانی را وداع گفت. این رخداد، اثر عمیقی بر روح و روان علامه گذاشت. علامه طباطبایی تا سه چهار سال پس از فوت آن مرحوم، هر روز سر قبرش می رفتند و بعدازآن هم که فرصت کمتری داشتند، به طور مرتب دو روز در هفته ، یعنی دوشنبه ها و پنج شنبه ها، بر سر مزارش حاضر می شدند و امکان نداشت این برنامه را ترک کنند، و می گفتند: «بنده خدا می بایستی حق شناس باشد؛ اگر آدم حق مردم را نتواند ادا کند، حق خدا را هم نمی تواند ادا نماید».

یکی از شاگردان برجسته و محترمش، آیت الله شیخ یحیی انصاری، می گفت: «وقتی همسر علامه مرحوم شد، ایشان پولی را به من داد تا به کسی بدهم که یک سال هر شب جمعه برای آن مرحوم در حرم مطهر، زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها بخواند.»

ص: ۱۰۰

## اخلاق علامه در منزل از زبان دختر استاد

اخلاق و رفتار ایشان در منزل، محمدی بود. هرگز عصبانی نمی شد و هیچ وقت صدای بلند ایشان را در حرف زدن نشنیدیم. در عین ملایمت، بسیار قاطع و استوار بود و مقید به نماز اول وقت، بیداری شب های ماه رمضان، قرائت قرآن با صدای بلند و نظم در کارها بودند. دست رد به سینه کسی نمی زدند و این به سبب عاطفه شدید و رقت قلب بسیار ایشان بود.

... بسیار کم حرف بود، پرحرفی را موجب کمی حافظه می دانست. بسیار ساده صحبت می کرد به طوری که گاهی آدم گمان می کرد این یک فردی عادی و عامی است ... می گفت شخصیت را باید خدا بدهد و با چیزهای دنیوی هرگز انسان شخصیت کسب نمی کند ... . آرام و صبور با مسائل برخورد می کرد. با این که وقت زیادی نداشتند ولی طوری برنامه ریزی می کرد که روزی یک ساعت بعد از ظهرها در کنار اعضای خانواده باشد ... رفتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود همیشه طوری رفتار می کرد که گویی مشتاق دیدار مادرم هست. ما هرگز بگومگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم ... آن دو واقعاً مانند دو دوست باهم بودند. در خانه اصلاً مایل نبودند کارهای شخصی شان را کس دیگری انجام دهد... ایشان برای بچه ها مخصوصاً دخترها ارزش بسیار قائل بودند. دخترها را نعمت خدا و تحفه های ارزنده ای می دانست. همیشه بچه ها را به راست گویی و آرامش دعوت می کرد. دوست داشت آوای صوت قرآن در گوش بچه ها باشد. برای همین منظور قرآن را بلند می خواند و به مؤدب بودن بچه اهمیت می دادند و رفتار پدر و مادر را برای بچه ها مؤثر می دانست. درباره مادرم می فرمود: «این زن بود که مرا به اینجا رساند. او شریک من بوده است و هرچه کتاب نوشته ام نصفش مال این خانم است.»

## خاطره ای از دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

خاطره مهمی که تا حدودی مسیر زندگی مرا عوض کرد، خاطره اوایل رفتنم به درس ایشان است که هنوز احساس می کردم آقای طباطبایی مرا نمی شناسد. جلسه شعری با دوستان داشتیم که هفته ای یک غزل می ساختیم و اشعار همدیگر را تصحیح می کردیم و می کوشیدیم طلاب نفهمند. چون اگر می فهمیدند، فکر می کردند درس نخوان هستیم! بعد از درس، ایشان یک دفعه ایستاد، نگاهی به من کرد و لبخند زد و گفت: «شنیده ام شعر می گویید!» من حیرت کردم، چون این موضوع را هیچکس نمی دانست. هیچ کس! حتی هم حجره ام نمی دانست. عرض کردم بله. ایشان با بزرگواری لبخندی زد و فرمود: «حالا نمی خواد شعر بگویید ...» جواب دادم: «چشم، ولی چرا منع می فرمایید؟» فرمود: «تو حالا فلسفه می خوانی

ص: ۱۰۱

و من نگرانم که ذهن شما تخیلی تربیت شود.» این عین عبارت است. من اطاعت کردم و دیگر آن جلسه را ترک کردم و شعر نگفتم و تا حالا هم شعر نگفته ام، اما اشعار آن موقع هست. اگر شعر را ادامه می دادم، شاید یک شاعر متوسط می شدم!

از این ماجرا خوشحال شدم؛ چون قبلاً فکر می کردم ایشان مرا نمی شناسد؛ ولی بعد دیدم چقدر دقیق مرا می شناسد و مخفی ترین کارم را می داند و به من عنایت دارند. این توجه و عنایت ایشان موجب مسرّتم شد و بسیار خوشحال بودم که به من توجه ویژه دارد.

## راه عملی سیر و سلوک در دیدگاه علامه

پاسخ این سؤال در دو نامه ذیل آمده است. نامه اول خواهش جوانی ۲۲ ساله است که تمنای پریدن دارد و نامه دوم جواب علامه است تا بند از پای مرغ جان وی بگشاید.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک نخبه الفلاسفه آیهالله العظمی جناب آقای طباطبایی ادام الله عمرکم ماشاءالله

سلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

کوتاه سخن آنکه جوانی هستم ۲۲ ساله، ... چنین تشخیص می دهم که تنها ممکن است شما باشید که به این سؤال من پاسخ دهید. در محیط و شرایطی زندگی می کنم هوای نفس و آمال و آرزوها بر من تسلط فراوانی دارند و مرا اسیر خود ساخته اند و از حرکت به سوی الله، و حرکت در مسیر استعداد خود بازداشته و می دارند. درخواستی که از شما دارم برای من بفرمایید بدانم به چه اعمالی دست بزنم تا بر نفس مسلط شوم و این طلسم شوم را که همگان گرفتار آنند بشکنم و سعادت بر من حکومت کند؟...

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام علیکم

برای موفق شدن و رسیدن به منظوری که در پشت ورقه مرقوم داشته اید، لازم است همتی برآورده، توبه ای نموده، به مراقبه و محاسبه پردازید. به این نحو که هر روز که طرف صبح از خواب بیدار می شوید قصد جدی کنید که در هر عملی که پیش آید رضای خدا – آز اسمه – را مراعات خواهم کرد. آن وقت در هر کاری که می خواهید انجام دهید، نفع آخرت را منظور خواهید داشت، به طوری که اگر نفع اخروی نداشته باشد انجام نخواهید داد، هرچه باشد. همین حال را تا شب، وقت خواب ادامه خواهید داد و وقت خواب، چهار پنج دقیقه ای در کارهایی که روز انجام داده اید فکر کرده، یکی یکی از نظر خواهید گذرانید. هرکدام مطابق رضای

خـدا انجام یافته، شـکری بکنید. و هرکدام تخلف شده، اسـتغفاری بکنید. این رویه را هر روز ادامه دهید. این روش اگرچه در بادی حال، سـخت و در ذائقه نفس، تلخ هست ولی کلید نجات و رستگاری است. و هر شب پیش از خواب اگر توانستید سور مسبّحات، یعنی سوره حدیـد و حشـر و صف و جمعه و تغابن، را بخوانید و اگر نتوانستید تنها سوره حشـر را بخوانید و پس از بیست روز از حال اشتغال، حالات خود را برای بنده در نامه بنویسید. ان شاءالله موفق خواهید بود. والسلام علیکم.

محمدحسین طباطبایی

وفات

سرانجـام پس از ۸۱ سـال و ۱۸ روز بـابرکت و زنـدگی پرتلاش ، روح پـاک و الهی آن حکیم عارف و مفسـر وارسـته در ۱۸ محرم ۱۴۰۲ه .ق (۲۴ آبان ۱۳۶۰ شمسی ) به دیار قدسی و ملکوت رهسپار شد.

## هدیه ای به نام کتاب

فاطمه دولتی

تمام روز کتاب می خواندم. حتی گاهی تمام شب، خیلی وقت ها روی کتاب خوابم می برد. از وقتی خواندن یاد گرفتم عاشق کتاب بودم. اصـلاً مـدرسه رفتن را برای خواندن کتاب های کتاب خانه پدرم دوست داشـتم، کتاب، همچون خورشـید، فضای زندگی ام را روشن می کرد و به روزهایم نور، شور و گرما می بخشید. کتاب، مثل باران بر سرزمین دلم می بارید و اندیشه ام را رونق می داد، با کتابماننـد پرنـدگان برای اوج گرفتن و بالا رفتن آماده می شـدم. بزرگ تر که شدم فهمیدم همه فرهنگ ها با کتاب آغاز می شوند، با کتاب می بالند و تجربه های خود را به کتاب می سپارند. فهمیدم از این میان اسلام بیشترین بهره را از کتـاب برده اسـت و معجزه پیامبرمـان نیز کتـاب بـوده، قرآنی که از جنس برگ و قلم بـود، معجزه بزرگ پیـامبر در میـان سطرهای کتابی آسمانی صورت گرفته است.

حالاـ با گـذشت سال ها، هر روز رسانه ای به جمع مردم جهان اضافه می شود اما هرگز قـدر و منزلت کتاب کاهش پیـدا نمی کند و غباری بر آیینه خورشـید کتاب نمی نشیند. گشت وگذار در هیچ صحرایی به اندازه گشت زدن در برگه کتاب طراوت بخش نیست. در عصـر مدرن هم، کتاب خوان بودن یکی از شاخص های فرهنگ و تمدن کشورهاست، در فرهنگ کهن سال و گهربـار ایران اسـلامی هم، کتاب همواره عزیزترین مونس و همراه آدمی بوده است.کتاب و مطبوعات در طول سالیان دراز، سرگذشتی پرفراز و نشـیب داشته اند. در روزگار سیاه طاغوت درحالی که اندیشه های الحادی به سادگی زمینه انتشار میافتند، نشر آثار و مفاهیم اسلامی

به شدت در اختیار رژیم بود، ولی سرانجام به برکت پیروزی انقلاب اسلامی دنیای مطبوعات هم از بندها آزاد شد. روز بیست و چهارم آبان ماه، روز کتاب و کتاب خوانی است، روزی برای کتاب، همان که دروازه ای به سوی جهان گسترده دانش و معرفت است. من قبل ترها، همان روزهایی که تمام شب و روز کتاب می خواندم یک کتاب صدصفحه ای را یک روزه تمام می کردم و حالا- برای یک کتاب صد روز وقت لازم دارم، اما کتاب های هست که تا پایان عمر به آن ها بدهکارم چون تأثیرشان در زندگی ام انکارناپذیر است، حالا که نمی توانم در هفته چند کتاب را با فراغ بال بخوانم، در هفته کتاب و کتاب خوانی شاید بتوانم با هدیه کتاب های خوب به دوستانم، در پروراندن دانش و کمال سهیم باشم تا شاید اندکی از محبت های کتاب های خوب زندگی ام را جبران کنم.



## روز چهلم

### اشاره

محدثه سادات میرکریمی

### چهل روز گذشت ...

چهل روز هجران و دوری، چهل روز غم و غصه، چهل روز درد و مصیبت، چهل روز آفتاب سوزان صحرا ... . نمی توان گفت چهل روز گذشت، ولی می توان گفت دورانی بود که سپری شد ... .

حال چشمانی باران، قلبی شکسته، موهایی سپید و قدی خمیده همراه بانویی که کوه درد است، همه و همه این چهل روز را پشت سر گذاشته و بازگشته اند به سرچشمه بلاها ، به صحرایی که امانت دار خوبی برای بدن صد چاک پاره تن پیامبر (صلی الله علیه وآله) نبوده است.

بدنی که تنها برای زینب (سلام الله) قابل شناسایی است، برای زینب (سلام الله) که رایحه جسم و جان حسین علیه السلام را از زوایای قلب خود بهتر می شناسد.

اکنون قافله درد رسیده است و هر پروانه به دنبال گل پرپر شده اش گشته و گریان گرد آن می چرخد ... .

حال دیگر از سیلی، تازیانه و بی حرمتی های این چهل روزه در امان اند، بغض های گره خورده در گلو، فرصت شکستن میابند و غم هایی را که این دوران در دل جا خوش کرده اند با دریایی از اشک و ناله، نثار صحرا می کنند ... .

اکنون لحظه خداحافظی فرارسیده است و باید برای همیشه گل های پرپرشان را به دل خاک سوزان دشت بلا بسپارند و بدن های چاک چاک شده به دست سپاه بی رحم دشمن، در مقابل چشمان داغدیده زینب (سلام الله) ، سکینه (سلام الله)، ام کلثوم (سلام الله) ، رباب (سلام الله) و ... ، با دستان مبارک بیمار دشت کربلا، حضرت زین العابدین علیه السلام ، رخت می بندند و می روند ... .

و این تنها زینب (سلام الله) است که با قلبی مالامال از درد می گوید: «رأیت الا جمیلا ...؛ چیزی جز زیبایی ندیدم ... .

### بیا تا برویم ...

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «در روز اربعین هنگامی که روز بلند شد زیارت می کنی و می گویی: سلام بر ولی خدا و حبیب او، سلام بر خلیل خدا و بنده نجیب او، سلام بر بنده برگزیده خدا و فرزند برگزیده او، سلام بر حسین مظلوم شهید، سلام بر آقایی که در میان امواج بلاـ گرفتار آمد و کشته اشک روان است. آنگاه امام صادق علیه السلام فرمودند: «علیه آن حضرت هم دست شدند کسانی که دنیا فریبشان داده بود و بهره خود را در ازای بهایی ناچیز فروختند و آخرت خویش را به قیمت ناچیز حراج کردند. در چاه هوا و هوس فرورفتند و تو و پیامبرت را به خشم

آورده و مطیع بندگان شقی گردیدند؛ امام حسین علیه السلام در مقابل آنان تن به ذلت نداد و با آنان با شکیبایی به جهاد پرداخت تا آنگاه که خونش را ریختند و اهل بیتش را به اسارت بردند».

## اولین زائر

از عطیه روایت شده که در روز اربعین، با جابربن عبداللّه انصاری به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفتیم. وقتی به کربلا رسیدیم، جابر غسل کرد و سر قبر حضرت رفت و گفت: «دست مرا بر قبر گذار.» چون دستش به قبر رسید بی هوش شد و وقتی به هوش آمد سه بار گفت: یا حسین، سپس گفت: «آیا دوست، جواب دوست را نمی دهد؟ چگونه جواب می دهی درحالی که سرت را از بدن جدا کرده اند.» و گفت: «سوگند به خدا که ما نیز در آنجا حضور داشتیم.» من گفتم: چگونه؟ درحالی که شمشیری نزدیم، و این گروه مابین سرو بدنشان جدایی افتاده و اولادشان اسیر شده و [ما...]، جابر گفت: «از رسول خدا شنیدم که هر که گروهی را دوست دارد، با آنان محشور می شود و هر که عمل مردمی را دوست داشته باشد، در عمل ایشان شریک شود. همانا دوست ایشان به بهشت بازگشت نماید و دشمن ایشان به دوزخ بازگردد.

## دیدار اهل بیت از شهدای کربلا در روز اربعین

سیدبن طاووس در کتاب مقتل خود به نام لهوف آورده است: زمانی که اهل بیت حضرت سیدالشهدا : از شام به مدینه برمی گشتند در عراق از کاروان دار خواستند که آن ها را از راه کربلا ببرد. چون به تربت پاک امام حسین علیه السلام رسیدند، جابربن عبداللّه را دیدند که با گروهی از طایفه بنی هاشم و مردانی از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله به زیارت حضرت آمده اند. آنان شروع به عزاداری و نوحه سرایی کردند، زنان قبائل عرب نیز که در آن اطراف بودند جمع شده و عزاداری کردند. سپس کاروانیان از آنجا به سوی مدینه کوچ کردند.

## اسارت زن مسلمان

اسیر گرفتن زن مسلمان نقض آشکار قوانینی است که اسلام به رعایت آن ها سفارش کرده است. در حادثه کربلا پس از پایان نبرد، سپاهیان یزید، اهل بیت امام حسین را اسیر کردند و شهر به شهر گرداندند و در کوفه و شام نمایش دادند. اسیر گرفتن زن مسلمان از نظر اسلام مردود است، چنان که علی علیه السلام در جنگ جمل، اسیر کردن را روا نشمرد و عایشه را همراه عده ای زن به شهر خودش بازگرداند؛ اما متجاوزان اموی، فرزندان پیامبر را مثل اسیران کافر، از کوفه به شام فرستادند و چهره زنان اسیر را بر اهالی شهرها نمودند و درنهایت سنگ دلی با آنان رفتار کردند. چنان که حضرت زینب علیهاالسلام هنگام عبور از کنار اجساد شهدا (در اعتراض به اسارت اهل بیت)

فرمود: ای محمّد صلی الله علیه و آله این دختران تو هستند که به اسارت می روند».

## راز نهضت حسینی در سخنان مقام معظم رهبری

رهبر معظم انقلاب درباره اهداف قیام امام حسین علیه السلام فرمود: «قیام امام حسین علیه السلام ظاهراً قیام علیه حکومت فاسد یزید است، اما در باطن قیامی برای ارزش های اسلامی است. برای این است که مردم را از جهالت و پستی نجات دهد؛ لذا هنگامی که از مدینه خارج می شوند در پیام خود به برادران محمّدبن حنیفه می فرماید: من با تکبر، با غرور از روی فخرفروشی و از روی میل به قدرت... قیام نکردم. می بینم که اوضاع در میان امت رسول اللّه دگرگون شده و حرکت به سوی انحطاط است و برای مقابله با آن قیام کردم. برای ایجاد حکومت حق، قیام کردم؛ لذا در رفتار امام حسین علیه السلام از همان ابتدا که از مدینه حرکت کرد تا وقتی در کربلا به شهادت رسید، همان معنویت و عزت و سرفرازی و درعین حال عبودیت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است.

## اهل بیت، بهترین مبلغان عاشور

بی تردید، اهل بیت امام حسین علیه السلام بهترین مبلّغان عاشورا هستند. آنان در کربلا حضور داشتند تا پیام عاشورا را به گوش جهانیان برسانند. اگر آن حضرت افرادی دیگر را، غیر از اهل بیت، مبلّغ قرار می داد به یقین آنان نیز مثل دیگر یاران آن حضرت به شهادت می رسیدند؛ زیرا موقعیت به گونه ای بود که به چنین افرادی پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش و اسارت اهل بیت، اجازه و امکان تبلیغ نمی دادند. همچنین هیچ مبلغی قادر نبود همانند اهل بیت به خصوص امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیهاالسلام با کلام آتشین و خطبه های گویا، بر مردم اثر بگذارد.

## تبلیغات اهل بیت در کوفه

دشمن، پس از شهادت امام حسین علیه السلام ، اهل بیت را همراه سرهای شهدا به کوفه برد. حضرت زینب علیهاالسلام در سخنانی پرشور مردم کوفه را به شدت سرزنش امام حسین و یارانش را معرفی کرد؛ چون بر اثر تبلیغات گسترده یزدیان، عده زیادی نمی دانستند علل قیام امام چه بوده است. همچنین دشمن درصدد تحریف واقعیت های قیام حضرت بود. اما حضرت زینب با سخنان کوبنده، از این تحریفات جلوگیری کرد چنان که وقتی اسیران را به کاخ ابن زیاد بردند او خطاب به حضرت زینب گفت: «آیا دیدی خدا با برادرت چه کرد؟» زینب علیهاالسلام پاسخ داد: من از خدا درباره برادرم جز خوبی ندیدم. آن ها به راهی رفتند که خدا می خواست. آنان با شهادت به افتخاری که خواستند رسیدند؛ اما تو پسر ابن زیاد! خود را آماده کن که خدا بین تو و آنان حکم خواهد کرد.

## پیام آوران قیام کربلا

هر قیـام و نهضتی از دو بخش مبـارزات و قیـام مسـلحانه یـا غیرمسـلحانه و از بخش رسانـدن پیام آن انقلاب و بیان آرمان ها و اهداف تشـکیل می شود. در قیام امام حسـین علیه السـلام این دو بخش کاملاً محسوس است، روز عاشورا مظهرِ بخش خون و شهادت و ایثار بود و بخش دیگر آن بعد از عاشوراست که پرچم دار آن امام سـجاد علیه السلام و زینب علیهاالسـلام بودند و مردم را از پیام انقلاب و شـهادت سـرخ آن حضـرت آگاه کردند. بی شک، اگر بازماندگان حضرت نبودند، دشمنان اسلام با تبلیغات گسترده خود قیام آن حضـرت را در طول تاریخ لوث می کردند. بازماندگان حضـرت سیدالشـهدا در دوران اسارت با افشاگری های آگاهانه، اجازه چنین تحریف و خیانتی را به دشمنان امام حسین علیه السلام ندادند.

## جنگ تبلیغاتی

بعد از واقعه عاشورا، بازماندگان خاندان پیامبر از فرصتی که از دیدار با مردم به دلیل اسارت و از این شـهر به آن شهر رفتن به دست آوردنـد، به بهـترین وجه اسـتفاده کردنـد، به طـوری که حقیقت قیـام امـام حسـین علیه السـلام ، را به تصویر کشـیدند و جنایت های عمال اموی را برملا کردند. اسـرا به ویژه حضرت زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام اولین ادامه دهنده راه و هـدف حسـین علیه السـلام و فرمانـده جنگ سـرد و تبلیغاتی برضـد حکومت اموی بودند. در پرتو همین افشاگری ها بود که انقلاب حسینی در دل همه مردم شکوفا شد و موج تنفر از حکومت اموی به وجود آمد تا جایی که بستگان یزید هم به لرزه و گریه افتادند و همان یزدی که با دیدن اسرا، خرسندی می کرد، ناچار شد برای انحراف افکار عمومی، ابن زیاد را مقصر.

## توقف در کربلا

یزیـدیان در هنگـام حرکت به سوی کوفه به اهـل بیت امام حسـین علیه السـلام اجازه عزاداری نـداده بودنـد. ازاین رو خانـدان داغدیـده رسـالت، پس از ورود به کربلاـ برای شـهیدان خـود عزاداری کردنـد. سـیدبن طـاووس در کتـاب لهـوف می گویـد: «کاروانیان مجلس عزا به پا داشتند و تا سه روز بدین منوال سپری شد».

## حرکت از کربلا

وقتی کاروان شام به کربلا رسـید، اهل بیت امام حسـین علیه السـلام به گونه ای جانسوز به عزاداری پرداختند، امام سـجاد علیه السـلام وقتی که اوضاع را چنین دید، دانست که اگر زنان و کودکان، کنار این قبور مطهر بمانند، خود را بر اثر شـیون و زاری هلاک می کننـد، به همین دلیل فرمان دادند تا بار شتران را ببندند و از کربلا به سوی مدینه حرکت کنند. وقتی بارها را بسـتند و آمـاده حرکت شدنـد، حضـرت سـکینه بـا نـاله، اهـل حرم را برای وداع، به سـوی مزار مقـدس امـام حرکت داد و همگی در اطراف

قبر مقدس، گرد آمدند. سکینه قبر پدر را در آغوش گرفت و به شدت گریست و این ابیات را زمزمه کرد: «ای کربلا، بدنی را در تو به امانت گذاشتیم که بدون غسل و کفن مدفون شد.ای کربلاـ کسی را به نزد تو یادگار نهادیم، که روح احمد و وصی».

## رسیدن کاروان اهل بیت به مدینه

کاروان اهل بیت به سوی مدینه رهسپار شد. «بَشیر» که آنان را همراهی می کرد می گوید: به آرامی رفتیم تا به شهر مدینه، نزدیک شدیم. امام سجاد علیه السلام مرا طلبید و فرمود: «خداوند پدرت را رحمت کند که شاعر نیکویی بود. آیا تو نیز شعر می گویی؟» گفتم: آری، پس فرمود به مدینه برو و خبر شهادت ابی عبداللّه را به مردم ابلاغ کن. «بشیر می گوید: وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به مردم مدینه رساندم، مردمان مدینه از خانه خود بیرون آمدند و شروع به گریه و زاری کردند. من همانند آن روز را به یاد ندارم که مردم همه یک دل و یک زبان، گریه کنند و تلخ تر از آن روز را بر مسلمانان ندیدم.

## فرستاده پادشاه روم در مجلس یزید

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را برای یزید آوردند، یزید سر مقدس را مقابل خود قرار داد و می خورد. یک روز فرستاده پادشاه روم که از اشراف بود در مجلس حضور داشت و از یزید پرسید این سر کیست؟ یزید گفت: «این سر حسین بن علی، فرزند فاطمه، دختر رسول خداست.» فرستاده روم وقتی چنین شنید گفت: «تف بر تو باد. پدر من باواسطه های بسیار از نواده های حضرت داوود است. بااین حال، مسیحیان مرا به این دلیل بزرگ می شمارند و از خاک پایم تبرک می برند، و شما پسر دختر پیامبر خود را می کشید؟! این چه دین داری است؟» یزید وقتی اعتراض سفیر روم را شنید، گفت: «این نصرانی را بکشید تا مرا در کشور خود رسوا نکند.» وقتی نصرانی چنین فهمید گفت: «دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: تو اهل بهشتی.» و سپس شهادتین گفت و سر حسین علیه السلام را به سینه چسبانید و بوسید تا کشته شد.

## اهداف یزید از اسارت و به آتش کشیدن خیام اهل بیت

سیاست حکومت های ظالم آن است که برای جلوگیری از نهضت های احتمالی بعدی، از هر وسیله ای استفاده کنند. حکومت یزید نیز پس از فاجعه عاشورا، برای ایجاد ترس و وحشت بین مردم، اهل بیت را با وضعی دل خراش اسیر کرد و در دو شهر مهم کوفه و شام گرداند. شبیه این کار غیر انسانی را عبیداللّه بن زیاد در شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه انجام داده بود. او بدن های پاک این دو را پس از شهادت در کوچه ها و خیابان های کوفه گرداند. هم چنان که سر مبارک اما حسین و دیگر شهیدان کربلا را بر بالای نیزه کرد و به تماشای مردم گذاشت.

## تأثیر تبلیغ اهل بیت در کاخ یزید

زنان اهل بیت، در کاخ یزید تبلیغات گسترده ای انجام دادند. طبری در کتاب تاریخ خود می نویسد: «زنان اهل بیت از منزل یزید خارج نشدند، مگر آنکه دیگر زنان برای سوگواری به منزل او رفتند، و هیچ زنی از آل ابی سفیان باقی نماند، مگر آنکه به نزد آنان آمد و در آنجا اقامه عزا کرد. عزاداری اهل بیت در کاخ یزید و دارالاماره، چنان تأثیر گذاشت که مردم تصمیم گرفتند به خانه یزید بریزند و او را بکشند.

## از بین بردن ابهت پوشالی یزیدیان

سیاست رعب و وحشت یزیدیان، با افشاگری های اهل بیت با شکست روبه رو شد. اهل بیت امام حسین علیه السلام با وجود تحمل سخت ترین مشکلات، در مقابل دشمنان تسلیم نشدند؛ بلکه با خطبه ها و سخنرانی های کوبنده، علاوه بر رسوا کردن حکومت یزید به توده ناآگاه مردم، درس آزادی و آزادگی دادند و بدین گونه، نهضت های دیگری چون قیام توابین شکل گرفت. و شعار نهضت امام حسین علیه السلام در فضای تمام شهرها طنین افکند.

## قیام عاشورا در کلام امام خمینی(ره)

امام خمینی(ره) درباره انگیزه الهی قیام امام حسین علیه السلام می فرماید: «شما ملاحظه کنید که بهترین خلق اللّه در عصر خودش حضرت سیدالشهدا و جوانان بنی هاشم و اصحاب او شهید شدند. لکن وقتی در آن مجلس پلید یزید صحبت می شود حضرت زینب قسم می خورد که آنچه در کربلا دیدم، جز پیشامدی زیبا نبود. شهادت یک انسان کامل در نظر اولیای خدا جمیل است نه برای این که جنگ کرده و کشته شده، برای اینکه جنگ برای خدا بوده است».

## گریه های امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام پس از واقعه کربلا تا آخر عمر، پیوسته اندوهناک و گریان بود. سیدبن طاووس در کتاب لهوف از امام صادق روایت کرده که امام زین العابدین علیه السلام حدود چهل سال بر پدر بزرگوارش گریست، درحالی که روزها را روزه می گرفت و شب ها را به عبادت می کرد. هنگام افطار وقتی غلام آن حضرت برایش غذا می آورد، امام می فرمود: «پسر پیامبر را با شکم گرسنه و لب تشنه شهید کردند». و وقتی غلام می گفت: مولای من، آیا وقت آن نرسیده که اندوهتان تمام شود و گریه هایتان پایان پذیرد؟ حضرت می فرمود: «وای بر تو! یعقوب دوازده پسر داشت خدا یکی را پنهان کرد، موی سرش سفید شد، کمرش خمیده و دیدگانش به سبب گریه، بینایی خود را از دست داد؛ درحالی که می دانست او زنده است، اما من پدر و عزیزانم را دیدم که آغشته به خون بر زمین افتاده بودند. چگونه اندوهم پایان یابد و گریه ام بکاهد».

## ورود اهل بیت به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله

اهـل بیت، پس از سـفری طولانی و پرماجرا، هنگام ورود به مـدینه، کنار قبر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله رفتنـد، آنان کنار مرقـد پیامبر، گفت وگوها و درد دل های بسـیار داشـتند؛ اما تاریـخ از بیان همه آن ها سـکوت کرده و تنها گفته است: «زینب علیهاالسـلام دست ها را به دو طرف در و سـر را داخل مسـجد قرار داد و گفت: یا جدّاه، خبر قتل برادرم حسـین علیه السلام را آورده ام. سـکینه، با صدای بلند فریاد کشـید: ای جد گرامی از آنچه بر سـر ما گذشـته است پیش تو شکایت آورده ام به خدا قسم، سـنگ دل تر از یزید ندیدم و کافر و مشـرکی بدتر از او سـراغ ندارم. با چوب خیزران بر لب و دندان پدرم، حسـین علیه السلام ــ همان جایی که شما می بوسیدید ــ می زد و می گفت: حسین، چوب ها را چگونه می بینی؟

تقدیر یزید از خدمات ابن زیاد

برخلاف آنچه برخی مورخان گفته انـد، یزیـد نه تنها از کرده خود پشـیمان نشد، بلکه از ابن زیاد به دلیل جنایاتی که مرتکب شده بود، قدردانی و تشـکر کرد. یزید در نامه ای به ابن زیاد نوشت: «تو بالا رفتی و از ابر گذشتی و مراحل پس از ابر را پشت سر گذاشته و دیگر جایی برای بالا رفتنت نمانده، مگر آنکه بر بالای خورشید بنشینی. همین که نامه ما را دیدی، برای دریافت جـایزه به شـام حرکت کن.» ابن زیـاد با عـده ای از اسـتانداران به شام رفت، یزیـد از او اسـتقبال کرد، او را در آغوش کشـید، پیشانی اش را بوسـید و از کشـتن امام حسین به جهاد تعبیر کرد. یزید به ابن زیاد و عمر سعد، هرکدام یک میلیون درهم جایزه داد. همچنین مالیات عراق را نیز به ابن زیاد بخشید.

## نتایج قیام عاشور

نهضت امـام حسـین علیه السـلام ، آثـار و نتایـج بزرگی در جـامعه اسـلامی بر جـای گـذاشت که ازجمله، رسوا سـاختن هیئت حـاکمه وقت بود؛ چون بنی امیه به حکومت خود، رنـگ دینی می داد و برای تثبیت موقعیت خود در جـامعه می کوشـید، ولی قیـام و شـهادت امـام حسـین بزرگ ترین ضـربه بر پیکر این حکومت ناپـاک وارد آورد. از آثار دیگر نهضت امام حسـین علیه السـلام احیای سـنت شـهادت بود. پس از درگذشت پیامبر صـلی الله علیه و آله بر اثر انحراف حکومت اسـلامی از مسـیر خود، مسلمانان کم کم، روحیه سلحشوری را از دست دادند و به رفاه خو گرفتند؛ ولی قیام امام حسین این وضع را دگرگون ساخت و سـنت شـهادت را در جامعه اسـلامی زنده کرد. همچنین قیام حضـرت، سرچشـمه نهضت ها و قیام های دیگری چون نهضت توابین، قیام مختار و ... شد.

ص: ۱۱۱

## داغ غم این دشت

یوسف رحیمی

بحرطویل اربعین حسینی

کاروان می رسد از راه، ولی آه چه دلگیر چه دل تنگ چه بی تاب

دل سنگ شده آب، از این ناله جانکاه زنی مویه کنان، موی کنان

خسته، پریشان، پریشان و پریشان شکسته، نشسته، سر تربت سالار شهیدان

شده مرثیه خوان غم جانان همان حضرت عطشان

همان کعبه ایمان همان قاری قرآن، سر نیزه خونبار

همان یار، همان یار، همان کشته اعدا.

کاروان می رسد از راه، ولی آه نه صبری، نه شکیبی، نه مرهم، نه طبیبی، عجب حال غریبی

ندارند به جز ماتم و اندوه حبیبی، ندارند به جز خاطر مجروح نصیبی

ز داغ غم این دشت بلاپوش به دل هاست لهیبی به هر سوی که رفتند

نه قبری نه نشانی فقط می وزد از تربت محبوبه مان نفحه سیبی

که کشانده ست دل اهل حرم را.

کاروان می رسد از راه و هرکس به کناری

پر از شیون و زاری کنار غم یاری سر قبر و مزاری

یکی با تب و دلواپسی و زمزمه رفته

به دنبال مزار پسر فاطمه رفته

یکی با دل مجروح و با کوهی از اندوه به دنبال مه علقمه رفته

یکی کرب و بلا پیش نگاهش، سراب است و سراب است

دلش در تب وتاب است و این خاک پر از خاطره هایی ست

که یک یک همگی عین عذاب است و این بانوی دل سوخته خسته رباب است

که با دیده خونبار و عزاپوش، خدایا به گمانش که گرفته ست

گلش را در آغوش و با مویه و لالایی خود می رود از هوش:

«گلم تاب ندارد، حرم آب ندارد، علی خواب ندارد»

یکی بی پر و بی بال دل افسرده و بی حال که انگار گذشته ست چهل روز بر او مثل چهل سال و بوده ست پناه همه اطفال

پس از این همه غربت رسیده ست به گودال، همان جا که عزیزش همان جا که امیدش

همان جا که جوانان رشیدش، همان جا که شهیدش

در امواج پریشان نی و دشنه و شمشیر در آن غربت دلگیر شده مصحف پرپر

و رفته ست سرش بر سر نیزه و تن بی کفن او، سه شب در دل صحرا

رها مانده خدایا چهل روز شکستن، چهل روز بریدن، چهل روز پی ناقه دویدن

چهل روز فقط طعنه و دشنام شنیدن چه بگویم؟

چهل روز اسارت، چهل روز جسارت، چهل روز غم و غربت و غارت

چهل روز پریشانی و حسرت، چهل روز مصیبت چه بگویم؟

چهل روز نه صبری نه قراری نه یک محرم و یاری ز دیاری به دیاری

عجب ناقه سواری فقط بود سرت بر سر نی قاری زینب چه بگویم؟

چهل روز تب و شیون و ناله ز خاکستر و دشنام ز هر بام حواله و از شدت اندوه

و با خاطر مجروح جگر گوشه تو کنج خرابه، همان آینه فاطمه جا ماند سه ساله چه بگویم؟

چهل روز فقط شیون و داغ و غم و درد فراق و فراق و ... فراق و ... چه بگویم؟

بگویم، کدامین گله ها را؟ غم فاصله ها را؟ تب آبله ها را؟

و یا زخم گلوگیرترین سلسله ها را؟ و یا طعنه بی رحم ترین هلهله ها را؟

و یا مرحمت دم به دم حرمله ها را؟ چهل روز صبوری و صبوری غم و ماتم دوری و صبوری

و تا صبح سری کنج تنوری و صبوری نه سلامی نه درودی کبودی و کبودی

عجب آتش و خاکستر و دودی و کبودی به آن شهر پر از کینه و ماتم

چه ورودی و کبودی در آن بارش خون رنگ سر نیزه تو بودی و کبودی

گذر از وسط کوچه سنگی یهودی و کبودی و در تشت طلا گرم شهودی و چه ناگاه

چه دل تنگ غروبی، چه چوبی، عجب اوج و فرودی و کبودی، خدایا، چه کند زینب کبری

**سفر**

علیرضا لک

دردها می چکد از حال و هوای سفرش

گرد غم ریخته بر چادر مشکی سرش

تک وتنها و دو تا چشم کبود و چند تا ...

کودک بی پدر افتاده فقط دور و برش

ظاهراً خم شده از شدت ماتم اما.

هیچ کس باز نفهمیده چه آمد به سرش

روزها از گذر کوچه آتش رفته

اثر سوختگی مانده سر بال و پرش

همه بغض چهل روزه او خالی شد

همه کرب و بلا گریه شد از چشم ترش

## گیسوی تو

سید حمیدرضا برقعی

نسیمی آشنا از سوی گیسوی تو می آید

نفس هایم گواهی می دهد بوی تو می آید

شکوه تو زمین را با قیامت آشنا کرد

و رقص باد با گیسوی تو محشر به پا کرد

زمین را غرق در خون خدا کردی خبر داری؟

تو اسرار خدا را بر ملا کردی خبر داری؟

جهان را زیر و رو کرده است گیسوی پریشانت

از این عالم چه می خواهی همه عالم به قربانت

مرا از فیض رستاخیز چشمانت نکن محروم

جهان را جان بده پلکی بزن یا حی یا قیوم

خبر دارم که سر از دیر نصرانی در آوردی

و عیسی را به آیین مسلمانی در آوردی

خبر دارم چه راهی را بر اوج نیزه طی کردی

از آن وقتی که اسب شوق را مردانه هی کردی

تو می رفتی و می دیدم که چشمم تیره شد کم کم

به صحرایی سراسر از تو خالی خیره شد کم کم

تو را تا لحظه آخر نگاه من صدا می زد

چراغی شعله شعله زیر باران دست و پا می زد

حدود ساعت سه جان من می رفت آهسته

برای غرق در دریا شدن می رفت آهسته

بخوان آهسته از اینجا به بعد ماجرا با من

خیالت جمع ای دریای غیرت خیمه ها با من

تمام راه بر پاداشتم بزم عزا در خود

ولی از پا نیفتادم شکستم بی صدا در خود

شکستم بی صدا در خود که باید بی تو برگردم

قدم خم شد ولیکن خم به ابرویم نیاوردم...

نسیمی آشنا از سوی گیسوی تو می آید

نفس هایم گواهی می دهد بوی تو می آید



ص: ۱۱۴

## داغی چشیده ام

علیرضا قزوه

می آیم از راهی که خطرها در او گم است

از هفت منزلی که سفرها در او گم است

از لابه لای آتش و خون جمع کرده ام

اوراق مقتلی که خبرها در او گم است

دردی کشیده ام که دلم داغدار اوست

داغی چشیده ام که جگرها در او گم است

با تشنگان چشمه «أحلی من العسل»

نوشم ز شربتی که شکرها در او گم است

این سرخی غروب که هم رنگ آتش است

توفان کربلاست که سرها در او گم است

یاقوت و دُر صیرفیان را رها کنید

اشک است جوهری که گهرها در او گم است

هفتاد و دو ستاره غریبانه سوختند

این است آن شبی که سحرها در او گم است

باران نیزه بود و سر شه سوارها

جز تشنگی نکرد علاج خمارها

جوشید خونم از دل و شد دیده باز، تر

نشنید کس مصیبت از این جان گدازتر

صبحی دمید از شب عاصی سیاه تر

وز پی، شبی ز روز قیامت درازتر

بر نیزه ها تلاوت خورشید، دیدنی ست

قرآن کسی شنیده از این دل نوازتر؟

قرآن منم چه غم که شود نیزه، رحل من

امشب مرا در اوج ببین سرفرازتر

عشق توام کشاند بدین جا، نه کوفیان

من بی نیازم از همه، تو بی نیازتر!

قنداق اصغر است مرا تیر آخرین

در عاشقی نبوده ز من پاک بازتر

با کاروان نیزه شبی را سحر کنید

باران شوید و با همه تن گریه سر کنید

فرصت دهید گریه کند بی صدا، فرات

با تشنگان بگوید از آن ماجرا، فرات

گیرم فرات بگذرد از خاک کربلا

باور مکن که بگذرد از کربلا، فرات

با چشم اهل راز نگاهی اگر کنید

در بر گرفته مویه کنان مشک را فرات

چشم فرات در ره او اشک بود و اشک

زان گونه اشک ها که مرا هست با فرات

حالی به داغ تازه خود گریه می کنی

تا می رسی به مرقد عباس، یا فرات!

ازبس که تیر بود و سنان بود و نیزه بود

هفتاد حجله بسته شد از خیمه تا فرات

از طفل آب، خجلت بسیار می کشم

آن یوسفم که ناز خریدار می کشم

## گوشه ای از دل

محمدعلی مجاهدی (پروانه)

آن‌ـچ‌ـه از م‌ـن خواس‌ـت‌ـی ب‌ـا کاروان آورده ام

یک گلستان گل به رسم ارمغان آورده ام

از در و دی‌ـوار ع‌ـال‌ـم ف‌ـت‌ـــن‌ـه می ب‌ـاری‌ـد و من

ب‌ـی پ‌ـن‌ـاه‌ـان را ب‌ـدی‌ـن دارالام‌ـــان آورده ام

اندرین ره از جرس هم بانگ یاری برنخاست

ک‌ـــاروان را ت‌ـــا ب‌ـدی‌ـن ج‌ـا ب‌ـا ف‌ـغ‌ـان آورده ام

ت‌ـا نگوی‌ـی زی‌ـن سف‌ـر ب‌ـا دست خالی آمدم

یک جه‌ـان درد و غم و سوز نه‌ـان آورده ام

قصه وی‌ـرانه شام ار ن‌ـپرسی خوش تر است

چ‌ـون از آن گ‌ـل‌ـزار، پ‌ـی‌ـغ‌ـام خ‌ـزان آورده ام

دی‌ـده ب‌ـودم ت‌ـشن‌ـگی از دل ق‌ـرارت برده بود

از ب‌ـــرای‌ـــت دام‌ـــن‌ـی اش‌ـــک روان آورده ام

تـا بـه دشـت نـیـنـوا بـهـرت عزاداری کـنـم

یـک نـیـسـتـان نـالـه و آه و فـغـان آورده ام

تـا نـثـارت ســازم و گــردم بلاگردان تــو

در کـف خـود از بـرای‌ـت نـقـد جـان آورده ام

تـا دل مــهــرآفـریـنــت را نـرنــجــانــم ز درد

گـوشـه ای از درد دل را بــر زبــان آورده ام

ص: ۱۱۵

## کبود

مجید لشکری

یک اربعین، به نی‌ــــزه س‌ــــر ی‌ـار دیده ام

یک اربعین، چو شمع به پایش چکیده ام

یک اربعین، به ضربه شلّاق ساربان

بر روی خ‌ــــارهای مغ‌ــــیلان دویده ام

یک اربعین، تمام تنم درد می کند

با ض‌ــرب ت‌ــازیانه ز ج‌ــایم پریده ام

یک اربعین، رقیّه تو مُرد از غمت

اکنون بدون او به کنارت رسیده ام

یک اربعین، به شام و به کوفه حماسه ها

با خطبه های حیدری ام آفریده ام

یک اربعین، ز چوبه محمل سرم شکست

همچ‌ــون پ‌ــدر ببی‌ــن ت‌ــو جبین دریده ام

یک اربعین، کنار عدو، وای! وای! وای!

بس جورِ طعنه های فراوان کشیده ام

یک اربعین، به ضربه سیلی ببین حسین

رویم کبود گشته و قام‌ــــت خمیده ام

## داغ سحر

جواد حیدری

من که مأموریت خود را به سر آورده ام

خاطراتی تلخ از داغ سحر آورده ام

گوییا یک عمر بود این اربعینی که گذشت

از شب مرگ یتیم تو خبر آورده ام

گوشوار دخترت را پس گرفتم از عدو

ارث دختر را سر قبر پدر آورده ام

دست و پایی زخم دیده، قامتی اندر رکوع

بهترین سوغات را من از سفر آورده ام

سجده شکری نمودم بهر دیدار سرت

یادگار از سجده خود زخم سر آورده ام

از کبوتر بچه هایی که کنارم بوده اند

یا اخا بنگر فقط یک مشت پر آورده ام

اولین بار است، قبرت را زیارت می کنم

قبر زهرا مادرم را در نظر آورده ام

باور نمی کنم که رسیدم



## کنار تو

حسن لطفی

باور نمی کنم که رسیدم کنار تو

باور نمی کنم من و خاک دیار تو

یک اربعین گذشته و من پیرتر شدم

یک اربعین گذشت و شدم همجوار تو

یک اربعین اسیر بلایم، اسیر عشق

یک اربعین دچار فراقم دچار تو

یک اربعین دویده ام و زخم دیده ام

دنبال ناله های یتیمان زار تو

یک اربعین به گریه من خنده کرده اند

لب های قاتلان تو و نیزه دار تو

مثل رباب مثل همه تارتر شده

چشمان خسته من چشم انتظار تو

روز تولدم که زدم خنده بر لبت

باور نداشتم که شوم سوگوار تو

با تیغ و تیر و دشنه تو را بوریا کنند

با سنگ و تازیانه مرا داغدار تو

یادم نمی رود به لبت آب بود

یادم نمی رود بدن غرقه خار تو

مانده صدای حرمله در گوش من هنوز

پستی که نیزه زد به سر شیرخوار تو

حالا سرت کجاست که بالای سر روم

گریم برای زخم تن بی شمار تو

من نذر کرده ام که بخوانم در علقمه

صد فاتحه برای یل تک سوار تو

یک مشت خاک روی تو و من دعاکنان

شاید شوم نشان تو، سنگ مزار تو

ص: ۱۱۷

## باور نکردنی

محمد بیابانی

ای هم سفر، قرار تو باور نکردنی است!

من، اربعین، کنار تو ، باور نکردنی است!

با نیمه جان مانده خودم را رسانده ام

اینجا، سر مزار تو، باور نکردنی است!

بر روی سرخ هم سفرانت نگاه کن

این باغ لاله دار تو باور نکردنی است!

در زیر تازیانه به سر شد اسارتم

تا آمدم دیار تو باور نکردنی است!

من را ببین و مادر خود را نظاره کن

قدِّ کمان یار تو باور نکردنی است!

با آنکه دشمنت همه جا کرد غارتم

من قهرمان عرصه رزم اسارتم



ص: ١١٨

## سرشکسته نیست

مجید تال

با دست بسته هست ولی دست بسته نیست

گر چه سرش شکسته ولی سرشکسته نیست

هرچند سربه زیر... ولی سرفراز بود

زینب قیام کرده چون از پا نشسته نیست

رنج سفر، خطر، غم بازار، چشم شوم

داغ سه ساله دیده ولی باز خسته نیست

حتی اگر به صورت او سنگ می خورد

هیهات بند معجرش ازهم گسسته نیست

چشم او در اثر حادثه کم سو شده است

کمرش خم شده و دست به زانو شده است

بیت بیت دل او ازهم پاشیده شده

صورتش در اثر لطمه خراشیده شده

گفت برخیز که من زینب مجروح توام

چند روزیست که محو لب مجروح توام

این چهل روز به من مثل چهل سال گذشت

پیر شد زینب تو تا که ز گودال گذشت

این رباب است که این گونه دلش ویران است

در پی قبر علی اصغر خود حیران است

گر چه من در اثر حادثه کم می بینم

ولی انگار در این دشت علم می بینم

دارد انگار علمدار تو برمی گردد

مشک بر دوش ببین یار تو برمی گردد

خوب می شد اگر او چند قدم می آمد

خوب می شد اگر او تا به حرم می آمد

تا علی اصغر تو تشنه نمی مرد حسین

تا رقیه کمی افسوس نمی خورد حسین

راستی دختر تو...دختر تو...شرمنده

زجر...سیلی...رخ نیلی...سر تو شرمنده

وای از دختر و از یوسف بازار شدن

وای از مردم نااهل و خریدار شدن

سنگ هایی که پریده است به سوی سر تو

چه بلایی که نیاورده سر خواهر تو

سرخی چشم خبر می دهد از دل خونی

وای از آن لحظه که شد چوبه محمل خونی



ص: ١١٩




## اربعین

چواد محدثی

بسوز ای دل که امروز اربعین است

عزای پور ختم المرسلین است

قیام کربلایش تا قیامت

سراسر درس بهر مسلمین است

دلا کوی حسین عرش زمین است

مطاف و کعبه دل ها همین است

اگر خیل شهیدان حلقه باشند

ص: ۱۲۰



حسین بن علی، آن را نگین است

دل ما در پی آن کاروان است

که از کرب و بلا، با غم روان است

چه زنجیری به دست و بازوان است

که گریان دیده روح الامین است

به یاد کربلا دل ها غمین است

دلا خون گریه کن چون اربعین است

ص: ۱۲۱

| شنبه | یکشنبه | دوشنبه | سه شنبه | چهارشنبه | پنج شنبه | جمعه |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| | | 21 ۲۱ ۱ | 22 ۲۲ ۲ | 23 ۲۳ ۳ | 24 ۲۴ ۴ | 25 ۲۵ ۵ |
| | | | | | | ۱۲۷ روز بسیج مستضعفان |
| 26 ۲۶ ۶ | 27 ۲۷ ۷ | 28 ۲۸ ۸ | 29 ۲۹ ۹ | 30 ۳۰ ۱۰ | 1 ۱ ۱۱ | 2 ۲ ۱۲ |
| | ۱۲۹ روز وقف | ۱۳۵ رحلت پیامبر اکرم ﷺ شهادت امام حسن ﷺ (تعطیل) | | ۱۵۳ شهادت امام رضا ﷺ (تعطیل) | | |
| 3 ۳ ۱۳ | 4 ۴ ۱۴ | 5 ۵ ۱۵ | 6 ۶ ۱۶ | 7 ۷ ۱۷ | 8 ۸ ۱۸ | 9 ۹ ۱۹ |

| شنبه | یکشنبه | دوشنبه | سه شنبه | چهارشنبه | پنج شنبه | جمعه |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| 10 ۱۰ ۲۰ | 11 ۱۱ ۲۱ | 12 ۱۲ ۲۲ | 13 ۱۳ ۲۳ | 14 ۱۴ ۲۴ | 15 ۱۵ ۲۵ ۱۷۱ روز پژوهش | 16 ۱۶ ۲۶ |
| 17 ۱۷ ۲۷ | 18 ۱۸ ۲۸ | 19 ۱۹ ۲۹ | 20 ۲۰ ۳۰ ۱۸۰ شب یلدا | | | |

ص: ۱۲۳




## سیمای بسیج و فرهنگ بسیجی

### اشاره

بسیجی بانگ بلند بیداری است و باب رهایی، بلای جان استکبار است و برج استوار دیدبانی.

بسیجی، بلبل خوش خوان گلزار جبهه هاست و باران معنویت در کویر مادی گرایی.

بسیجی بهار آفرین چهار فصل آزادی است و برق خشم الهی بر تارک تاریک فکران مزدور و مدعی روشنفکری. بسیجی برکه غیرت دینی است و برف سپید بامدادی بر هر بام و بر زن و شهر و دیار اسلامی.

بازوانش بوسه گاه روح خداست و بلندای قامتش بازوی امن بندگان الهی.

بهارش جاودان، برق سلاحش درخشان و بانگ تکبیرش بلندتر باد.

بسیج، سرو بلند باغ پیروزی است و ستاره سهیل سحرهای ستم سوزی.

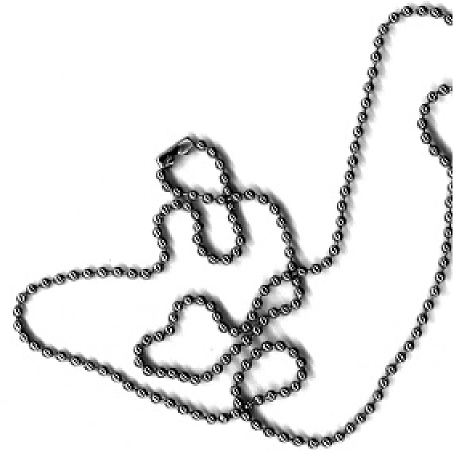
بسیج ستاره سماواتیان در زمین است. و صاعقه مرگ ستمگران زمان، سلاح رهایی محرومان است و سوهان روح مستکبران، سنگرنشین سفره هفت سین باصفای آزادی است. مرد سنگر و سجاده و سپیده و سبزه و سرخ رویی و ستم سوزی.

سلاحش با مهابت.

سرودش پرطنین و ساحل دیدار مولایش مهدی موعود نزدیک تر باد.

بسیج در نگاه امام و رهبری

بسیج شجره طیبه و درخت تناور و پرثمری است که شکوفه های آن بوی بهار وصل و طراوت یقین حدیث عشق می دهد. بسیج مدرسه عشق و مکتب شاهدان و شهیدان گمنامی است که پیروانش بر گلدسته های رفیع آن، اذان شهادت و رشادت سر داده اند. بسیج میقات پابرهنگان و معراج اندیشه پاک اسلامی است که



تربیت یافتگان آن، نام و نشان در گمنامی و بی نشانی گرفته اند. بسیج لشکر مخلص خداست که دفتر تشکل آن را همه مجاهدان از اولین تا آخرین امضا نموده اند.

من همواره به خلوص و صفای بسیجیان غبطه می خورم و از خدا می خواهم تا با بسیجیانم محشور گرداند، چراکه در این دنیا افتخارم این است که خود بسیجی ام...

کارکردهای بسیج

جوامع بزرگی همچون ایران که از تعدد و تکثر اقوام و نژادها و گستره سرزمینی وسیع با خرده فرهنگ های متعدد برخوردارند با دو ضرورت توأمان مواجهند: اول حفظ خرده فرهنگ های محلی (فولکلور) به منظور بقای میراث فرهنگ های قومی و

محلی و مصون ماندن از بحران هویت نسل های آینده و دوم ایجاد همبستگی ملی و وحدت میان فرهنگ ها، قومیت و نژادهای مختلف زیر پرچم و ملیت واحد. دامنه بسیج از ابتدای تأسیس آن تاکنون همه اقوام و نژادها و زبان های محلی مختلف در سراسر ایران اسلامی را دربر گرفته و همواره عضویت در بسیج و بخش های مختلف ساختار آن، مجرا و کانالی برای اتصال قومیت ها و اقلیت ها به بدنه حاکمیت ملی کشور بوده است. ضمن آنکه برنامه های بسیج با ویژگی های خاص آن برای هر محل و هر قومیت، فرصتی برای تجدید حیات و بقای فرهنگ های بومی و محلی بوده است.

در کنار این کارکرد مثبت، ظرفیت وحدت بخشی و ایجاد انسجام ملی و هماهنگی و همکاری میان خرده فرهنگ ها و قومیت ها در بسیج در حدی بسیار بالا موجود است و هر سال در مناسبت های مختلف و وقایع مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مهر و موم های گذشته، بارها بسیج میقات ایرانیان مسلمان از نقاط مختلف کشور و با زبان ها و فرهنگ های مختلف بوده است.

## آسیب های فرهنگ بسیجی

تعبیر حضرت امام(ره) این است که «اگر در کشوری نوای خوش تفکر بسیجی طنین انداز بشود، چنین کشوری در مقابل جهان خواران بیمه می شود». الآن ببینید ما در حوزه سیاست، توانستیم دست رد بر سینه جهان خواران بزنیم. اما در حوزه اقتصاد، فرهنگ و در بسیاری از مسائل اجتماعی، متأسفانه کمتر توفیق داشته ایم. چرا؟ چون به تعبیر حضرت امام(ره)، نوای خوش تفکر بسیجی در این عرصه ها بر کشور حاکم نشده است.

در حقیقت مطلب نبود تفکر بسیجی میان بسیاری از مسئولان فرهنگی، اقتصادی، صنعتی و حتی سیاسی ما احساس می شود. اگر «تفکر بسیجی» در میان حاکمان جامعه ما ساری و جاری بود، قطعاً مشکلات جامعه ما بسیار کمتر و قدرت نفوذ و تأثیرگذاری ما بر مناسبات جهانی، بسیار بیشتر بود.

## بسیج یعنی انقلاب

از بسیج سخن گفتن مانند از انقلاب گفتن است. چرا که بسیج فرزند انقلاب است و بنا بود و بنا است آینه تمام نمای آمال و آرمان های آن باشد. بنا بود و بنا است طرح تاریخی انقلاب اسلامی را در ساحت ها و افق های متنوع و متکثر دنبال کند و بنا بود و بنا است که زمین مطمئنی باشد زیر پای انقلاب در هر موقعیتی و با هر ضرورتی. پولادین باشد و منعطف، تیز و بُرنده باشد و نرم و رام، زاهد شب باشد و شیر روز.

بسیج مانند انقلاب است. پس در بررسی سرنوشت آن مثل انقلاب باید دوگانه

«آرمـان» و «واقعیت» یـا «بایـد» و «هست» را به میان کشـید. انقلاب اسـلامی در مقام ایـده و آرمان، با انقلاب اسـلامی در مقام تحقق که همین جمهوری اسـلامی فعلی ما باشد، صد البته متفاوت است. همچنین است بسیج، یک بسیج، همان امید دل امام و نور چشم انقلاب است که بنا بود آیینه دار خورشـید انقلاب باشد، و یک بسـیج همین بسیج محقق موجود است؛ بسیج اینجا و اکنون؛ بسـیجی که امثال نگارنده، سهمی هرچند کوچک در وجود و ماهیت آن دارند. من و مایی البته محدود و مقید و قاصر و ناقص. حال با این مبنا، می توان به نقد و جرح بسـیج دوم پرداخت. پس مبنای نقد بسیج اینجا، همان بسیج است، یعنی بسیج موجود را با بسـیج مطلوب سنجیدن و بر مبنای میزان انطباق با آن داوری کردن. چنانکه انقلاب را با خود انقلاب می سنجیم و حاصل آن به اعتبار برخی اهل نظر «نقـد درون گفتمانی» است. نتیجه هرچه باشـد به نفع انقلاب و به سود بسـیج است. پس در این نوشتار، ابتدا باید وصفی از آن تصویر آرمانی که اساس تشکیل بسیج بود گفته شود تا مبنا و روش نقد روشن گردد.

## چکیده عشق

محمد کامرانی اقدام

بسیج عطری است آسمانی که از جوانه های انقلاب تراوش می شود و پایگاهی است برای مشت های گره شده.

بسـیج حنجره ای است سوزان برای سـرودن حمـاسه هـای سترگ و خورشـیدی است تابنـاک برای شب های سـرد و تاریک و وحشت زا.

بسیج سپاهی است مسلّح به ایمان و مجهّز به عشق و ریسمانی است برای بالا رفتن از شانه های خیس آسمان.

بسیج لشکر حسین مظلوم است در روز عاشورا و رگبار اللّه اکبر و فریاد تکبیرها.

بسـیج میعادگـاهی است برای کبوتران سـرخ دلی که دل هایشـان برای پرواز در اوج می تپـد و بسـیجی همـان کبوتر سـرخ دل است.

بسیجی چکیده عشق است و نماد غیرت. سمبل تعصب است و پاسدار مکتب.

بسـیجیان، سـروقامتانی هسـتند که سـرو در توصیف عظمتشان خمید و دریادلانی که دریا برای تفهیم وسعتشان خشکید. پروانه صفتـانی که شـمع از سـوز و جمالشـان آب شـد، غیرتمنـدانی که کوه از هیبت غیرتشـان فروریخت و طلاـیه دارانی که حق در سیمایشان متجلّی است.

چه خالصانه جان در کف می نهند و چه عاشقانه زندگی را در طبق اخلاص.

ص: ۱۲۷

مگر جز این است که همه رنگ ها، در حضور سبز و عشق سرخ و روىِ سفید و نگاه آبی بسیجی خود را می بازد و همه فریادها از هیبت نام بسیج، در گلو خشک می شوند؟!

مگر جز این است که: «سر مردان حق گو پیش غیر و آشنا بالاست».

بسیج! همه مظلومان ایران با نام تو آشنایند و همه مردم این مرز و بوم، وام دار تواًند.

تو دریای خروشانی از قدرتی، بخروش که پناه مستضعفانی و امید محرومان!

تو پایه های استوار سرزمین پهناورمان هستی، برپا باش که تو تکیه گاه شانه های خسته مظلومانی. تو همان «بسیجیده رزم با ترجمانِ» فردوسی و «نبردآزمای ایران سپاهِ» نظامی هستی و ما همه تلاش هایت را در راه عمران، آبادی، امنیت و آزادی کشور اسلامی مان به قدمت هزاران بهار، ارج می نهیم، که این همه شکوه و عظمت و این همه مردانگی و غیرت را چگونه ببینیم و چگونه پاس نداریم، ای بسیجی سلحشور!

تو سینه ای وسیع تر از اقیانوس داری. شانه های سترگت تابِ تحمّل تمامِ مظلومیت های تاریخ و محرومیت های مظلومانه را دارد. در صنوبرِ قلبت هر لحظه جوانه های ایمان می شکفد و در تاریخِ طوفان خیز سرزمینمان هر لحظه شکوه شان حماسه می آفریند. تو فاتحِ دروازه های حقیقت و فاطر کاخ های خیالی هستی.

و هرگز فراموش نمی کنیم که چگونه با دست توانا و پای پویای تو به اوج رسیدیم.

و هرگز فراموش نمی کنیم ایستادن بدون سپرت را در برابر دنیای دونِ استکبار.

ما و همه مظلومانِ میهن همیشه یاور توایم ای پایمرد صحنه های سُترگ، ای بسیجی!

ص: ۱۲۸

## وقف، سرمایه گذاری برای آینده

### مفهوم وقف

وقف در لغت به معنای، «ایستادن» و «پایندگی» است و در اصطلاح فقهی، وقف، عبارت است از: «نگهداشت عین مِلک و مصرف کردن منافع آن در راه خدا» و نیز در اصطلاح قانون مدنی، وقف را «حبس عین مِلك (شی، زمین، ساختمان و...) و جاری کردن منفعت آن بر حسب نیّت واقف (وقف کننده)» تعریف کرده اند. در فرهنگ ها و اصطلاح نامه های فارسی نیز معانی ای همسان این موارد، نگاشته شده است که به طور خلاصه بیان می دارند: «وقف» نگه داشتن سرمایه، خانه، وسیله، مغازه، باغ، ساختمان یا زمین و... است برای همیشه، بدون واگذاری اختیار فروش و جابه جایی و از بین بردن آن، که حق بهره برداری یا سود و منفعت آن بر حسب نظر واقف (صاحب ملک) به همه یا عده خاصی از مردم، تعلّق خواهد گرفت».

### وقف در قرآن و سیره معصومان علیه السلام

در قرآن، به طور صریح به طور آیه ای که بر وقف و احکام آن دلالت داشته باشد، وجود ندارد. ولی دانشمندان اسلامی از کلیت برخی مفاهیم اخلاقی که در قرآن ذکر شده است، دریافته اند که قرآن کریم وقف را تأیید می کند، چراکه اعمال خیر و صالح، همواره در آیات قرآن ستوده شده اند و به طور کلّی، هر آیه ای که بر انجام دادن کارهای نیکو یا تشویق به آن ها دلالت داشته باشد، بر وقف نیز دلالت می کند که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. «کارهای شایسته ماندنی نزد پروردگارت، از نظر پاداش، بهتر و امید به آن بیشتر است.»(کهف:۴۶)

۲. «هر عمل نیک که برای آخرت خود پیش فرستید، پاداش آن را نزد خداوند می یابید و آن اجر و ثواب آخرت، بس بهتر و بزرگ تر و بیشتر است.»(مزمل:۲۰)

۳. «نیکوکاری بدان نیست که روی خود را به جانب مشرق و مغرب کنید؛ چراکه این بی اثر است ؛ لکن نیکوکار، کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران، ایمان آوَرَد و اموال خود را در راه دوستی خدا، به خویشان و یتیمان و در راه ماندگان و مستمندان بدهد»(بقره:۱۷۷)

در سخنان پیامبر و اهل بیت علیه السلام ، درباره تشویق به وقف، جملات فراوانی به چشم می خورد. این بزرگواران _ که خود بهترین معلّمان بشر بوده اند _ در موارد زیادی به این عمل نیکو دست زده اند. از آن جمله، در «قُبا» (نزدیک مدینه) نخلستانی بود به نام «بُوَیره» که از اموال شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محسوب می شد و ایشان، آن را برای

فقیران و بینوایان وقف کرده بود. همچنین نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زمینی را وقف مخارج افرادِ در راهْ مانده (ابن السبیل) نمود. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در محلّی به نام «یَنْبُع»، صد چشمه حفر کرد و آن ها را وقف حاجیان خانه خدا نمود و نیز مزرعه ای داشت که وقف نیازمندان و در راه ماندگان کرد. و نیز امام صادق علیه السلام اموالی را برای برپایی مجالس عزاداری بعد از رحلت خودشان وقف کرد و نیز ائمه دیگر، زمین یا باغ هایی را برای فقرا و نیازمندان وقف می نمودند.

## وقف در ایران

یکی از روش های پسندیده که نیاکان ما از روزگار دوردستِ (پیش از اسلام) داشته اند، وقف کردن خانه یا زمین یا نهر و قنات و... بوده است که به خواست قلبی خود یا به درخواست دیگران، آن را در راه خدا و برای مردم، از فروختن و جابه جایی برای همیشه باز می داشتند و سود و بهره آن را برای گشایش کار درماندگان و گرفتاران، اختصاص می دادند و با این کار شایسته و خداپسندانه، بسیاری از گرفتاری ها از بین می رفت، دل های زیادی شاد و خرّم می گشت، بی پناهان بسیاری سامان می یافتند و گرسنگان و تشنگان فراوانی از خطر مرگ نجات پیدا می کردند.

## وقف در ادیان مختلف

سنّت وقف، ویژه اسلام و کشورهای اسلامی و شرقی نیست. در کشورهای غربی و حتی در نقاط دورافتاده جزایر استرالیا و افریقا و در میان سرخ پوستان امریکای جنوبی و در هند و نپال و تبّت نیز این سنّت، وجود داشته و دارد. این اقوام، برای معابد، پرستشگاه ها، کلیساها، صومعه ها و دیرهایشان، موقوفه هایی را اختصاص داده اند. به ویژه در ایران، مصر باستان، یونان، چین، هند، ژاپن، روم، بابل و فلسطین، قبل از اسلام نیز موقوفاتی وجود داشت که برای استمرار فعالیت معابد و صومعه ها و پرستشگاه ها و بازسازی آن ها و گذران زندگی اسقف ها، برهمن ها، کاهن ها، لاماها و... از درآمد آن ها بهره می گرفته اند و همین طبقه (روحانیان) نیز آن ها را سرپرستی می کردند و به دانش آموزانِ مدارس وابسته به معابد، خدمات لازم را می دادند؛ گرچه معمولاً بخشی از دارایی موقوفه، برای خدمات عمومی به مردم و مستمندان، به ویژه در راهْ ماندگان و بیماران و صدمه دیدگان از حوادث غیرمترقبه و بلایا (نظیر سیل و زلزله و طاعون و...) در نظر گرفته می شد.

## جایگاه اجتماعی وقف

مهم ترین ویژگی های اجتماعی وقف را می توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. از برجسته ترین ویژگی های اجتماعی نظام وقف، طبقاتی نبودن آن است. یعنی ، همواره و همه اقشار جامعه به سنّت وقف، دسترس دارند و در انحصار طبقه ای خاص نبوده و نیست. بر این اساس، سنّت وقف، پیوسته افراد زیادی را از

طبقات مختلف جامعه جذب می کند که یا واقف اند و یا از درآمد اوقاف و خدمات آن بهره مند می شوند. لذا از طبقات فقیر اجتماع گرفته تا مردم متوسّط الحال (همچون کشاورز و پیشه ور و صنعتگر و فروشنده) تا توانگران و مسئولان بلندپایه حکومتی،(۱) همه با وقف در ارتباط بوده و هستند.

۲. نظام وقف، عبارت است از چارچوب بنیادین مسئولیت های متقابل و همبستگی اجتماعی میان ثروتمندان و نیازمندان. در این چارچوب بنیادین، برای رفع نیازهای ضروری طبقات محروم و صاحبان نیازهای خاص (همچون: یتیمان، بیوه زنان، پیران، آوارگان و قربانیان حوادث مختلف)، اقدامات و حمایت های لازم در نظر گرفته شده است.

۳. نظام وقف، یکی از سازوکارهای تحقّق عدالت اجتماعی و وسیله ای صلح آمیز برای توزیع مجدّد درآمد، بدون هرگونه اجبار و مداخله قدرت حاکمه بوده و هست. ازاین رو، می توان گفت که وقف، در حمایت از وحدت ملّی و اجتماعی و جلوگیری از بروز بی ثباتی و خشونت و تنش میان گروه های اجتماعی با وضعیت اقتصادی متفاوت، نقش دارد.

۴. وقف، نقش ملموسی در ارائه خدمات رفاهی (به ویژه در مناسبت ها و حوادث و تصمیم گیری های مهّم شخصی و خانوادگی، مانند: ازدواج، اشتغال، تحصیل، برگزاری مراسم عزا و...) دارد و از این طریق، سهم مؤثری در افزایش «امید» به زندگی و آینده ایفا می کند.

۵. وقف، در حمایت از کیان خانواده (که سنگ بنای جامعه است) و حفظ انسجام و یکپارچگی آن از طریق حمایت های مالی و تدارکاتی و نیز حمایت از حقوق افراد ضعیف و بیمار خانواده ها و کسانی که از توانمندی های جسمی و روحی کم تری برخوردارند، نقش مهمی داشته و دارد.

۶. وقف، فراهم کننده چارچوبی اساسی برای مشارکت مردم در امور اجتماعی است. بدین معنا که تصمیم یک فرد برای اختصاص داوطلبانه بخشی از دارایی خود به امر وقف، کافی است که نهادی عام المنفعه (چون مدرسه یا بیمارستان) را به وجود آوَرَد.

به طورکلی، یکی از بهترین بسترهای مشارکت اجتماعی، نظام وقف است که توجه به دیگران و نیکوکاران و نادیده گرفتن تمایلات خودخواهانه و اندیشیدن به منافع گروهی را تشویق می کند. چنانچه رهبران و نخبگان جامعه وقف را سمت حیات فرهنگی و ارتقای علمی و معنوی و نیز کارآفرینی و ریشه کنی فقر، هدایت، در ارتقای سطح امید در جامعه و کمک به پویایی و حرکت و تلاش نسل جوان، بسیار کارآمد خواهد بود.

ص: ۱۳۱

## نقش وقف در حل مشکلات اقتصادی جامعه

وقف می تواند به اهداف اقتصادی دولت ها، کمک فراوانی کند و در کم کردن کسر بودجه دولت، نقش مؤثّری داشته باشد؛ زیرا کسر بودجه یا ناشی از کم شدن درآمد است یا ناشی از افزایش مخارجی است که دولت معمولاً در انجام وظایف خود مجبور به تحمّل آن است که در این دو زمینه، وقف می تواند یاری رسان باشد؛ زیرا با افزایش تولید کالا و ارتقای سطح خدمات عمومی، دولت از هزینه کردن برای این موارد، معاف می شود. مثلاً ـ وقتی که یک ورزشگاه یا کارگاه تولیدی یا مدرسه یا بیمارستان از طریق وقف، تأسیس می شود و به جامعه خدمت می کند، در واقع، دولت را از هزینه های ایجاد و اداره یک ورزشگاه یا کارگاه یا مدرسه یا بیمارستان، معاف کرده است.(۲)

همچنین وقف با کمک در تأمین خدمات عمومی، هزینه های دولت را کم می کند و به دنبال آن، دولت را از وجوه استقراضی استفاده نمی کند و لذا تا حدودی از کمبود بودجه دولت جلوگیری می کند.

از دیگر مشکلات دولت در اقتصاد، توزیع عادلانه درآمد و ثروت است که وقف می تواند وسیله مناسبی برای توزیع مجدّد و حمایت مستقیم و غیرمستقیم از اقشار آسیب پذیر جامعه باشد، بدون آنکه هزینه ای بر بودجه دولت، تحمیل کند.

بیکاری یکی از معضلات مهمی است که خیلی از کشورها به آن دچار شده اند وقف می تواند کمک مؤثری در این زمینه به دولت ها بکند ؛ زیرا بر اساس سنّت وقف، گروه زیادی از طبقات مختلف جامعه به گونه ای با اوقاف در ارتباطند و در امور وقف به صورت مستقیم و غیرمستقیم، نظارت دارند و یا از خدمات آن بهره مند می شوند و یا... که تمام این موارد از میزان بیکاری در جامعه می کاهد و اگر فرهنگ وقف و اوقاف در جامعه ای رونق گیرد، قطعاً درصد چشمگیری از آمار بیکاری کاسته خواهد شد.

نویسنده

حدیث زندگی، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، شماره ۱۵.

ص: ۱۳۲



ص: ۱۳۳

## خورشید حجاز

### نگاهی به زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم، حضرت محمدب عبداللّه صلی الله علیه و آله، ۵۷۰ سال بعد از میلاد مسیح علیه السلام به دنیا آمد و در چهل سالگی، به مقام نبوت مبعوث گشت. آن حضرت، سیزده سال مردم مکه را به اسلام دعوت نمود و در این مدت، سختی های بسیاری در راه دین خدا به جان خود و نزدیک ترین کسانش خرید. پس از آن، به مدینه هجرت کرد و در آنجا، حکومتی اسلامی تأسیس نمود. ده سال که در شهر مدینه حضور داشت، آزادانه دین مبین اسلام را تبلیغ کرد و همواره در جنگ های مختلف با دشمنان و سرکشان عرب به مبارزه پرداخت. پس از ده سال، همه مردم جزیره العرب مسلمان شدند و به طور عجیبی شیفته قرآن و شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شدند. دیری نپایید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یازدهمین سال هجرت، درحالی که ۶۳ سال از عمر نورانی شان می گذشت، رحلت کرد و جامعه اسلامی را که سراسر نشاط و روح ایمان بود، در سوگ خود فروبرد.

### گوشه ای از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

درباره سیره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده اند که آن حضرت، همواره با اهل خانه خود در کارهای خانه شرکت می کرد، گوسفندان را می دوشید، جامه و کفش خود را می دوخت، با خادمش گندم آسیاب می کرد و خمیر می نمود، و همواره با نیازمندان هم نشینی می نمود و با آن ها غذا می خورد.

صورت ظاهری آن حضرت با دیگر مردمان تفاوتی نداشت. و ازاین رو، وقتی در جمعی می نشست، گاه کسی می آمد و می پرسید: کدام یک از شما محمد صلی الله علیه و آله هستید؟! آنگاه اصحاب، پیامبر خدا را به او نشان می دادند. آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از دیگران متمایز می کرد، روح بلند، لطیف و ملکوتی ایشان بود، نه وضعیت ظاهری شان.

### پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کنار مردم

هنگامی که مسجد قبا(نخستین مسجد در تاریخ اسلام) ساخته می شد، حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله هم دوش مسلمانان کار می کرد. آن حضرت سنگ های کوچک و بزرگ را برمی داشت و آن ها را بغل و حمل می کرد، به طوری که گرد و خاک سنگ ها بر لباس حضرت می نشست. گاهی مردی از اصحاب به نزد ایشان می آمد و التماس می کرد که: یا رسول اللّه، پدر و مادرم فدای تو باد. اجازه بده سنگ را من بردارم و به جای شما کار کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «نه، تو هم سنگ دیگری بردار» و بدین شکل، همواره در فعالیت های اجتماعی و عبادی، دوشادوش مردم تلاش می کرد و هیچ گاه از جامعه و مردم دور نبود.

## معاشرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هم نشینی با مردم، بسیار مهربان و گشاده رو بودند و در سلام کردن، بر همگان حتی کودکان و بردگان پیشی می گرفت. ایشان پای خود را در مقابل هیچ کس دراز نمی کرد و در حضور کسی، به جایی تکیه نمی زد و غالباً دو زانو می نشستند. در مجالس دایره وار می نشستند تا مجلس بالا و پایین نداشته باشد و همه جایگاه مساوی داشته باشند. از اصحاب و یارانشان دلجویی می نمودند و اگر سه روز یکی از اصحابشان را نمی دیدند، سراغش را می گرفتند، اگر مریض بود از او عیادت می کردند و اگر گرفتاری داشت، به کمکش می شتافتند. در مجالس، نگاه های خویش را در میان جمع تقسیم می کرد. از اینکه بنشیند و دیگران خدمت کنند، تنفّر داشت و از جابر می خاست و در کارها شرکت می کرد و همواره می گفت: «خداوند کراهت دارد بنده ای را ببیند که برای خود نسبت به دیگران امتیازی قائل شده است.»

## عبادت و نیایش پیامبر صلی الله علیه و آله

امام سجاد علیه السلام درباره عبادت جدّ بزرگوارش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین می فرماید: «جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنکه خداوند گذشته و آینده او را بخشوده و آمرزیده بود، کوشش و تلاش بسیاری در انجام دادن عبادات داشت، تا آنجا که ساق و قدم مبارکش ورم کرد. برخی به ایشان گفتند: یا رسول اللّه ، آیا این طور عمل می کنی، درحالی که خداوند گذشته و آینده ات را آمرزیده است؟! آن حضرت در پاسخ آن ها فرمودند: «آیا بنده شاکر و سپاس گزار خدا نباشم».

امام حسین علیه السلام نیز می فرمایند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نیایش و دعا، دست های خود را همچون مستمندی که غذا می طلبد، بالا می برد».

## پند پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری که یکی از نزدیک ترین یارانش بود، چنین فرمود: «محبت مال و جاه دنیا، بیشتر به دین انسان آسیب می رساند. دو گرگ گرسنه ای که شب هنگام در رمه ای وارد شوند و تا صبح غارت کنند. قطعاً چیزی از گوسفندان را باقی نخواهند گذاشت. محبت مال و جاه نیز دو گرگی هستند که در شب تار غفلت و جهالت، انسان را چنین غارت می کنند و هنگامی که پرده های غفلت کنار رود، آدمی از خواب غفلت بیدار خواهد شد و خواهد فهمید که این دو چه ضررهایی به دین او رسانده اند.

## سفارش درباره ثقلین

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای حیات پربرکت خود، با وجود بیماری شدید، درحالی که دستی بر شانه علی علیه السلام گذاشته بودند، به مسجد رفت و برای آخرین

بار سفارش هایی به مردم کرد. در بخشی از سخنان آن حضرت چنین آمده است: «ای مردم، من دو امانت گران بها میان شما قرار می دهم و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. این دو امانت گران بها، یکی قرآن است و دیگری اهل بیت و عترت من؛ از آن ها پیشی نگیرید که دچار پراکندگی می شوید و از آن ها کوتاهی نکنید که به هلاکت می افتید و به آن ها نیاموزید که ایشان از شما داناترند».

## پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کلام حضرت امام رحمه الله

بنیان گذار کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی رحمه الله، درباره فعالیت های اجتماعی و سیاسی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین می فرمایند: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درعین حالی که وظایف شخصی خودش را به جا می آورد و خلوت ها با خدای تبارک و تعالی داشت، تشکیل حکومت داد و به انحای عالم برای دعوت، آدم فرستاد و مردم را دعوت کرد به دیانت، و دعوت کرد به اجتماع. این طور نبود که بنای او این باشد که بنشیند توی خانه و ذکر بگوید. ذکر می گفت، لکن همان ذکر هم، خودسازی بود. دعا می کرد، ولی همان دعا، هم خودسازی و هم مردم سازی بود و مردم را تجهیز می کرد برای مقاومت. تمام ادعیه ای که در لسان او و ائمه مسلمین واقع شده است، تمام این ادعیه دعوت به معنویات است و از راه دعوت معنویات، تمام مسائل مسلمین اصلاح می شود.»

## پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کلام مقام معظم رهبری

مقام معظم رهبری، حضرت آیت اللّه خامنه ای، در سخنانی درباره شخصیت والای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین می فرماید: «نبیّ مکرّم اسلام، جدای از خصوصیات معنوی و نورانیّت و اتصال به غیب و آن مراتب و درجاتی که امثال بنده از فهمیدن آن ها هم حتی قاصر هستیم، از لحاظ شخصیت انسانی و بشری، یک انسان فوق العاده تراز اول و بی نظیر است». ایشان در جای دیگری می فرمایند: «ایشان یک شخصیت عظیم و با ظرفیت بی نهایت و با خلق و رفتار و کردار بی نظیر در صدر سلسله انبیا و اولیا قرار گرفته است ... . ما باید به پیامبر اقتدا و تأسّی کنیم. نه فقط در چند رکعت نماز خواندن، در رفتارمان، در گفتارمان، در معاشرت و معامله مان هم باید به او اقتدا کنیم. پس باید او را بشناسیم. خدای متعال شخصیت روحی و اخلاقی آن بزرگوار را در ظرفی تربیت کرد و به وجود آورد که بتواند آن بار عظیم امانت را بر دوش حمل کند.»

## در سوگ احمد

امشب، شب گریه ستاره هاست. امشب، شب سراسیمگی ابر پاره ها و شب ضجّه همه سیاره ها است. امشب، زمین نظاره گر اشک های مهتاب است. امشب، دل

آسمان گرفته و آرامش از همه جا رخت بربسته است. آری، این ها همه در سوگ احمد است؛ او که اگر نگاه سبزش نمی بود، هیچ سبزه ای در جهان نمی رست و اگر صدای گام هایش گوش تاریخ را نوازش نمی داد، جغرافیای عشق بی رنگ می شد. آفتاب گرم دست های او بود که یتیمی جهان را جبران کرد. حسن یوسف، پرتویی از تجلی آفتاب زیبایی اوست. دم عیسوی از تنفس او برکت یافته و عصای همت او، ساحران سیه پوش کفر و نفاق را از اتاق اندیشه ها اخراج کرد و باران صفا و سادگی او، بر جلگه های جوامع، همه انسان ها را به سمت حاصل خیزی هدایت نمود.

منبع

گلبرگ – فرودین ۱۳۸۴، شماره ۶۱.

## آخرین سفر...

سهیلا روحانی

کوچه های مدینه بی تابند. روزنه ای از نور در پیچ و خم آن ها پیدا نیست. بازهم ظلمت و تاریکی همه جا را احاطه کرده. گویی شاه سیارگان به افق مغربی خرامیده و جمال جهان آرای را به نقاب ظلام پوشانیده ... کسوفی بی سابقه و غیرمنتظره است! امروز برگ های خشک پاییزی، آیینه های زلال زندگی را پوشانده و بوی غم در سراسر جهان افشانده. امروز ستاره ها محزون و خاموش اند. شاید اختری تابناک از میان آنها ذره ذره کم نورتر و کم نورتر میشود. ملائک زانوی غم به آغوش کشیده اید. و سرشک غم از دیده های پرفروغ شان جاریست.

خدای من ...! چه خبر است امروز؟!

طنین گریه ای از دوردست ها به گوش می رسد و موی را بر اندام جهان به پای می خیزاند. آه... بوی هجران و وداع، مشام جان را پرکرده... چه اندوه عظیمی!

شاید امروز کسی به مهمانی خدا می رود ... .

## سرمشق خوبی ها

سهیلا روحانی

نمی توان از او گفت؛ چرا که این زبان الکن در وصف عظمتش و بیان کنه عزتش قاصر است.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم مونس و یاور همه مخلوقات است. لا ـ حبیب الا ـ هو و اهله... و هموست نبی خاتم و رحمه للعالمین.

سخن از بهانه خلقت است که درود خدا و ملائکه اش بر او باد.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسوه حسنه است و وجود مبارکش رحمتی است برای جهانیان.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجسم است و قرآن نسخه ای است جامع از وجود مبارک حضرتش. چرا که ریشه همه خوبی ها و نیکویی ها و همه خیرات و برکات و منبع همه فضیلت هاست.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم در نظام عالم، به عنوان خلیفه الهی و مظهر اسم اعظم و مشیت مطلقه و هدف خلقت مطرح است. در نظام آفرینش، تنها اوست که عالم و آدم و تمام هستی را رو به کمال می برد.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم کمال خلقت است.

رسالتش، بیرون آوردن بشر از ظلمات جهل و شرک و نفاق به سوی نور ایمان، اقامه عدل و عدالت، امربه معروف و نهی ازمنکر است. هدف والایش، رشد و کمال فرزندان آدم علیه السلام در پرتو کمال اوست. این، گوشه ای است از جایگاه منیع آن حضرت. بااین حال، مسلم و مقرر است که وجود نامتناهی پیامبر بزرگوار اسلام، فراتر از کلام ماست.

## پرواز باشکوه

سهیلا روحانی

... و به راستی تو از کدامین دودمانی؟

ای کسی که کلام تو رهاننده انسان از هر جهالتی است

و ای کسی که نام زیبایت زداینده هر گونه کسالتی است

تو مُنتهای خوبی های روی زمینی

تو رحمه للعالمینی ...

ای که نگفته های حق را می دانی

و هر آنچه مصور شود در ذهن حقیرم به اذن خدایت می خوانی

به حق، تو والاترین انسانی

تو سرانجامِ وحیی

تو حاصل آیه های قرآنی ...

یا ایهاالمزمل!

دریای ذهن تو امواج پر از مروارید را به ساحل دل ها می آورد

تو حامل آیه های صلحی

مگر نه هرصبح و شام کبوتران دور سرت طواف می کنند؟

و ترانه های مهربانی را زمزمه می کنند ...

تو با فریاد های بی باکانه ات

بغض های کهنه تاریخ را گسستی

و با قلب شجاعت

بت های زمانه را شکستی ...

یا ایهاالمدثر!

ای که ندیده و نخوانده قرآن را از بری

و ای افضل خلایق که از همه عالم سری

تو خورشید انوری

تو چشمه کوثری

تو دلیل ایمان هر کافری

تو بر سفیران حق آخری

تو مایه فخر خدای داوری

تو از همه عالمیان برتری

تو بر همه امیران سروری

تو ... گشاینده هر دری ...

چگونه زبان به ثنایت گشایم؟

که خود قطره ای از دریای فقر و فنایم

و کم ترین بنده خدایم

پس شفاعت کن نزد خدایت برایم

که کسی جز تو ندارد هوایم

هرچند که این بسیار نیست سزایم!

کلام تو درمان است

موجب آرامش جان است

محل تلاقی عشق و ایمان است

شراب روح بخش می گساران است ...

امروز، روز هجرت توست

و چه باشکوه بال ها را باز می کنی

بی ترس از مرگ

و با اراده مستحکم پر می گشایی

و می روی برای رسیدن به ابدیت

آنجا که منتهای خوبی هاست

و تنها با تو کامل می شود...

و این ماییم که بی تو سرگردان و پریشانیم

ما عزادار خویشتنیم

ما ...

در سوگ خود به عزا نشسته ایم .

ص: ۱۳۹



## نم نم باران

مسعود اصلانی

داغی اگر نبود که گریان نمی شدیم

لطفی اگر نبود مسلمان نمی شدیم

یا ایّها الرّسول بدون دعای تو

از پیروان عترت و قرآن نمی شدیم

یا اینکه گوشه چشم اباالفضل تو نبود

ما از تبار حضرت سلمان نمی شدیم

بی حب خاندان تو در خانه کرم

جایی نداشتیم و مهمان نمی شدیم

ما امت توأیم و علی هم کنار توست

آیینه ات نبود نمایان نمی شدیم

ما پای غربت نوه هایت نشسته ایم

ور نه شبیه نم نم باران نمی شدیم

ص: ۱۴۰

## فراق پدر

وحید قاسمی

در ماتم فراق پدر گریه می کنم

همراه شمس و نجم و قمر گریه می کنم

شب ها و روزها ز غمش مویه می کنم

تا آخرین توان بصر گریه می کنم

خواب شبانه از سر زهرا پریده است

مانند شمع تا به سحر گریه می کنم

داغی عظیم دیده ام ای مردمان شهر

با لحن جانگدازی اگر گریه می کنم

پیغمبر طوایف اهل بکاء شدم

قدر تمام اشک بشر گریه می کنم

خشکد اگر که چشمهٔ اشکم دوباره من

با دیده های سرخ جگر گریه می کنم

## بهترین رسول

محسن عرب خالقی

ای محمد ای رسول بهترین کردارها

حسن خلقت شهره در اخلاق ها، رفتارها

در بیانت بند می آید زبان ناطقان

قامت مدحت کجا و خلعت گفتارها

بال رفتن تا حریمت را ندارد این قلم

قاب قوسینت کجا و مرغک پندارها

طفل ابجد خوان تو سلمان سیصد ساله است

استوار مکتب ایثار تو عمارها

تا نفس داریم و تا خورشید می تابد به خاک

دل به عشق بی زوالت می کند اقرارها

پای بوسی تو عزت داده ما را اینچنین

گل نباشد، کس نمی آید سراغ خارها

کی رود از خاطرتم یادت که در روز ازل

کنده اند اسم تو را بر سنگ دل حجارها

داغ تو در سینه ما هست چون خاک تواییم

لاله کی روییده در آغوش شوره زارها

گل که منسوب تو گردد رنگ و بویش می دهند

شاهد حرفم گلاب و شیشه عطارها

وقت رزمت آنچنانی که میان کارزار

رو به تو آرند وقت خستگی کرارها

ای که با خون دلت پرورده ای اسلام را

چشم واکن که نهالت داده اکنون بارها

سنگ می خوردی و می گفتی که ایمان آورید

کس ندیده از رسولی اینچنین ایثارها

با عیادت از کسی که بارها آزرده ات

روح ایمان را دمیدی بر دل بیمارها

خم به ابرویت نیاوردی در این بیست و سه سال

بر سرت گرچه بلا بارید چون رگبارها

رفتی و داغ تو، پشت دین رحمت را شکست

جان به لب شد از غمت، شهرت مدینه، بارها

تا که چشمت بسته شد، ای قافله سالار عشق

رم نمودند عده ای و پاره شد افسارها

آنقدر گویم پس از تو، میخِ در هم خون گریست

ناله ها برخاست بعدت از در و دیوارها

ص: ۱۴۲

## تجلی توحید

یوسف رحیمی

آمدی با تجلّی توحید

به زمین آوری شرافت را

ببری از میان این مردم

غفلت و کفر و جاهلیت را

**

ولی افسوس عدّه ای بودند

غرق در ظلمت و تباهی ها

در حضور زلال تو حتّی

پی مال و مقام خواهی ها

**

سال ها در کنار تو امّا

دلشان از تب تو عاری بود

چیزی از نور تو نفهمیدند

کار آن ها سیاهکاری بود

**

در دل این اهالی ظلمت

کاش یک جلوه نور ایمان بود

بین دل های سخت و سنگیِ شان

اثری از رسوخ قرآن بود

**

چه به روز دل تو آورده

غفلت ناتمام این مردم

در دل تو قرار ماندن نیست

خسته ای از مرام این مردم

**

آخرین روزها خودت دیدی

فتنه ای سهمگین رقم می خورد

و شکوه سپاه پر شورت

باز با خدعه ها به هم می خورد

**

پیش چشمان گریه پوشت باز

بیرق ظلم را علم کردند

ساحتت را به تهمت هذیان

چه وقیحانه متهم کردند

**

لحظه های وداع تو افسوس

دل نداده کسی به زمزمه ات

یک جهان راز و یک جهان غم داشت

خنده گریه پوش فاطمه ات

**

بعد تو در میان اصحابت

چه می آید به روز سیره تو

می روی و غریب تر از پیش

بین نامردمان عشیره تو

**

خوش به حال ستارگانی که

با طلوع تو رو سپید شدند

از تب فتنه در امان ماندند

در رکاب شما شهید شدند

**

می روی و در این غریبستان

بی تو دق می کنند سلمان ها

دست های علی و زخم طناب

وای از این ظاهراً مسلمان ها

ص: ۱۴۳

**

راه توحیدی ولایت را

همگی سد شدند بعد از تو

جز علی و فداییان علی

همه مرتد شدند بعد از تو

**

حیف خورشید من! به این زودی

حرف هایت ز یاد می رفت و ...

در کنار سقیفه ظلمت

هستی تو به باد می رفت و ...

**

شاهدی این همه مصیبت را

این غم و درد بی نهایت را

آه اما کسی نمی شنود

غربت سرخ ناله هایت را

**

چه شده از بهشت روشن من

این چنین بوی دود می آید

از افق های چشم مهتابم

ناله هایی کبود می آید

**

این همان کوثر است ای مردم

پس چه شد حرمت ذوی القربی

آه آیا درست می بینم

آتش و بال چادر زهرا

**

آه تنها سه روز بعد از من

اجر من را چه خوب ادا کردید

بر سر یاس دامن یاسین

بین دیوار و در چه آوردید

**

غربت تو هنوز هم جاری ست

قصّه تلخ خواب این مردم

منتظر در غروب بی یاری ست

سال ها آفتاب این مردم

## از امام مجتبی علیه السلام بیاموزیم

### اشاره

محمود مهدی پور

آن سبط اکبر نبوی، آن ارشد اولاد مرتضوی، آن زاده زهرای اطهر، آن بالیده در ساحل کوثر، آن سید جوانان جنّت، آن امام ثانی امّت، آن خلیفه برحق رسول، آن پور پارسای بتول، آن آیت ایمان و جهاد، آن رایت سلم و سداد، آن آفتاب هیبت و سیادت، آن دریای بیکران جود و سخاوت، آن نور ابهر، آن سراج انور، آن قره العین نبی، آن میوه دل وصّیِ، آن پیشوای معصوم، آن شهید مسموم، آن صابر ممتحن حضرت ابومحمد حسن، یگانه اعصار بود و اسوه ابرار و محبوب کردگار زندگی اش موضوع این نوشتار است.

### یکم: امام و خداباوری

شیخ صدوق در کتاب شریف «امالی» از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند:

حضرت مجتبی علیه السلام عابدترین مردم روزگار خویش بود و زاهدترین و برترین. وقتی وضو می گرفت، بند، بدنش می لرزید و رنگ چهره آسمانی اش به زردی می گرایید. وقتی از راز این حالت می پرسیدند، می فرمود: «کسی که در برابر پروردگار عرش می ایستد، شایسته است که از دلهره رنگش زرد شود و اندامش بلرزد».

وقتی به آستان مسجد می رسید، سر را به سوی آسمان بلند می کرد و چنین می گفت:

«الهی ضیفک ببابک، یا محسن قد اتاک المسی، فتجاوز عن قبیح ما تعلم منّی بجمیل ماعندک یاکریم؛ خدایا! مهمانت بر در خانه است، ای نیکوکار! بدرفتار، به سویت آمده است، ای خدای کریم به زیبایی هایی که داری از زشتی های که از من می دانی درگذر».

### دوم: امام و عزّت طلبی

زندگی پیشوایان اهل بیت: اسوه حیات طیبه و برتر است و هرکدام به تنهایی در اسوه بودن، کامل اند. گرچه آگاهی ما از اهداف و ابعاد وجودی و اقدامات آنان محدود و ناقص است و هرکس به یک زاویه یا چند بعد، از سیمای آنان نظاره می کند و بر اساس نیازهای جامعه در هر عصر، یکی از ویژگی های آنان بیشتر می درخشد.

این فکر که مجموعه معصومان: مقتدای کامل بشر هستند، ولی هرکدام فقط در میدانی مشخص، اسوه ای شایسته و نیکویند؛ نه اسوه ای جامع و تمام عیار، اندیشه ای ناتمام است. این فرضیه می گوید امام حسین علیه السلام فقط اسوه جهاد و مبارزه است و امام مجتبی علیه السلام اسوه حلم، نرمش و بردباری. امام صادق علیه السلام اسوه

دانشوری و امام هشتم الگوی رضا به رضای الهی و...

ما این تحلیل و تفکر را نادرست می دانیم. همه ائمه در تمام ابعاد زندگی، برترین انسان روزگار خویش بوده اند. برای نمونه تنها امام حسین علیه السلام سمبل عزّت مندی و عزّت گرایی و عزّت گستری نبوده و نیست. سبط اکبر پیامبر امام عزّت و سرافرازی برای همه عصرها و نسل هاست. او انگشتری عقیق سرخ داشت که نقش نگین آن عبارت «العزّه للّه» بود. و امام باقر علیه السلام نیز همین انگشتری را در دست می کرد.

تنها سیدالشهدا پیشوای آزاده و آزادی خواه نیست، بلکه همان آزادگی و آزادی خواهی در روح بلند امام حسن مجتبی علیه السلام هم موج می زند. امامان معصوم :، رهبران منطقه و زمان خاص و دارای صلاحیت های محدود نیستند که در یک یا چند جهت، حجّت و مرجع امّت شناخته شوند. علم و عصمت آنان، ضامن نقش هدایت گری در کل آفاق گیتی، در تمام اعصار و در جمیع ابعاد زندگی است. اینکه برخی خیال می کنند. هر کدام از پیشوایان بزرگ اسلام در یک رشته تخصص داشته و همچون استادان مراکز علمی، همان ماده آموزشی را به بشر آموخته اند، برداشتی نادرست و ناقص است. دانش و عصمت آنان، تمام نیاز بشر را در بر می گیرد.

امام در تفکر شیعی، امام زمانِ خاص، مکان ویژه و موضوع خاص نیست. هرکدام از چهارده معصوم : پیشوای زمان خویش و مقتدای تمام اعصارند؛ امام جنّ و انس اند و گفتار و رفتار و اندیشه های آنان از خطا و لغزش مصون است.

### سوم: امام و قیامت باوری

او پای پیاده به سوی خانه خدا می رفت و گاهی پای برهنه، چون به یاد مرگ می افتاد، می گریست و چون قبر را یاد می کرد، اشک هایش جاری می شد؛ وقتی روز قیامت و محشر را به یاد می آورد، گریه می کرد. وقتی عبور از صراط را به خاطر می آورد اشک می ریخت. وقتی به حضور انسان در محضر ربوبی می اندیشید، آنچنان صیحه می زد که مدهوش می شد، و چون به نماز برمی خاست در برابر خدای عزّوجل اندامش می لرزید. وقتی بهشت و جهنّم را یاد می کرد، چون مارگزیده پریشان می شد و از خداوند، تمنّای بهشت می کرد و از جهنّم به او پناه می برد.

### چهارم: امام و عدالت اجتماعی

او بیست و پنج بار پیاده به حجّ مشرّف شد و سه یا دو بار کلّ ثروت خویش را با نیازمندان تقسیم کرد. البته مورّخان اهل سنّت گفته اند، آن پیشوای بزرگ دوبار کل دارایی خویش را در راه خدا بخشید و سه بار تمام آنچه را داشت حتی کفش و لباس خویش را با فقیران عادلانه تقسیم کرد.

### پنجم: امام و دفاع از مظلوم

آن روزهای دشوار که معاویه علیه امیرمؤمنان علیه السلام تبلیغ می کرد، امام حسن علیه السلام

روزی پیرامون خانه خدا در حال طواف بود، شنید که مردی می گوید: این شخص، فرزند فاطمه زهرا علیه سلام الله است. امام رو به وی کرد و فرمود: بگو او فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است. به راستی که پدرم از مادرم بهتر است. و این اقدام امام، سندی برای دفاع از مظلوم در حال طواف است.

### ششم: اعتکاف و خدمت رسانی

ابن عباس می گوید: همراه با امام حسن علیه السلام در مسجدالحرام بودم، آن بزرگوار معتکف بود و در همان حال دورخانه خدا طواف می کرد، یکی از شیعیانش نزد وی آمد و گفت: فلانی از من طلبکار است، اگر ممکن است شما آن را بپردازید. حضرت فرمود: سوگند به خدای این خانه، امروز چیزی نزدم نیست، وی گفت: اگر مقدور است از او مهلت بخواهید، زیرا مرا به زندان تهدید می کند. ابن عباس می گوید: امام طواف را قطع کرد و همراه وی حرکت کرد. گفتم: فرزند پیامبر! آیا فراموش کرده ای که در حال اعتکاف هستی؟ فرمود: آری می دانم ولی من از پدرم شنیدم که می فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که: «هرکس حاجت برادر مؤمنش را برآورد، بسان کسی است که نه هزار سال خدا را عبادت کرده است؛ عبادتی که روزها در حال روزه باشد و شب ها در حال نماز».

### هفتم: امام و تلاوت قرآن

قطب الدین راوندی نقل کرده است که امام مجتبی علیه السلام فرمود:

«من قرأ القرآن کان له دعوه مستجابه ایا معجّله و امّا مؤجّله؛ هرکس قرآن تلاوت کند، یک دعای مستجاب نزد خدا دارد، حال یا زود و سریع یا پس از فرا رسیدن وقت مناسب آن». آن بزرگوار با قرآن انس فراوان داشت همیشه هنگام، تلاوت «یا ایهاالّذین آمنوا»می گفت: «لبّیک اللّهمّ لبّیک»، او همیشه و در همه احوال، به یاد خدا بود؛ راستگوترین و سخنورترین مردم بود.

### وصایای امام مجتبی علیه السلام

شیخ طوسی(ره) از ابن عباس نقل می کند: در واپسین ساعت های عمر امام مجتبی علیه السلام ، برادرش امام حسین علیه السلام وارد خانه آن حضرت شد، درحالی که افراد دیگری از یاران امام مجتبی علیه السلام در کنار بسترش بودند. امام حسین پرسید: برادر! حالت چگونه است؟ حضرت جواب داد: «در آخرین روز از عمر دنیایی ام و اولین روز از جهان آخرت به سر می برم و از جهت اینکه بین من و شما و دیگر برادرانم جدایی می افتد، ناراحتم». سپس فرمود: «از خدا طلب مغفرت و رحمت می کنم، چون امری دوست داشتنی، همچون ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان و فاطمه و جعفر و حمزه: را در پیش دارم. آنگاه اسم اعظم و آنچه از انبیای گذشته و پدرش امیرمؤمنان علیه السلام به ارث داشت، به امام حسین علیه السلام سپرد. در آن لحظه فرمود

بنویس:

هذا ما اوصـی به الحسن بن علی الی اخیه الحسـین اوصـی انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انه یعبده حق عبادته لا شریـک له فی الملـک و لاـ ولی له من الـذل و انه خلق کل شـئ فقـدره تقـدیرا و انه اولی من عبـد و احق من حمـد، من اطاعه رشدو من عصاه غوی و من تاب الیه اهتدی، فانی اوصـیک یا حسـین بمن خلفت من اهلی و ولدی و اهل بیتک ان تصـفح عن مسیئهم و تقبل من محسنهم و تکون لهم خلفا و والدا، و ان تدفننی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانی احق به و ببیته فان ابو اعلیک فانشدک الله بالقرابه التی قرب الله – عزوجل – منک و الرحم الماسه من رسول الله صـلی الله علیه و آله و سلم ان لا تهریق فی امری محجمه من دم حتی نلقی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فنختصم الیه و نخبره بما کان من الناس الینا

این وصیتی است که حسن بن علی به برادرش حسین نموده است. وصیت او این است: به یگانگی خدای یکتا شهادت می دهد و همان طوری که او سـزاوار بنـدگی است عبادتش می کند، در فرمانروایی اش شـریک و همتایی وجود ندارد و هرگز ولایتی که نشانگر ذلت او باشـد بر او نیست. او آفریـدگار همه موجودات است و هر چیزی را به اندازه و حساب شده آفریده است. او برای بنـدگی و سـتایش، سـزاوارترین معبـود اسـت. هر کس فرمـانبرداری او کنـد، راه رشـد و ترقی را پیش گرفتـه و هر کس معصیت و نافرمانی او کند گمراه شده است و هر کس به سوی او بازگردد ــ توبه کند ــ از گمراهی رسته است.

ای حسین، تو را سفارش می کنم که در میان بازماندگان و فرزندان و اهل بیتم، خطاکاران آنان را با بزرگواری خود ببخشی و نیکوکاران آن ها را بپذیری و بعد از من، جانشین و پدر مهربانی برای آنان باشی.

مرا در کنـار قبر جـدم رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم دفن نما، زیرا من سـزاوارترین فرد برای دفن در کنار پیامبر خـدا صلی الله علیه و آله و سـلم و خانه او هسـتم، چنانچه از این کار، تو را مانع شدنـد سوگند می دهم تو را به خدا و مقامی که در نزد او داری و به پیونـد و خویشاونـدی نزدیکت با رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم که مبادا به خاطر من حتی به انـدازه خون حجامتی، خون ریخته شود تا آن که پیغمبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را ملاقات کنم و در نزد او نسبت به رفتاری که با ما کردند شکایت نمایم.

**قسم به سوره یوسف**

رضا جعفری

خدا کند که دروغی بزرگ باشد این

من اعتماد ندارم به حرف طالع بین

نشسته اند کمان های بیوه آماده

گرفته اند کمین تیرهای چله نشین

دوباره کوچه دوباره کسی ز اهل کساء

دوباره فتنه شیطان دوباره غصب زمین

و باز شد دهن یاوه ای و حرفی زد

و پخش شد همه جا بوی غُدّه ای چرکین

و این هم از برکات حضور یک زن بود

زنی که شوهر خود را نمی کند تمکین

جنازه نیست، نمرده است، زنده است، چرا؟

برای اینکه امام است و بس، برای همین

برای اینکه نفس می کشد بدون هوا

برای اینکه قدم می زند بدون زمین

چقدر جای رطب ها و جای او خالی ست؟

کنار دست پر از هیچ سفره مسکین

به عزت و شرف لا اله الا الله

به خیر ختم نشد این مراسم تدفین

عزیز کرده یعقوب، غارت گرگ است

قسم به سوره یوسف قسم به بنیامین

## سوختنت

وحید قاسمی

گل ها به عطر عود تنت گیر می دهند

پروانه ها به سوختنت گیر می دهند

منبر ندیده های نماز خلیفه ها

حتی به شیوه سخنت گیر می دهند

دیروز اگر به صلح شما گیر داده اند

امروز هم به سینه زنت گیر می دهند

زهرا! چرا همیشه در این کوچه های تنگ

غم ها به خنده حسنت گیر می دهند؟

اصلاً فدک بهانه شان بود ای غریب

بی برگه هم به رد شدنت گیر می دهند

ای یوسف مدینه چرا جای پیرهن

با تیروتیغ بر کفنت گیر می دهند؟

این چند تیر مانده دگر قسمت تو نیست

وقتش به پاره های تنت گیر می دهند

## بال و پرت

یاسر حوتی

آیا شده بال و پرت آتش بگیرد

هر چیز در دور و برت آتش بگیرد

آیا شده بیمار باشی و نگاهت

از نیش خند همسرت آتش بگیرد

آیا شده یک روز گرم و وقت افطار

آبی بنوشی ... جگرت آتش بگیرد

آیا شده تصویری از مادر ببینی

تا عمر داری پیکرت آتش بگیرد

می گریم از روزی که می بینم برادر

در کوفه موی دخترت آتش بگیرد

می گریم از روزی که می بینم برادر

از هرم خاکستر سرت آتش بگیرد

آه ... از خنک های گلویت بوسه ای ده

تا قبل از اینکه حنجرت آتش بگیرد

آقا بس است دیگر مگو از شعله هایت

ترسم که جان خواهرت آتش بگیرد

## سلمان شدن

مسعود اصلانی

ابری شدم به نیت باران شدن فقط

مور آمدم برای سلیمان شدن فقط

باید ز گوشه چشم تو کاری بزرگ خواست

چیزی شبیه حضرت سلمان شدن فقط

باید به شیعه بودن خود افتخار کرد

راضی نمی شوم به مسلمان شدن فقط

دنیای دیگریست اسیری و بردگی

آن هم به دام زلف کریمان شدن فقط

لایمکن الفرار ز تیر نگاه تو

چاره رسیدن است و قربان شدن فقط

در خانه کریم کفایت نمی کند

یک لقمه نان گرفتن و مهمان شدن فقط

این لطف فاطمه است و عشق است تا ابد

سرمست از نوای حسن جان شدن فقط.

## حرم

مهدی رحیمی

باید اینجا حرم درست کنند

چار تا مثل هم درست کنند

با امام حسن سزاوار است

چند باب الکرم درست کنند

با طلا دور مرقد سجاد

بیتی از محتشم درست کنند

به تولای باقر و صادق

صحن دارالقلم درست کنند

نزد ام البنین نمادی از

مشک و دست و علم درست کنند

«دودمه» نه در این مکان باید

شاعران «چاردم» درست کنند

با کریمان «کریم خانی»ها

قطعه «آمدم» درست کنند

دور گنبد چهار گلدسته

ولی از داغ خم درست کنند

کاش هر چیز را نمی سازند

کوچه را دست کم درست کنند

کوچه را در ادامه طرحِ

از حرم تا حرم درست کنند...

## برای تو

محمد سهرابی

سنگ نگین اگر بتراشم برای تو

باید که از جگر بتراشم برای تو

طوف سرت به شیوه حجاج جایز است

پس واجب است سر بتراشم برای تو

اکنون که در ملائکه کس فُطرُست نشد

من حاضرم که پر بتراشم برای تو

باشد که من به سوی تو آزاد رو کنم

از چوب سرو در بتراشم برای تو

از اصفهان ضریح برایت بیاورم

یک گنبد از هنر بتراشم برای تو

صد فرش دستباف برایت بگسترم

گل های سرخ و تر بتراشم برای تو

بر مرقد تو لاله عباسی آورم

فانوسی از قمر بتراشم برای تو

از والدین، خادم درگه بسازمت

قربانی از پسر بتراشم برای تو

چون محتشم که شعر برای حسین گفت

من شعر بر حجر بتراشم برای تو

ص: ۱۵۱

## برگ هایی از زندگانی امام رضا علیه السلام

### اشاره

ولادت امام علیه السلام

تاریخ نگاران و محققان مسلمان، درباره زمان ولادت آن امام بزرگوار علیه السلام دیدگاه های گوناگونی داشته اند. مورخان و محدثان مشهور، تولد آن حضرت را روز پنج شنبه یا جمعه ذی قعده سال ۱۴۸ ه‍ـ.ق نگاشته اند. (اعلام الوری؛ ۳.۲ – روضه الواعظین ۳۸۶) بر این اساس، سال ولادت آن گرامی، هم زمان با سال شهادت جد بزرگوارش امام صادق علیه السلام بوده است.

لکن شیخ صدوق دراین باره نوشته است: «گروهی بر این عقیده اند که امام رضا علیه السلام پس از گذشت پنج سال از وفات امام جعفرصادق علیه السلام ، روز پنج شنبه یازدهم ربیع الاول سال ۱۵۳ ه‍ـ.ق در مدینه زاده شد.

### نام، لقب و کنیه

نام شریفش، علی، لقب مشهورش رضا و کنیه معروفش ابوالحسن است.

حضرت را گاهی ابوالحسن ثالث نیز گفته اند، زیرا قبل از حضرت رضا علیه السلام کنیه بعضی از امامان نیز، ابوالحسن بوده است.

از احادیث چنین استفاده می شود که این کنیه را حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای فرزندش انتخاب نمود. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در حدیثی با اشاره به حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «این فقیه ترین فرزند من است» و سپس بر آن جمله افزود: «و کنیه ام ابوالحسن را به او بخشیدم». (اثبات الهداه–۶/۱۴)

### لقب «رضا»

هر یک از نام ها و القاب و کنیه های امامان گویای پیامی خاص است. بعضی از مورخان لقب رضا را انتخاب مأمون می دانند و معتقدند پس از آنکه امام رضا علیه السلام ولایت عهدی را پذیرفت، مأمون این لقب را به امام داد. جریر طبری ضمن نقل حوادث سال ۲.۱ ه‍ـ.ق می نویسد: «در این سال مأمون، علی بن موسی بن جعفر را ولیعهد و خلیفه بعد از خود قرار داد و او را، الرّضی مِن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نامید». (تاریخ طربی، ۱۰/۱۳۹)

### تبار

پدر بزرگوار حضرت رضا علیه السلام ، امام موسی بن جعفر علیه السلام ، هفتمین امام شیعه است و مادر بزرگوارش، بانوی مکرمه ای است که با نام هایی چون: تُکتَم، نجمه، سمّان، خَیزَران، سَکَن و ... از وی یاد شده است، ولی مشهورترین آن ها، تُکتَم است. او زنی عفیف و خردمند بوده و از شرافتمندان عجم به شمار می رفته است. (عیون اخبار الرضا، ج ۱؛ کشف الغمه،

(۳/۱۴۹

ص: ۱۵۲

## اقامه نماز

پیشوایان ما در طول حیات معنوی خود، به سبب اهمیت نماز، به آن توجهی خاص داشته اند. تا جایی که امام رضا علیه السلام نماز را هدیه خداوند برای بندگانش دانسته و آن را بعد از شناخت خدا، باارزش ترین عمل در زندگی معنوی انسان بر شمرده است. (مستدرک الوسائل، ۱/۱۷۵)

سجده های امام رضا علیه السلام ، بسیار طولانی بود، به طوری که پس از نماز صبح، به سجده می افتاد و تا دمیدن آفتاب در سجده می ماند. (بحار الانوار-۴۹/۹۰)

امام رضا علیه السلام نماز اول وقت را مهم می شمرد و دراین باره می فرمود: «شیطان همواره از مؤمن، در حال ترس و وحشت است تا آنگاه که نمازهای پنج گانه خویش را در اول وقت به جای آورد، و اگر نماز را ضایع ساخته، آن را در اول وقت نخواند، شیطان جرئت می یابد و او را به گناهانی بزرگ وا می دارد. (عیون اخبارالرضا ۲/۲۸ –حدیث ۲۱)

## اهتمام به روزه

امام رضا علیه السلام افزون بر روزه واجب، به روزه مستحبی نیز اهمیت می داد. ازاین رو، هرگز روزه اول، وسط و آخر هر ماه از او فوت نشد. ایشان درباره اهمیت این سه روز فرمود: «روزه داشتن این سه روز، معادل روزه داشتن همه سال است». ( بحارالانوار، ۴۹/۹۱)

## انس با قرآن

امام رضا علیه السلام مانند دیگر امامان، با گفتار و روش عملی خود، عظمت قرآن را به پیروان قرآن گوشزد کرده است. در آداب قرائت قرآن آن حضرت آمده است: «هرگاه به آیه ای می رسید که درباره جهنم و بهشت بود، گریه می کرد و بهشت را از خدا می خواست و از دوزخ به خدا پناه می برد. (بحارالانوار-۹۲/۲۴)

## اخلاق و رفتار حضرت

۱. زهد و پارسایی: زهد برای مردان الهی، اصل است که هرگز در حال تنگدستی و رفاه از این اصل غفلت نمی کنند. حضرت رضا علیه السلام همواره اصل زهد را در زندگی خود به کار می گرفتند. زهد حضرت، ایشان را بر آن می داشت تا در فصل تابستان بر حصیر بنشیند و در زمستان بر فرش مویین بخوابد. (عیون اخبارالرضا، ۲/۱۷۸)

ایشان با وجود مرکب های فاخر، بر ساده ترین و عمومی ترین مرکب سوار می شد و هیچ تمایلی به زندگی اشرافی، چه پش از ولایتعهدی و چه بعدازآن نداشت.

۲. سخاوت و کرامت: در کتاب مناقب آمده است که مردی خدمت آن حضرت آمد و تقاضای کمک کرد و به آن حضرت گفت: به مقدار مروت خود به من کمک کن. آن حضرت فرمود: «این شدنی نیست». آن مرد گفت: به مقدار مروت من

کمک

ص: ۱۵۳

کن. آن حضرت فرمود: «این شدنی است و سپس مبلغ دویست دینار به او بخشد». (مناقب ۱/۱۳۶۰)

آداب غذا خوردن

۱. غذا را با نمک آغاز می کرد. ( بحارالانوار-۶۶/۳۹۴ – ۴۰۰)

۲. پیش از صرف غذا، دست خود را می شست و خشک نمی کرد و پس از اطعام دست خود را می شست و خشک می کرد. (وسائل الشیعه، ۱۶/۴۷۶)

۳. از خوردن غذای داغ پرهیز داشت. (بحارالانوار ۶۶ – ۴۰۰ – ۴۰۳)

۴. پس از صرف غذا، اندکی به پشت می خوابید و پای راست را بر پای چپ می گذاشت. ( وسائل الشیعه، ۱۶/۵۰۰)

۵. از پرخوری پرهیز می کرد. ( عیون اخبارالرضا، ۲/۱۳۶)

۶. غذاهای ریخته شده در کنار سفره را جمع کرد و می خورد. ( بحارالانوار، ۴۹/۹۷)

بهداشت فردی

برخی از اموری که امام رضا علیه السلام به آنها توجه خاصی داشت.

۱. هر روز صبح مسواک می زد و دهان خود را با جویدن کُندر خوشبو می کرد. (مسند امام رضا، ۱/۳۹)

۲. پس از صرف غذا با آبی که در آن آذربویه ریخته بود، دهان خود را خوشبو می کرد. ( وسائل الشیعه،۸۶/۵۳۷)

۳. بوی خوش را دوست داشت و همواره خود را خوشبو می کرد.( بحارالانوار، ۷۷/۹۷)

## آراستگی

آن حضرت همیشه با ظاهری آراسته میان مردم ظاهر می شد، تا جایی که برخی صوفیان زاهدنما، به او اعتراض می کردند. (کشف الغمه فی معرفه الائمه، ۲/۸۲۵)

## حفظ حرمت و حقوق خدمتکاران

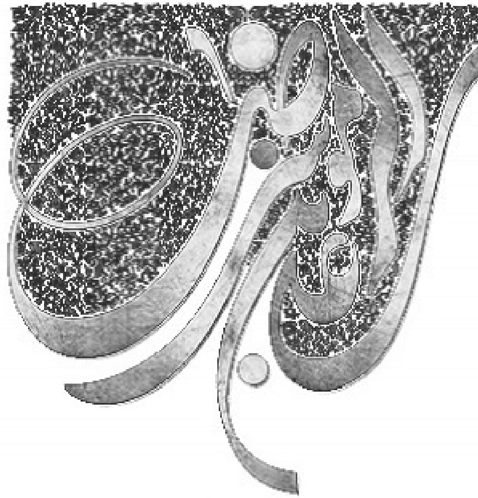
یاسر، خادم آن حضرت می گوید: روزی که آن حضرت مسموم شده بود، پس از خواندن از نماز ظهر فرمود: «آیا اهل خانه، خدمتکاران و کارگران غذا خورده اند؟» عرض کردم: آقای من! با این مسمومیت شما چه کسی می تواند غذا بخورد؟

امام از بستر برخاست و نشست و فرمود: «سفره بگسترید»، سفره که پهن شد، تمام خادمان و کارگران را به کنار سفره فراخواند. پس از آنکه سیر شدند، به تک تک آن ها محبت کرد. (عیون اخبارالرضا، ۲/۲۴۱)

## وارث دانش انبیا

حوزه هـای دانش و معرفت امـام علیه السـلام از مقولاـتی است که شخصـیت امـام علیه السـلام را از دیگران متمـایز می سازد. دانش امـام در زمینه الهیات، ادیان و کتاب های آسـمانی، علوم و معارف قرآنی، بحث های کلامی، تجربیات امام علیه السـلام درباره طب، همه بر

ص: ۱۵۴



وسعت دامنه معلومات امام علیه السلام دلالت دارد. (الکافی، ج۱)

امام رضا علیه السلام در حدیثی می فرمایند: «خدا فرموده است: ای محمد! آنچه را به تو، ابراهیم، موسی و عیسی وحی کردیم، به ائمه می رسد. پس، خداوند علوم این پیامبران را به ما سپرد و ما وارث پیغمبران اولوالعزم هستیم.» (الکافی، ۱/۳۲۵)

## آگاهی امام به زبان های مختلف

از دیگر ویژگی های منحصر به فرد امام رضا علیه السلام در آن عصر، آشنایی و تسلط بر دیگر زبان های رایج دنیا بود.

اباصلت هروی دراین باره می گوید: «امام رضا علیه السلام با مردم با زبان های خودشان سخن می گفت و به خدا قسم او فصیح ترین مردم و آگاه ترین آنان به هر زبان و لغتی بود». (مناقب آل ابی طالب، ۳/۴۵۳ / کشف الغمه، ۲/۳۲۹)

همچنین یاسر خادم امام رضا علیه السلام روایت کرده است: «دو نفر از اهالی روم و اسلاو در خانه ابوالحسن الرضا علیه السلام میهمان بودند. امام به آن ها بسیار نزدیک بود و هنگامی که این دو با یکدیگر صحبت می کردند، حضرت متوجه شد که به زبان رومی و اسلاوی چنین می گویند: از ما، در وطن خود هر ساله دیدار می شد، ولی اینجا کسی به دیدن ما نمی آید. امام رضا علیه السلام صبح روز بعد، فردی را برای دیدن آن ها فرستاد.» (مناقب آل ابی طالب، ۴/۳۳۴)

## تشکیل حوزه های علمی و تربیت شاگردان

یکی از فعالیت های علمی امام رضا علیه السلام تشکیل حوزه های علمی در مرو بود. حضور شیعیان آن حضرت چنان چشمگیر بود که مأمون از ترس به حاجب خود دستور داد شاگردان ایشان را پراکنده کند. آن حضرت طی هجده سال امامت خود در مدینه و دو سال در مرو با تلاش و کوشش فراوان، موفق شد شاگردان بسیاری تربیت کند. برخی منابع، مجموع شاگردان آن حضرت را ۳۱۸ تن برشمرده اند. (رجال طوسی،۳۶۶)

## مأمون، عامل اصلی شهادت

با توجه به آنچه در روایات گوناگون آمده، حضرت رضا علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا نرفته و عامل اصلی شهادت آن حضرت، شخص خلیفه بوده است. علامه مجلسی می نویسد: «حق همان است که بزرگان بدان باور دارند که حضرت رضا علیه السلام به وسیله سمّ مأمون شهید شده است». (بحارالانوار، ۴۹/۳۱۳)

شهادت امام به دست مأمون، مظلومیتی بود که به تاریخ شیعه و اهل بیت اضافه شد و بیت دیگری بود که بر قصیده شاعران آزاده و حقیقت طلب افزوده گردید و در ادبیات حماسی بازتاب یافت. (مناقب ابن شهرآشوب، ۴/۳۷۴)

زمان شهادت امام علیه السلام سال شهادت امام بر اساس نقل های مختلف، سال های ۲۰۲ یا ۲۰۳ ه‍ـ.ق آمده است که نظریه دوم میان صاحب نظران مشهورتر است. (الکافی کلینی)

مشهورترین و قوی ترین نظر در تاریخ شهادت آن حضرت، روز جمعه آخر ماه صفر سال ۲۰۳ ه‍ـ.ق است و آن بزرگوار در هنگام شهادت، پنجاه و پنج سال داشت. (مروج الذهب ۳/۴۴۱ – عیون اخبارالرضا ۱/۱۹)

## آموزه ها

ارزش زیارت امام رضا علیه السلام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: «در خراسان بقعه ای است که روزگاری محل آمد و شد فرشتگان خواهد شد... آن بقعه (حرم) در سرزمین طوس است و به خدا سوگند که آن بوستانی از بوستان های بهشت است. هرکس مرا در آن سرزمین زیارت کند همچون کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده باشد. و خداوند تبارک و تعالی برای او ثواب هزار حج و هزار عمره پذیرفته بنویسد و در روز قیامت من و پدرانم شفیع او خواهیم بود». (بحارالانوار)

نماز در حرم امام رضا علیه السلام سوگند به آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری گرامی داشت و او را بر همه آفریدگان برگزید، هیچ یک از شما در کنار قبر من دو رکعت نماز نگزارد مگر اینکه سزاوار آمرزش خداوند عزّوجل گردد. (عیون اخبارالرضا، ۲/۲۷۷)

...

## سلام بر تو...

سهیلا روحانی

سلام خداوند بر تو... آنگاه که به دنیا آمدی و آنگاه که مظلومانه و غریبانه، شربت شیرین و گوارای شهادت را نوشیدی.

سلام بر تو باد آن لحظه که در اوج شکوه و عزت و عظمت قدوم مبارک خود را بر صحنه روز رستاخیز می نهی و جان تشنه مشتاقان و ارادتمندانت را از چشمه زلال و گوارای مهر وجودت سیراب می کنی... .

همواره سلام بر تو باد...آن لحظه ای که در عرصه قیامت و در پیشگاه حضرت حق، جان مشتاقت آماده شفاعت از عالمیان است. بی هیچ چشمداشتی... و این ازچه کسی جز عناصر عصمت و طهارت برمی آید؟

از امروز با اعتقادی هرچه راسخ تر نام مبارکت را می خوانم هرلحظه مشتاق تر قصیده بلند عشق تو را زمزمه می کنم و سلام و درود خود را نثار روح والایت ...

## غریب طوس

سهیلا روحانی

گریه، زبان دل است و از مهر بر می خیزد. گریه مرهم دل های سوخته و داروی دردمندان است. دلی که مهر ندارد، دلی که سوز ندارد، اشک دیده ندارد. دلی که مهر می ورزد، می سوزد و اشک می ریزد. گریه ویژه انسان ها و نشانه مردمی است. زیاد که گریه کنی، رنگت می پرد...

امروز رنگ جهان پریده... رنگ تمام جهان!

برای کدامین اندوه تو گریه کنیم؟ برای کدام مصیبتت؟ برای کجای مظلومیتت؟

رودهای چشمه محدود این چشمان تارمان را بر کدامین غم جاری سازیم و می ترسیم این چشمه بخشکد و مصیبت باقی ماند... کاش نباشیم یک امشب را در دنیای بی تو... .

امشب، وجود نورانیت ای رضای غریب؛ مسافر عرش اعلی است.

ای مهربان! تو با شکوه و اشتیاق پرواز می کنی و ما را با یک دنیا اشک و حسرت در گرداب تنهایی و رعب و وحشت تنها می گذاری. هیهات که دستانمان را رها کنی!

کوچه های بی تاب خراسان، دیگر قدم های تو را در خود لمس نخواهند کرد و تشنگی عبور تو را تا ابد پاسخی نخواهند یافت...

ای امـام مظلومـان! مظلومیت تو با کوچ ابـدی امشـبت به پایان می رسـد. اما بـدون شک، انوار جانفزایت بر قلب دوسـتدارانت خواهد تابید و همواره هدایت و ایمان را به بشریت هدیه خواهی کرد.

ص: ۱۵۷

ای غریب طوس! تو در تاریک ترین روزگار بشری، در تیره ترین روز جهان، رادمردانه و مصمم برای نجات بشر به پا خاستی و همه نیروی خود را در این ره به کار بستی. هستی خویش را فدا کردی.

ارمغان تو، نشان دادن راه خوشبختی به بشر بود و دعوت بشر به پیمودن آن راه.

## حصار با تو بودن

زینب مقیسه

صبح است. مردمی تشنه، جاده ای سنگدل، برای بردن یک مرد. اشک... فریاد... تشنگی... .

مردم نیشابور آب می خواهند... و آب در دست هشتمین مرد است. مرد نشسته روی اسب. می خواهد از نیشابور برود به طوس. مردم اندازه یک رود گریه کرده اند، ولی حتی یک دریا اشک هم سیرابشان نمی کند. صافی دل هایشان دارد می رود. از این به بعد چه تنها خواهند شد...

صف به صف تا دوردست ها ایستاده اند برای بدرقه. قسمش می دهند که بایستد؛ که بگوید تا سیراب شوند. امام رضا علیه السلام می ایستد. صدای فریاد و بی تابی مردم بلند است، اما بالاخره ساکت می شوند. با سکوتشان چنگ می اندازند به صدای امام تا چند قطره «کلمه» بنوشند. کلمه هایی به روانی آب... . باید سکوت کرد؛ این آخرین جرعه هایی است که می توانند بی واسطه از دست مرد بگیرند.

ظهر شده. امام آماده گفتن است، دست ها آماده نوشتن و دهان قلب ها آماده بلعیدن. امام آرام آرام می گوید:

«از پدرانم شنیدم که پیامبر از جبرئیل شنید، که خداوند فرمود: کلمه لا اله الا الله حصار من است. هر کس آن را بگوید وارد حصار من شده و هر کس وارد حصار من شود، از هر عذاب و غمی در امان است».

اسب را حرکت داد. چند قدم که رفت ناگهان ایستاد و ادامه داد:

«اما شرط دارد... و من شرط آن هستم».

... و شرط آرامش دل همین است که عمیقاً بپذیری خداوند یکتاست. من، انتخاب خدای یکتا؛ محبوب و تکه ای از جنس خدا... .

امام گفت: عاشقی کن، اول برای خداوند، بعد برای فرستاده خداوند. پذیرفتن اینها شرط آرامش دل توست.

بعضی حیران... بعضی گریان...، اما همگی چشم دوخته اند به جاده ای که بی رحمانه امام را از پیششان می برد.

## یک جرعه آفتاب

سمیه منصوری

آمده بود چیزی بگوید. ایستاده بود و به روبه رویش نگاه می کرد. دستانش می لرزید. کم کم همه وجودش در لرزشی عمیق فرو رفت. آرام و قرار نداشت.

قطرات اشک دور چشم هایش حلقه زده بود. بغض گلویش را می فشرد. فریاد در حنجره اش گیر کرده بود. از درون می سوخت. سوزشی که شاید فقط با قطرات اشک نشانده می شد. اشک را طلب کرد. صدای اطرافیان در گوشش می پیچید. صداها نامفهوم بود، اما هرکدام در طلب چیزی بودند. خواست چیزی بگوید. نتوانست!

چشمش به چرخ ویلچری که کمی آن طرف تر بود گره خورد. نتوانست رویش را ببیند، نخواست. صدای بال کبوتری را شنید که از روی سقاخانه برگرفته بود.

نگاهش از روی چرخ ویلچر به سوی پنجره فولاد دوید. قفل ها و پارچه های گره خورده را دید. چشمش به مادر افتاد که دستانش را به پنجره گره کرده بود و اشک مثل سیل از چشمانش جاری بود. دوست داشت در تمام عمر یک بار هم که شده مادر را صدا بزند؛ امّا گویی چیزیی در گلویش مانع شده بود. صورتش سرخ شده بود. هرآنچه مادر می گفت در دل تکرار می کرد. قطره اشکی روی گونه اش لغزید و بعد قطره ای و قطره ای ... دیگر نمی سوخت. گویی باران بر آتش قلبش باریده بود.

مادر از او دور شد. به سمت سقاخانه رفت و با کاسه آبی برگشت. کاسه را گرفت و جلوی صورتش بُرد. خورشید در آب می درخشید. قطره اشکی دیگر در آب افتاد.

لبانش را گشود. یک جرعه آفتاب نوشید. دیگر مانع در گلویش نبود، ناگاه فریاد زد: «یا امام رضا»



ص: ۱۵۹

## پیامبر مهربانی

### اشاره

فاطمه ایمانی

دوازده فرسنگ دورتر از جنوب شرقی ام القری، بهارستانی سرسبز وزیبا آرمیده است: ملکه شهر های حجاز، «یعنی طائف»، شهری که خداوند یکتا نعمت را بر مردم آن تمام نمود، ولی آن ثروتمندان، تکه سنگ «لات» را دخت خدا می خواندند و به بتخانه با شکوهش افتخار می کردند .

«ان الانسان لیطغی * ان رءاه استغنی»

پیامبر رحمت که حالا در مکه بدون ابوطالب و خدیجه روزگار سختی را می گذراند، به قصد هدایت قبیله بنی ثقیفه، راهی طائف شده است. اما چه امیدی به ساکنان طائف که در میان عرب بیابانگرد به سنگدلی و درنده خویی مشهورند؟

نه مهربانی طبیعت، دل هایشان را نرم کرده و نه مهربانی این مرد فرشته خو، که سی روز با سخنان آسمانی اش، به زندگی دعوتشان می کند...

مردم هر روز با سنگ و دشنام به استقبالش می روند و به قصد نشنیدن سخنش، هلهله وهیاهو می کنند، و دلی که سخن حق در او ننشیند، از سنگ هم سخت تر است :

«سپس دل هایتان مثل سنگ شد یا حتی سخت تر از آن، و ای بسا سنگ که بشکافد و از دلش نهر آب روان شود، یا لااقل از خشیت خداوند هبوط کند، وخدا از آنچه می کنید غافل نیست». (سوره بقره: ۷۴)

«صاحب خُلق عظیم» از سنگ هایی که با آن بی حرمتی هایی را بر جسم و جان نازنینش نثار کردند نه نگران بود و نه شکوه ای داشت، تنها نگرانی اش این بود که دل های سنگشان آتش گیره دوزخ شود. به همین دلیل مدام دعا می فرمود :

«اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون: خداوندا ! قوم مرا هدایت کن، چون آن ها نمیدانند» .

و تنها شکوه اش اینکه: آنچه از طائف کشیدم به وصف نیاید...

از آن شهر آبادانی و فراوانی، تنها برده ای مسیحی ندای حقیقت را لبیک گفت، عداس از مردم نینوا، یک کلمه گفت: «لا اله الا الله» و رستگار شد.

منابع

آیت الله جعفر سبحانی. فروغ ابدیت. طائف، سفرلطائف . میثاق امیر فجر

## گذرگاهِ خورشید

فاطمه دولتی

گرمای سوزانِ شهر، تنِ تب دار دیوارها را سرخ تر می کرد، عطش از یک سو و شعله خورشیدِ سر ظهر که در کوچه های تنگ و باریک می پیچید از سوی دیگر، همچون تنوری گدازان، رمق هر عابر بی پناه را می ربود.

مردی با پیراهن بلند و سپید رنگِ عربی با متانت و گام های آهسته، زیر تازیانه های خورشید، کوچه های داغ شهر را می پیمود. وارد کوچه باریکی شد که از تابش ظالمانه خورشید در امان بود، نسیمی توی کوچه سرک کشید، مرد با نزدیک شدن دیوار کاهگلی به قدم هایش آهسته تر می شد. از کنار پشت بام خانه گذشت، اما اتفاقی که منتظرش بود نیفتاد. اندکی ایستاد، سرگرداند و به پشت بام خانه نگاهی انداخت، کسی آنجا نبود. قدم هایش را تند کرد و به سمت مسجد رفت.

***

پشت در چوبی ایستاده بود، دو مرد دیگر هم همراهش بودند. حلقه در را کوبید، خورشید بار و بنه اش را جمع می کرد ولی آسمان، تماشاگر مرد و همراهانش بود، صدای پای لک لک که روی زمین کشیده می شد نزدیک شد. زن در را باز کرد و در حالی که تعجب توی صورتش بیشتر از هر چیزی نمایان بود به سه مرد سفیدپوش خیره شد.

مردی را که چند قدم جلوتر ایستاده بود می شناخت. آرامش، مرد زن را از هر سؤالی منع می کرد. گفته بودند دوست همسرش هستند. همسری که بیمار بود. دوستی همسرِ یهودی اش با محمد امین؟!

زن کنار رفت و مردان به حیاط خاکی کوچکی قدم نهادند، که بوی خاک تازه جارو شده در آن پیچیده بود قدم نهادند، ریسه های خرمای آویزان شده روی دیوار را پشت سر گذاشتند و وارد اتاق کوچکی شدند. روشنای بی جان بیرون از پنجره، توی اتاقک ولو شده بود و صورت خوابیده مرد را روشن می کرد.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم بالای بستر نشست، لبخند، میهمان چهره اش شد، دهانش را به گوش مرد نزدیک کرد و آرام گفت: «رفیق ما امروز به سراغ ما نیامد، سراغش را از دوستان گرفتیم گفتند: بیمار است، پس خودمان به عیادتش آمدیم».

بیمار یهودی، انگارخواب دیده باشد، ابروانش را در هم کشید، اما چشم باز نکرد، اندکی گذشت، گویی مرد زیر سنگینی نگاه همسرش که در آستانه در ایستاده بود تاب نیاورد و چشم گشود. تصویر تبسم شیرین محمد صلی الله علیه و آله و سلم در قاب چشمانش نشست. پلک های پشت نیز چهره محمد صلی الله علیه و آله و سلم را خراب نکرد، گویی رویا نبود، گرمای دست حضرت را که روی دستش حس کرد نمی دانست چرا لرزش سرتاپای وجودش را اشغال کرد و رعشه ای بر تنش افتاد.

روی پشت بام نشسته بود. می دانست حوالی ظهر که می شود محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای نماز از این کوچه گذر می کند تا به مسجد برود. با خودش عهد کرده بود هر طور شده محمد را خشمگین کند تا چهره اش پیش مردم خراب شود. تحمل هر انسانی اندازه ای دارد و او می خواست صبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را سرریز کند. به انتهای کوچه چشم دوخت. مثل همیشه قامت سفیدپوشش را دید که با گام های نرم و محکم به خانه اش نزدیک می شود. به در خانه که رسید خاکستر ها را حواله سرش کرد، بعد هم شکمبه های گوسفندی که تازه ذبح کرده بودند. استقبال خوبی بود برای امروز، همانجا ایستاد تا صدای فریاد محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بشنود، محمد صلی الله علیه و آله و سلم اما ایستاد، لباسش را تکاند، سر بلند کرد و به چهره مرد یهودی که لبخند تمسخرآمیزی به لب داشت، نگاهی انداخت و با لحنی آرام سلامی گفت و راه مسجد را در پیش گرفت. دوستانش که شاهد ماجرا بودند، خواستند چیزی بگویند اما او اجازه نداد.

***

بیمار یهودی شرم زده از حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست. باور نمی کرد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدون اینکه از رفتار زشتش یاد کند در خانه اش نشسته و به عیادش آمده است. سر به زیر انداخت، اشک هایش آرام آرام از کناره چشم ها سر می خوردند، صدای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که او را «برادر» می خواند و با او سخن می گفت جانش را از آرامشی بی منتها پر می کرد، خورشید در خانه اش بود، خودش را روی دست های حضرت انداخت، حالا مرد یهودی بود و دست نوازشگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم .

## صراط مستقیم

علی بهرامیان

اتفاقی خاص در عرش عظیم افتاده بود

لرزه بر اندام شیطان رجیم افتاده بود

چونکه بر پیشانی مولود پاک آمنه

نقش بسم الله الرحمن الرحیم افتاده بود

در نخستین جزو قرآن هم به پایش با خضوع

معنی رمز الف با لام و میم افتاده بود

از ازل در آخرین جام می پیغمبری

عکس زیبای رخ طفلی یتیم افتاده بود

روی بام شهر مکه در شب میلاد نور

بقچه بوی گل از دست نسیم افتاده بود

سایه فر و شکوه جاودانش همچنان

ص: ۱۶۲

بر سر عیسی و موسای کلیم افتاده بود

مهر او مهر وصیش مهر دختش بی گمان

در دل هر صاحب عقل سلیم افتاده بود

بر سرش ز آن دم که پا بر عرصه هستی نهاد

سایه نور خداوند کریم افتاده بود

هر که با او یا وصیش بی دغل می رفت راه

در حقیقت بر صراط مستقیم افتاده بود

## چشم تو

سعید بیابانکی

چشم تو را اگرچه خمار آفریده اند

آمیزه ای ز شور و شرار آفریده اند

از سرخی لبان تو ای خون آتشین

نار آفریده اند انار آفریده اند

یک قطره بوی زلف ترت را چکانده اند

در عطردان ذوق و بهار آفریده اند

زندانی است روی تو در بند موی تو

ماهی اسیر در شب تار آفریده اند

مانند تو که پاک ترینی فقط یکی

مانند ما هزار هزار آفریده اند

دستم نمی رسد به تو ای باغ دور دست

از بس حصار پشت حصار آفریده اند

این است نسبت تو و این روزگار یأس

آیینه ای میان غبار آفریده اند

## راه

مرتضی امیری اسفندقه

مگر یتیم نبودی خدا پناهت داد

خدا که در حرم امن خویش راهت داد

هجوم جهل و خرافه، هجوم تاریکی

خدا پناه در آن دوره سیاهت داد

خدا، خدا و خدا، آن خدای بی مانند

همان که عصمت پرهیز از گناهت داد

همان که جان نجیب تو را مراقب بود

همان که سینه خالی از اشتباهت داد

توان و توشه به پایان رسیده بود، ولی

خدا رسید به فریاد و زاد راهت داد

بگو که نعمت پروردگار پنهان نیست

خدا که دست تو را خواند و دستگاهت داد

خدا که چشم تو را با نماز روشن کرد

خدا که فرصت تشخیص راه و چاهت داد

چقدر واقعه آسمانی و شفاف

خدا به یمن دعاهای صبحگاهت داد

خدا که عاقبتی خیر و خوش عطایت کرد

خدا که آینه را نور با نگاهت داد

قسم به روز، که خورشید شمع خانه توست

قسم به شب که خدا برتری به ماهت داد

خدا که اشک تو را جلوه گهر بخشید

خدا که شعله روشن به جای آهت داد

خدا که جان تو را از الهه ها پیراست

خدا که غلغله قوم لا اله ات داد

یتیم آمده ام، مانده ام، پناهم ده

مگر یتیم نبودی خدا پناهت داد ...

## هفت آسمان

علیرضا قزوه

و انسان هر چه ایمان داشت پای آب و نان گم شد

زمین با پنج نوبت سجده در هفت آسمان گم شد

شب میلاد بود و تا سحرگاه آسمان رقصید

به زیر دست و پای اختران آن شب زمان گم شد

همان شب چنگ زد در چین زلفت چین و غرناطه

میان مردم چشم تو یک هندوستان گم شد

از آن روزی که جانت را، اذان جبرئیل آکند

خروش صور اسرافیل در گوش اذان گم شد

ص: ۱۶۴

تو نوح نوحی اما قصه ات شوری دگر دارد

که در طوفان نامت کشتی پیغمبران گم شد

شب میلاد در چشم تو خورشیدی تبسم کرد

شب معراج زیر پای تو صد کهکشان گم شد

ببخش ـ ای محرمان در نقطه خال لبت حیران ـ

خیالِ از تو گفتن داشتم، اما زبان گم شد

**صبح صادق**

امیرعلی سلیمانی

چه صبح صادقی، انگار آفتاب رسیده

مدینه خشک شده، ناگهان به آب رسیده

پیمبران همه انگور های روشن باغ اند

چگونه است که این مرتبه شراب رسیده؟

پیمبران اولوالعزم گفته اند پیاپی

از این رسول که با آخرین کتاب رسیده

هلا جماعت مکه! چقدر سنگ پرستی؟

میان سنگ و خدا وقت انتخاب رسیده

تبر به دست شوید و تبر به دست بجوشید

تبر به دست بمانید، انقلاب رسیده

به موبدان و انوشیروان چه سخت گذشته

معبران چه بگویند، وقت خواب رسیده

سؤال کرد چگونه تو را بزرگ بخوانم

از آسمان و زمین ناگهان جواب رسیده :

بخوان به نام خدایی که آفریده جهان را

برای خلقت خورشید برگزیده جهان را

رسیده آن که براند ستمگران عرب را

که خطبه هاش پریشان کند سران عرب را

تولدش به حسادت کشیده است پیاپی

حضور آمنه در جمع مادران عرب را

رسیده زمزمه باشد، رسیده خاتمه باشد

مسیح و نوح و جمیع پیمبران عرب را

کسی که نور وجودش به سجده می کشد امشب

ص: ۱۶۵

بدون معجزه، یکباره ساحران عرب را

به یمن مقدمش آن روز جبرئیل سروده

در آسمان به ستایش کبوتران عرب را

کسی که آمده بی شک نجات می دهد از مرگ

میان خیل خرافات دختران عرب را

کسی که آمده دریاست، اهل راز و نیاز است

کسی که آمده دلواپس اذان و نماز است

اگر چه مثل بشر اهل آب و خاک زمین است

تمام عرش چو انگشترند و او چو نگین است

پیمبران همه چون اخترند، اوست که ماه است

که اختران همه خوب اند و ماه خوب ترین است

چه آشیانه پاکی ست، خوش به حال خدیجه

که هم مسیر شده با محمدی که امین است

خدیجه دین و دلش را به آفتاب سپرده

شکوه عقل همین جا، کمال عشق همین است

نماز پشت سر آفتاب خوانده همیشه

کسی که بیعت اول، کسی که بانوی دین است

چه قدر لحظه نابی ست، در مسیر رهایی

کنار حضرت خورشید در بهشت برین است

برای وصف خدیجه همین بس است بگویند

که مادر است که با فاطمه همیشه عجین است

تو بنده ای و نیازی به مهره یمنی نیست

هنوز مکه بمان وقت سوره مدنی نیست

از آسمان به لب مرد می رسد کلماتی

چه با شکوه پیامی، چه دل نشین جملاتی

اگرچه کوه حرا مثل مکه اهل کویر است

چکیده قطره اشکی، رسیده آب حیاتی

به آن دو دیده لرزان رسیده نور نبوت

رسیده است به صحرا، چه دجله ای، چه فراتی

برای دیدن خورشید در حوالی مکه

مقدر است بیابان بنا کند عرفاتی

به قدر وصف کمالش، به قدر حسن جمالش

ص: ۱۶۶

نگفته اند نشانی، نیامده ست صفاتی

نفس بکش که وجود تو نعمت است در این خاک

که هم ممدّ حیاتی و هم مفرح ذاتی

برای گفتن از تو چقدر وام بگیرم

همین بس است بگویم سلامی و صلواتی

همیشه «ماه فروماند از جمال محمد»

همیشه «سرو نباشد به اعتدال محمد»

**السلام علیک ـ حضرت ماه**

وحیده افضلی

السلام علیک ای باران السلام علیک ـ حضرت ماه

اتفاقی عظیم افتاده! به زمین آمدی! رسول الله!

به زمین آمدی و فهمیدیم، آفرینش چه علتی دارد...

که چرا آسمان از آن بالا...به زمین خنده می کند گه گاه

قدمت خیر بود و می بارید از نفس های صادقت خورشید

قدمت خیر بود و یوسف ها همه بالا زدند از ته چاه

کعبه آرام شد دلش، وقتی... چشم های تو را به سویش دید

دست شیطان به برکت عشقت می شد از دامن زمین کوتاه

اشهد ان چشم های تو...چشمه صبح های جاویدند...

به دعای تو شب تمام شد و...در هوای تو سر رسید پگاه

دستگیر بهارها هستی... دست هایت به عاشقی مشهور

تکیه گاهِ تمام انسان ها منجیِ دختران زنده به گور

می نشیند نگاه تو بر دل می نشیند کلام تو! احمد

می نشیند به قلب حتی کفر! خنده های مدام تو! احمد

یا محمد! چقدر شیرین است، که دلی مبتلای تو باشد

چه مقام مبارکی دارد، آنکه باشد غلام ِ تو احمد

السلام ای دلیل بودن ها... بهترین علت سرودن ها!

کاشکی من بمیرم این لحظه، با جواب سلام تو احمد

آمدی درد خاک کمتر شد... حال دنیا چقدر بهتر شد

شد موثر به زخم آدم ها، شربت التیام تو احمد

اسم زیبای تو محمد بود...لقب ات مصطفای احمد بود

آه قربان این لقب هایت... آه قربان نام تو... احمد!

ص: ۱۶۷

نام تو بر زبان عیسی بود، ثبت شد قصه تو در انجیل

آمد از راه سال میلادت... آمد از راه سال عام الفیل

مکه تا دید روی ماهت را... عاشق خنده های نازت شد

بعدازآن گوش عرش دلتنگ ِلحن ِشیرین دلنوازت شد

طاق کسری به لرزه افتاد و خاک ایران ما معطر شد

خبر آمد که حضرت سلمان از ازل آشنای رازت شد

ما به زلفت عجیب دل بستیم... پای این عشق تا ابد هستیم

از دل ما هزار آیینه، راهی خطه حجازت شد

دل بیچاره تا تو را فهمید... تا تو را در همین حوالی دید

دل برید از تمام آدم ها... عاشق چشم چاره سازت شد

یا محمد ! نبی ! رسول الله!... حس و حال مبارکی داریم

بوی گل آمد و همه گفتند: وقت روییدنِ نمازت شد



ص: ۱۶۸

خبر از آفتاب چشمانت... خبر از برکتی وسیع آمد...

ماه تو... ماه ِعشق ! ماه ِنور... ماه ِپر برکت ربیع آمد

زاده آمنه چه زیباروست!... سرو قامت! عجب قدی دارد!

او نباشد، نمی دمد صبحی، زندگی شامِ ممتدی دارد

واژه در واژه می کِشم خود را... می دوم خطِ شال سبزش را

می زنم زل به شمسِ خضرایش... چشم خیسم چه معبدی دارد!

زیر لب می زنم صدایش که: (حضرت آسمان نگاهم کن)!

تشنه ام ... تشنه ام ! شهیدم کن! چشمهایت چه مشهدی دارد

بر جبین ات نوشته این را که: حسن یوسف حریف حسن ات نیست

گرچه زیباست ماه، اما باز... شمس، حُسن سرآمدی دارد

هر چه رود است، از لبت جاری... هر چه نور است، از تو می تابد

هر چه باغ است، تا تو می خندی عطر و بوی محمدی دارد

آمدی و ردیف موهایت... به جهان نظم تازه ای آموخت

هر که با تو نشست عاشق شد... هر که بی تو نشست عمرش سوخت

آمدی تا عوض کند نامت... بعد از این زندگی انسان را

با بهاری که از تو می ریزد، بِبری سلطه زمستان را

آمدی تا که مردم دنیا... در هوای تو عاشقی بکنند...

کور می کرد نور چشمانت... چشم ِدنیای نامسلمان را

می شود با تو اهل ایمان شد... می شود با تو غرق باران بود

می شود دم به دم به گوشت خواند: «السلام علیک باران» را

یا محمد! بهشت یعنی تو!... بهترین سرنوشت یعنی تو!

دوست دارم بخوانم از چشمت، معجزات شریف قرآن را

روز میلاد تو مبارک باد... در دلم یاد تو مبارک باد

رد نکن یا نبی! رسول الله! دست های دخیل دامان را

امشبی را به یمن میلادت تا سحر عاشقانه می خوانم

لرزشی نیست در صدایم... نه! عشق را قاطعانه می خوانم

ص: ۱۶۹

## آغازگاه پژوهش

### اشاره

روزنهای به دنیای پژوهش

دکتر حسین خنیفر

جست وجوگری، جزو ذات شگفت انگیز انسان هاست که در کنجکاوی و نهاد ناآرام انسان ریشه دارد. گاهی این حالت، در جست وجوی درون اتفاق میفتد. نظر روان شناسان ــ در این زمینه ــ بسیار زیباست که می گویند: «جستوجوگران درون خویش، جهان را کشف خواهند کرد». (مک الری و دوشر، ۲۰۰۱، ص۳۷۳) در مبانی دینی ما نیز این مسئله به صورت «معرفه النفس» مطرح است. گاهی این حالت جست وجوی پیرامون است، خواه با دانش خاص یا در راستای رشته ای خاص باشد و گاهی نیز با کاوش در بعد فیزیکی و عناصر جهان صورت می گیرد. به هر صورت، همه این تبحرها، تأمل ها، تلاش ها، حیرت ها، سئوال ها، پیشفرض ها، فرضیه ها و راه حل جویی ها و حلقه ارتباط جستن ها، از حس شگفت انگیز، یعنی «روح جست وجوگر» انسان ناشی می شود.

### آغازگاه پژوهش

به گمان بسیاری از استادان تحقیق، گاهی پژوهش با یک سئوال، مسئله، مشکل، معضل، بیماری، رابطه بین چند متغیر، سفارش یک مؤسسه، فراخوان خاص و حتی گاهی یک الهام یا شهود می تواند آغاز شود و برای انجام تحقیق درباره آن در دنیای معاصر، به آشنایی با روش علمی نیاز داریم.

### تعریف علم

اسمیت (۱۳۷۰)، علم را «بهترین معرفت نظام یافته می داند که بر حسب دقیق ترین و کامل ترین روش های تحقیقی به دست آمده است و در حال حاضر، در دسترس است و هدف آن، رسیدن به حق و حقیقت است». (راداک، ۱۹۸۸)

تعریف روش علمی

بر اساس تعریف کرلینجر، «روش علمی، فرایندی نظام یافته، کنترل شده، تجربی و انتقادی در باره پدیده های طبیعی است که روابط احتمالی بین آن ها، به وسیله نظریه و فرضیه هدایت می شود». (کرلینجر، ۱۳۷۷، ج۱)

### ویژگیهای تحقیق علمی

هر تحقیق علمی، دارای ویژگیهایی است که عبارت اند از:

۱. تحقیق علمی، یک امر نظام مند است.

در تحقیق علمی، باید اصول و قواعد لازم رعایت شود و استفاده از روش آزمایش و خطا، در بعضی موارد ممکن است استفاده شود؛ اما به ندرت، یک تحقیق علمی، نتیجه چنین اعمالی است. همچنین محقق نباید تنها به دنبال اطلاعات پراکنده

و متفرقه باشد. (هومن، ۱۳۶۸)

۲. عینی بودن تحقیق.

یک تحقیق علمی، باید از عینیت لازم برخوردار باشد. به عبارت دیگر، نتایج یک تحقیق، نباید از رأی و نظر شخصی و اعمال سلیقه فرد متأثر باشد؛ بلکه باید افراد متفاوت، برداشت واحدی از آن داشته باشند.

۳. قدرت تعمیم پذیری تحقیق علمی

نتایج تحقیق را باید بتوان به موارد مشابه تعمیم داد. در صورتی تعمیم پذیری، میسر است که اسلوب و روش تحقیق، به صورت جامع انجام شده باشد.

۴. تکرارپذیری تحقیق علمی

یک تحقیق، در صورتی پذیرفته است که تکرار شدنی باشد؛ یعنی در مکان ها و زمان های دیگری بتوان همان تحقیق را انجام داد؛ تا از مقایسه موقعیت های اجرایی مشابه، یک قانون و قاعده به دست آید.

۵. قابلیت مشاهده و استناد عینی

تحقیق علمی، باید نتیجه مشاهدات و استنادات عینی باشد تا بتوان صحت و سقم نتایج به دست آمده را آزمایش کرد. به عبارت دیگر، یک محقق، تنهاً دارای مجموعه ای از اندوخته های ذهنی منحصر به خود نیست؛ با این حال، می توان تحقیق علمی را در فضای علوم انسانی با روش علمی و بدون اتکا بر تجربی بودن انجام داد.

۶. قاعده افزایندگی

در میان صاحب نظران، این جمله، معروف است: «هر تحقیق، باید علم را یک قدم به جلو ببرد» (لاور، ۱۳۸۰). افزایشی بودن، به مفهوم انباشته کردن اطلاعات نیست؛ بلکه در هر تحقیق، باید مطلب تازه ای کشف و به علم اضافه شود.

۷. دقت پژوهشی

در هر تحقیق، به آنچه محقق باید بیش از همه توجه کند، دقت است. به همین دلیل، اگر اطلاعات به دست آمده در یک تحقیق، دقت لازم برخوردار نباشند، نتایج آن ارزش ندارد. (نادری، نراقی، ۱۳۸۴)

۸. شجاعت ارائه یافته ها

نتایج تحقیقات، همیشه بر اساس میل و نظر محقق یا دیگر دست اندرکاران نیست. محقق در چنین شرایطی، باید نتایج تحقیق را ارائه کند و هیچ ترس و وحشتی برای بیان نتایج نداشته باشد.

۹. شکیبایی و تأمل

از آنجا که هر فعالیت پژوهشی، هم دیربازده است و هم آثار آن مشهود نیست،

ص: ۱۷۱

ممکن است افراد کم تحمل و ناشکیبا، در مراحل مختلف تحقیق، مأیوس و ناامید شوند و از فعالیت های خود دست بردارند. به همین جهت، صبر و شکیبایی، از ضروریات این گونه فعالیت هاست.

۱۰. تخصص گرایی

داشتن اطلاعات لازم در زمینه موضوع مورد تحقیق و همچنین اطلاع از اصول و روش های تحقیق، مانند شیوه جمع آوری اطلاعات، نمونه گیری، چگونگی تجزیه و تحلیل اطلاعات، گزارش نویسی و استفاده از منابع، برای محقق ضرروی است.

۱۱. استفاده از تعاریف علمی (مفهومی و عملیاتی)

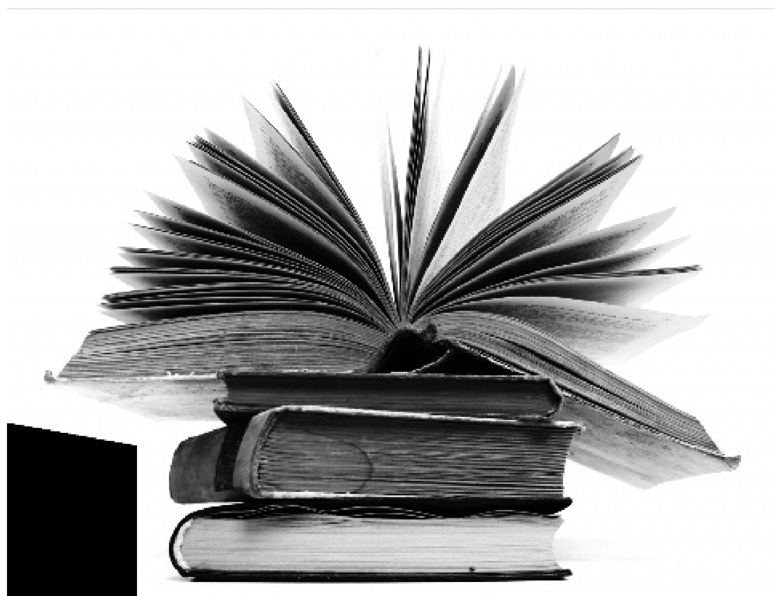
در تحقیق علمی، هر یک از متغیرهای به کار رفته در تحقیق، باید روشن و تعریف شوند؛ به گونه ای محققان دیگر بتوانند کار محقق را کاملاً بفهمند و در صورت لزوم، آن را قابل تکرار کنند.

## هدف های روش علمی

اهداف روش علمی را میتوان به چهار دسته زیر تقسیم کرد:

۱. کشف روابط موجود بین پدیده ها

بخش عمده ای از اهداف روش های علمی، کشف روابط میان پدیده های مختلف است؛ زیرا ممکن است بین پدیده ها همبستگی ظاهری باشد؛ اما روابط علت و معلولی بین آن ها وجود نداشته باشد. به دو مثال زیر، توجه کنید:



الف) آیا روستانشینان میهمان نوازتر از مردم شهرنشین هستند؟ شاید به ظاهر کسی این را به پدیده ای خاص ربط دهد؛ درحالی که ممکن است متغیرهای زیاد دیگری، در این رابطه باشد. در این مثال، محقق دنبال این است که رابطه زندگی در روستا و میهمان نوازی روستاییان را بداند.

ب) چه گروهی از افراد جامعه، از پرداخت مالیات تعلل می ورزند؟ شاید ظاهر این پدیده، در رابطه با نداری باشد؛ درحالی که در یک تحقیق علمی، ممکن است مشخص شود که این پدیده، به نبود سیاست های تشویقی و تنبیهی مسئولان مربوط است.

۲. تبیین پدیده ها و روابط در روش علمی

هدف از جمع آوری اطلاعات گوناگون و تجزیه و تحلیل آن ها، صرفاً تبیین روابط بین پدیده ها و در حد امکان، اثبات رابطه علت و معلولی موجود در میان آنهاست. در مثال یاد شده، می توان میهمان نوازی روستاییان را به نوع زندگی آن ها، از بین بردن یکنواختی در دیدار با هر تازه واردی یا کسب خبر و اطلاعات جدید از تازه واردها مربوط دانست و یا این که می توان علت را به برخی ارتباطات اجتماعی مرتبط دانست که در محیط روستا برای یک روستایی، هنگام پذیرایی از مهمان باید رعایت کند.

۳. پیش بینی رویدادها

یک محقق، دنبال این است تا با توجه به دو هدف گفته شده، هدف دیگری را به دست آورد و آن، توان پیش بینی رویدادها در موقعیت های خاص است؛ مثلاً ـ اگر میان نوع خاصی از ابرها و بارش باران، رابطه ای باشد، می توان پیش بینی کرد که هنگام مشاهده چنین ابری، بارندگی روی می دهد.

۴. کنترل اثرات رویدادها

سه هدف گفته شده، برای رسیدن به کنترل اثرات رویدادهاست. پیشرفت های فن آوری در جهان معاصر، حاصل همین توان کنترل پدیده هاست. پیشرفت های علوم فضایی، علوم پزشکی، علوم رفتاری و ...، همه ناشی از توان کنترل بشر در پدیده های مؤثر در این علوم است که با توجه به کشف، تبیین و پیش بینی پدیده ها، حاصل شده اند. نکته مهم آن است که کنترل پدیده ها در علوم انسانی، بسیار پیچیده تر و مشکل تر از علوم پایه می باشد.

## مراحل روش علمی

روش علمی، «فرایند جست وجوی منظم، برای مشخص کردن یک موقعیت نامعین است» و مراحل عمده آن به قرار زیر است:

در مرحله آغازین (مرحله اول)، پژوهشگر با ملاحظه وضعیتی پیش بینی نشدنی که

برای او مبهم یا ناآشنا جلوه می کند، برانگیخته می شود یا به قول «دیویی»، با یک موقعیت نامعین، روبه رو می گردد. (بازرگان، ۱۳۷۹، ص۲۳)

## تمهیدات

در این مرحله، وقتی با فرایند ورود به تحقیق آشنا شدیم، باید بدانیم که ایجاد و ساخت یک موضوع، بسیار مهم است. شاید یکی از حساس ترین و مهم ترین بخش های پژوهش، جست وجو و عرضه موضوعات خوب، فهمیدنی، تحقیق پذیر و تبدیل شدنی به عناوین مناسب تحقیق باشد.

## موضوع چیست؟

به گمان برخی صاحب نظران، موضوع، «مجموعه واژگانی منتزع از مسئله یا سؤال اولیه تحقیق است» و دارای ویژگی های زیر است:

۱. کلی است (وسیع)؛

۲. زمینه است (ابعاد مختلفی را در بر دارد)؛ مثل دریا؛

۳. مقدمه ورود به بحث و جست وجو است (موضوع، درگاه جست وجوست)؛

مثال: تأثیر تشویق بر موفقیت.

ازاین رو، موضوع، بهتر است به عنوان تبدیل شود.

## عنوان چیست؟

عنوان، اخص از موضوع است و شامل «واژگانی است که محدوده پژوهش را مشخص می کند» و دارای ویژگی های زیر است:

۱. جزئی است؛

۲. محوری است (مثل جویبار)؛

۳. عامل ظهور متغیرها و کلمات کلیدی است.

برای فهم بهتر، همان مثال قبل را تبدیل به عنوان می کنیم. در این صورت: « تأثیر تشویق معنوی و مادی، بر میزان رشد علمی جوانان دانشجو» عنوان قرار داده می شود. همان گونه که می بینیم، موضوع، وقتی اخص می شود، تبدیل به عنوان می گردد و عنوان گویا، متغیرهای شاخص را در دل خویش، به همراه دارد. این پس زمینه، باعث می شود تا پرداختن به مراحل بعدی

تحقیق، راحت تر شود؛ زیرا تبدیل موضوع به عنوان، نتایج زیر را به همراه دارد:

شفافیت موضوع، آشکار می شود.

محدوده موضوع، روشن تر می شود (چون در موضوع تأثیر تشویق بر رشد مطرح شده بود و این می تواند همه ابعاد سنی، شغلی، روحی، روانی، مادی، معنوی و جنسیتی (زن و مرد) را در بر بگیرد و علاوه بر اینها وقتی آن را به عنوان تبدیل می کنیم، فواید دیگری نیز به همراه دارد:

ص: ۱۷۴

دامنه آن را تعریف کرده ایم.

متغیرهای مادی و معنوی را در آن تفکیک کرده ایم.

بعد متغیر رشد علمی را نسبت به مقوله کلی رشد، برجسته کرده ایم.

خواننده عنوان، به راحتی در میابد که ما در چه محدوده ای و با چه آزمودنی هایی سروکار داریم.

پرداختن به آن، راحت تر صورت می گیرد.

جست وجوی اطلاعات، مشخص تر می شود.

بیراهه روی، کاهش می یابد.

یافته های مرتبط تر گزیده می شوند.

تلاش محقق در رد یا تأیید فرضیه های تحقیق، آسانتر صورت می گیرد.

## موضوع یابی

پس از تشخیص ضرورت تحقیق، اولین مسئله ای که برای محقق وجود دارد، انتخاب موضوع تحقیق است. موضوع تحقیق، طرح یک مشکل است که محقق در جست وجوی یافتن پاسخ و یا راه حل آن است. محقق نباید به امید این که موضوع خود را در اواسط کار مشخص کند، فعالیت پژوهشی را شروع کند. تجربه نشان داده است انتخاب موضوع، امری ساده به نظر میرسد، ولی برای دانشجویان تازه کار، مسئله ای دشوار است. (شبلی، ۱۳۶۹)

## عوامل مؤثر در انتخاب موضوع تحقیق

الف) کنجکاوی انسان

انسان برای ارضای حس کنجکاوی خود، به دنبال راه حل معقولی برای معماها و مشکلات است. به همین دلیل، تمایلات انسان برای پاسخ گویی به معماهای موجود، یکی از منابع انتخاب موضوع تحقیق است؛ زیرا افرادی که با معما یا مشکلی برخوردی می کنند، تا زمان حل مشکل، گرفتار نوعی تنش روانی هستند که همواره آن ها را به فعالیت برای حل مشکل وادار می کند و این، از شاخص های آدم های محقق است.

ب) نیاز و ضرورت

نیازهای موجود هر محقق یا جامعه ای، ممکن است او را به انتخاب موضوع وادار کند. این نیاز، ممکن است نوعی الزام باشد؛ مثل پروژه های کارشناسی، پایان نامه های کارشناسی ارشد و دکترا.

ج) بضاعت علمی

انتخاب هر موضوع تحقیقی، متأثر از بضاعت علمی محقق است؛ یعنی کسانی که در رشته خاصی تجربه و اطلاعات داشته باشند، در انتخاب موضوع در همان زمینه، آمادگی بیشتری دارند.

د) تجربه

فعالیت های قبلی محقق در امر پژوهش، آمادگی و انگیزه بیشتری در او ایجاد می کند. علاوه بر این که هر تجربه تحقیقی، هموارکننده تحقیقات بعدی می شود.

ه_) محدودیت ها

توجه به محدودیت های محیطی و عوامل بازدارنده، می تواند در انتخاب موضوع و نوع تحقیق مؤثر باشد.

برای مثال، اگر محدودیت هایی همچون کسب اجازه از مسئولان یا صرف هزینه هایی زیاد و زمانی طولانی برای اجرای تحقیق لازم باشد، این نوع محدودیت ها، می توانند در انتخاب موضوع مؤثر باشند.

## معیارهای انتخاب موضوع تحقیق

برای انتخاب موضوع تحقیقی، معیارهای زیر را باید در نظر گرفت:

۱. موضوع تحقیق، باید نو و تازه باشد هر تحقیق، باید مسئله ای تازه را بررسی کند. در بعضی مواقع، تکرار تحقیق گذشتگان برای مقایسه اثرات پدیده ای در دو محیط یا در دو زمان لازم است، اما همیشه نمی توان به استناد این ضرورت، تحقیق گذشتگان را تکرار کرد؛ بلکه هر تحقیق، باید حرف تازه ای بگوید.

۲. اولویت داشته باشد در هر زمان، مشکلات متعددی در جامعه در پیش روی محقق است که حل همه آن ها و تحقیق درباره آن ها در زمان مشخصی، امکان پذیر نیست. در این صورت، برای انتخاب موضوع تحقیق، باید موضوعی انتخاب شود که دارای اولویت باشد.

۳. محدودیت دامنه تحقیق (نه خیلی کلی باشد و نه خیلی جزئی) یک موضوع تحقیقی، نه باید آن قدر کلی و مبهم باشد که نتوان آن را اجرا کرد و نه آن قدر جزئی باشد که ارزش اجرا نداشته باشد. به دو مثال زیر توجه کنید:

الف) موضوع کلی: «بررسی عوامل مؤثر بر پیشرفت جامعه». چنان که پیداست، موضوع پیشرفت جامعه، بسیار گسترده و کلی است.

ب) موضوع خیلی جزئی: «مقایسه پاداش ده هزار تومانی، با پاداش پانزده هزار تومانی، برای حضور به موقع کارمند در محل کار». این موضوعی نیز چنان جزئی است که ارزش تحقیق ندارد.

۴. قابلیت اجرا داشته باشد بعضی موضوعات، فقط در حد ذهن انسان هستند و امکان اجرای آن ها نیست یا این که با شرایط موجود، مانند امکانات و فنآوری جدید، امکان انجام دادن آن ها وجود ندارد. در این صورت، چنین موضوعاتی، نباید انتخاب شوند (ریاحی، ۱۳۷۲)

۵. داشتن بضاعت علمی محقق باید موضوعی را انتخاب کند که در زمینه آن،

اطلاعاتش کافی باشد.

۶. پیش بینی مشکلات و محدودیت ها

محقق در انتخاب موضوع، باید به محدودیت های زمانی، اجرایی، اتفاقات، خسارت ها و مشکلاتی که پیش رو دارد، آگاه باشد و با توجه به آن محدودیت ها، موضوعی را انتخاب کند تا باعث گمراهی در نتیجه گیری نشود.

تحقیق درباره بعضی موضوع ها، ممکن است فقط در زمان خاصی لازم باشند یا ارزش داشته باشند. اگر تحقیق در آن زمان خاص انجام نشوند، نتایج آن ها در زمان دیگر، کاربردی ندارد. (این نوع محدودیتها در تحقیقات عملی و کاربردی، بیشتر مطرح هستند).

۷. مختصر و گویا بودن موضوع

موضوع تحقیق، باید در حد امکان، ساده و بی پیرایه باشد و بدون مطلب مبهمی باشد. به عبارت دیگر، موضوع باید مختصر، مفید و گویا باشد.

۸. موضوع تحقیق، نباید از بدیهیات باشد

اگر موضوع تحقیق درباره پدیده ای باشد که از اصول مسلّم و پذیرفته شده همه باشد، چون این موضوع، از بدیهیات است، نباید انتخاب شود؛ زیرا پاسخ سؤالات مربوط به آن را همه می دانند و فعالیت تحقیقی در این زمینه، کاری بیهوده است. به مثال زیر توجه کنید:

«بررسی رابطه میان بارندگی و حجم آب رودخانه های منطقه الف».

در این موضوع تحقیق، همه می دانند که اگر باران بیشتری ببارد، آب رودخانه نیز بیشتر میشود. بنابراین، تحقیق بالا، تحقیق موضوعی بدیهی به شمار میآید و باید از انتخاب آن پرهیز شود.

### قاعده کلی برای بیان موضوع تحقیق

موضوع تحقیق باید چنان نوشته شود که در آن سؤالات زیر به روشنی پاسخ داده شوند (نادری و همکاران، ۱۳۷۱، ص۷)

۱. چه کسی؛ یعنی پژوهش در مورد چه کسی یا چه کسانی انجام می شود؟

۲. چه متغیر و یا متغیرهایی؛ یعنی پژوهش در مورد چه متغیر یا متغیرهایی است یا درباره چه عواملی تحقیق می شود؟

۳. چگونه؛ یعنی پژوهش چگونه انجام می گیرد؟ آیا ارتباط بین دو یا چند متغیر تعیین می شود؟

آیا عواملی دستکاری و تأثیر آن ها اندازه گیری می شود؟ آیا مقایسه دو پدیده است؟ آیا صرفاً توصیف پدیده هاست؟

۴. کجا؛ یعنی پژوهش در چه محیطی انجام می گیرد؟

ص: ۱۷۷

۵. چه وقت؛ یعنی پژوهش در چه محدوده زمانی انجام می گیرد؟

تا اینجا با اهمیت وجود یک مسئله ارزشمند برای تحقیق یا داشتن موضوعی که دغدغه آمیز است، آشنا شدیم و دریافتیم که هنر محقق، تبدیل دغدغه یا بحث به یک موضوع و سپس به دست آوردن عنوان یا عناوین مختلفی از دل آن است.

نباید فراموش کنیم که این مباحث، با مقوله انجام دادن یک تحقیق کلاسی متفاوت است؛ چون در انتهای این سلسله مقالات، ما به شیوه های دیگری مانند موارد دانشگاهی دانشجویان می کنند، اشاره می کنیم که برخی از آنها عبارتند از:

۱. تحقیق کلاسی (مروری) و تکالیف درسی؛

۲. تدوین مقالات (مروری – علمی)؛

۳. تدوین مقالات (علمی – پژوهشی)؛

۴. تدوین مقالات (علمی - ترویجی)؛

۵. تدوین سخنرانی (چارچوب سخنرانی، نحوه ارائه از آغاز تا فرجام)؛

۶. تدوین گزارش درسی؛

۷. تدوین گزارش علمی – کلاسی؛

۸. آیین گزارش نویسی.

بنابراین، اساس بحث ما در اینجا انجام کار علمی - پژوهشی است که از موضوع، آغاز می شود و به مرحله تحلیل اطلاعات و نتیجه گیری می رسد؛ چه این کار در حوزه تاریخ، ادبیات، علوم پایه و علوم انسانی باشد و چه علوم رفتاری یا روان شناسی. در هر صورت، هدف ما، باز کردن دریچه ای به سمت پژوهش، با رویکرد علمی است. این مقاله، مراحل تفضیلی اجرای طرح تحقیق را یادآور میشویم.

ص: ۱۷۸

یک سنت یک تلنگر

فاطمه دولتی

تـا گردن زیرکرسـی خانه مادربزرگ فرورفته ام و با لـذت، دانه های سـرخ انار را مزه می کنم. آهنگ شاهنامه ای که آقاجان برایمان می خواند گوشم را نوازش می دهد، اما چشمانم بین خوراکی ها می چرخد، هندوانه؛ فندق؛ پسته؛ انار؛ کدوحلوایی و نبات های زعفرانی توی اسـتکان های کمرباریک که منتظر دم کشـیدن چای با عطر هل مادربزرگ هسـتند. امشب شب بیـدار مانـدن است، شب حافظ خوانـدن و آرزو کردن. امشب یلداست، بلندترین شب سال، شبی که ایرانیان و بسـیاری از اقوام دیگر آن را جشن می گیرنـد چون از این شب به بعـد روز طولانی تر و شب کوتاه تر می شود. واژه «یلـدا» معنای «ولادت» و «تولـد» می دهد. زایش خورشید و نور.

ابوریحان بیرونی از این جشن با نام «میلاد اکبر» نام برده و منظور از آن را «میلاد خورشـید» دانسـته است. ایرانیان باستان بر این باورنـد که فردای شب یلـدا بـا دمیـدن خورشـید، روزها بلنـدتر می شونـد و تابش نور ایزدی فزونی می یابـد، آخر پاییز و اول زمسـتان را شب زایش مهر یا یلـدا می خواندنـد و برای آن جشن بزرگی برپا می کردند. ازاین رو به دهمین ماه سال «دی» ماه تولـد خورشـید می گفتنـد، رسم یلدا تا امروز هم ادامه دارد، هنوز هم آفتاب سـی آذر که غروب می کند، اگر این بلای جان خانواده ها، این شبکه های اجتماعی مجال دهد همه دور هم جمع می شوند.

اصـلاً هنوز هم خیلی ها عقیـده دارنـد اگر در شب یلـدا هندوانه نخورند شـگون ندارد و به خاطر این رسم قدیمی، فقیر و غنی حتی اگر میوه دیگری نخرنـد هنـدوانه را حتماً تهیه می کننـد، حافظ هم که جای خود را دارد، اصـلاً بـدون فال حافظ، یلدا به آدم نمی چسبد، بزرگ تر مجلس، دیوان را بـاز می کنـد و سـپس هر یک از میهمانان نیت می کننـد، «ای حافظِ شـیرازی/ تو محرم هر رازی/ بر ما نظر اندازی/ قسم به قرآن مجیدی که در سـینه داری...» آرزو می کنند و از حضـرت حافظ می خواهند تا برایشان از روزهای روشن فردا بگوید.

یلـدا هرچـه کـه هسـت، هر پیشـینه و فلسـفه ای که دارد، افسـانه یـا واقعیت، یـک دقیقه بلنـدتر یـا کوتـاه تر، فرقی نـدارد، مهم اینجاست که در دنیای مدرن امروز یک سـنت زیباست، زیبا و ناب که لذت دورهم بودن را برایمان زنده می کند، یک تلنگر است برای من، برای تو، تا ارزش لحظه های شیرین باهم بودن را بدانیم و آن را جشن بگیرم.


هيهات منا الذلة

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹